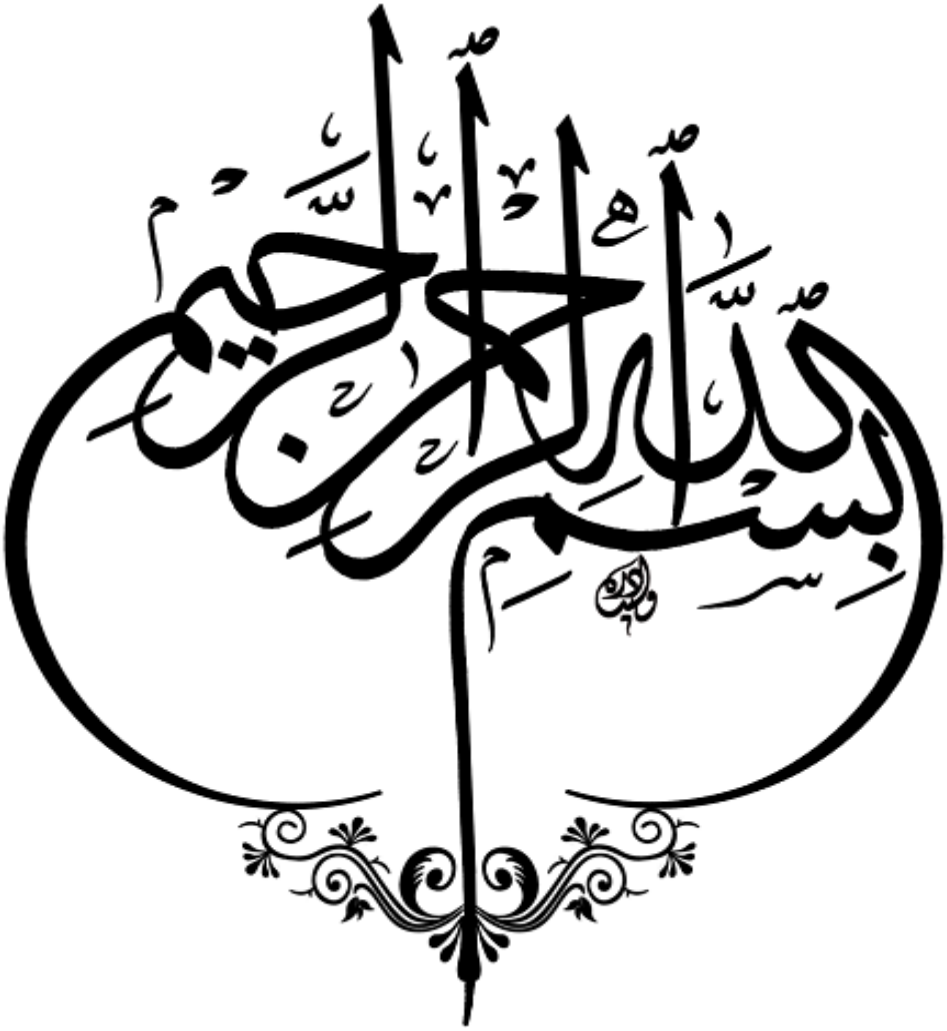
بسم الله الرحمن الرحيم

دانشگاه تهران
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

رساله دکتری در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی

موضوع:

بازتاب مهاجرت شعرا، عرفا و علماء خراسانی و ماوراءالنهری به آناتولی با تکیه بر امیر بخاری (در میان قرون هفتم و دهم هجری)

استاد راهنما:

دکتر روح الله هادی

اساتید مشاور:

دکتر علی محمد مؤذّنی

دکتر مهدی علیائی مقدّم

نگارش:

سِوال گونبال بوزکورت

زمستان ۱۳۹۹

باسمه تعالی

گواهی دفاع از رساله دکتری تخصصی

نام دانشکده: ادبیات و علوم انسانی　　گروه آموزشی: زبان وادبیات فارسی

هیات داوران رساله دکتری خانم : سوال گونبال در رشته : زبان و ادبیات فارسی با عنوان : تاثیر پذیری عارفان آناتولی از عارفان خراسان از قرن ۶ تا اواسط قرن ۱۰ را در تاریخ : ۱۳۹۹/۱۱/۱۱ با درجه : عالی..... ارزیابی نمود.

مشخصات هیات داوران	نام و نام خانوادگی	مرتبه دانشگاهی	دانشگاه یا موسسه	امضاء
۱-استاد راهنما	دکتر روح الله هادی	دانشیار	دانشگاه تهران	
۲- استاد مشاور اول	دکتر علی محمد موذنی	استاد	دانشگاه تهران	
۳- استادمشاوردوم	دکتر مهدی علیائی مقدم	استادیار	دانشگاه تهران	
۴- داور داخلی	دکتر علیرضا حاجیان نژاد	دانشیار	دانشگاه تهران	
۵- داور داخلی	دکتر محمد افشین وفائی	استادیار	دانشگاه تهران	
۶- داور خارجی	دکتر محمد حسن حسن زاده	دانشیار	دانشگاه علامه طباطبائی	از طرف
۷- داور خارجی	دکتر مریم حسینی	استاد	دانشگاه الزهراء	از طرف
۸-نماینده تحصیلات تکمیلی دانشکده: ادبیات و علوم انسانی (عضو هیات علمی رئیس جلسه)	دکتر علیرضا حاجیان نژاد	دانشیار	دانشگاه تهران	

تذکر : این برگ پس از تکمیل توسط هیات داوران در نخستین صفحه پایان نامه درج می گردد.

جمهوری اسلامی ایران
دانشگاه تهران

شماره :
تاریخ: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱
پیوست:

اداره کل تحصیلات تکمیلی

باسمه تعالی

تعهدنامه اصالت اثر

اینجانب **سِوال گونبال بوزکورت** متعهد می شوم که مطالب مندرج در این پایان‌نامه / رساله حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این پژوهش از آنها استفاده شده است، مطابق مقررات ارجاع و در فهرست منابع و مآخذ ذکر گردیده است. این پایان نامه / رساله قبلاً برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است. در صورت اثبات تخلف (در هر زمان) مدرک تحصیلی صادر شده توسط دانشگاه از اعتبار ساقط خواهد شد.

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به پردیس / دانشکده / مرکز دانشگاه تهران می‌باشد.

نام و نام خانوادگی دانشجو

امضاء

تقدیم به

همسر و دخترم که

روشنان دل من هستند.

چکیده

سرزمین‌های خراسان-ماوراءالنهر (آسیای میانه) و آناتولی، دو تمدن قدرتمند و به‌هم پیوسته‌اند. مهاجرت‌های پی در پی عامل اصلی شکل گیری این پیوند می‌باشد. آثاری که به وسیله مهاجران نوشته شده یا سبب تأثیر بر نوشته دیگران بوده‌اند ارتباط فرهنگی و علمی بسیار والایی را میان این دو تمدن تائید می‌نماید. افزون بر توده‌های عظیم مردم؛ دانشمندان، شاعران و عارفان شناخته‌شده عصر نیز به آناتولی مهاجرت کرده که این موضوع، خود اهمیت به‌سزایی در فرهنگ آناتولی داشته‌است. شاعران صوفی و علمای که در دوران سلجوقی و به خصوص عصر ظهور و شکوه دولت عثمانی از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی مهاجرت کرده‌اند، با نوشتن آثاری در این جغرافیا بر دوره‌های بعد از خود نیز تأثیرگذاشته‌اند. بررسی این عامل نشان‌می‌دهد که مدحیه سرایی و نظیره‌گویی‌های شعرای آناتولی به زبان فارسی و ترکی تحت تأثیر اشعار شاعران مهاجر و هم‌چنین حاشیه‌نگاری، شرح نویسی و ترجمه آثار دانشمندان و عالمان که نتیجه حضور دانشمندان مهاجر بوده در پیشرفت نهضت علمی مؤثر واقع شده است. بی‌تردید نقطه درخشان و مشترک همه این مهاجرت ها توجه به ادبیات فارسی است. در این مطالعه، از میان مهاجران بیشتر دیدگاه صوفیانه و ادبی شاعران صوفی مهاجر از سرزمین خراسان و ماوراءالنهر و

نظیره‌هایی که تحت تأثیر آن‌ها در آناتولی سروده شده، مورد بررسی قرار گرفته است. پس از بررسی منابع لازم، مهاجرت‌های میان قرون هفتم و دهم هجری از لحاظ رابطه علت و معلولی مورد ارزیابی قرار گرفته است. وقوع اغتشاشات‌سیاسی، جنگ‌ها، کشمکش‌های مذهبی، میل به جهاد، اشاعه طریقت صوفی، سیاحت های علمی، کسب احترام و شهرت و هم‌چنین دلایل اقتصادی از جمله عواملی هستند که باعث این مهاجرت شده‌اند. در این خصوص می توان به رشد چشم‌گیر مهاجرت در قرن دهم هجری اشاره کرد. امیربخاری نیز از شاعران و عارفان تأثیرگذاری بوده که در قرن دهم هجری از بخارا به آناتولی مهاجرت کرده است. وی علاوه بر اشاعه فرقه‌ای که خود یکی از خلفای آن بوده آثاری چند به رشتهٔ تحریر درآورده و هم‌چنین اشعاری نیز سروده است. در دواوین شعرای عثمانی که با امیر بخاری منسوب به یک طریقت بودند، می توان بازتاب اندیشه و آرای او را مشاهده کرد.

واژگان کلیدی: ادب فارسی، مهاجرت، امیربخاری، تصوف، خراسان-ماوراء النهر (آسیای میانه)، آناتولی.

تقدیر و تشکر:

پس از حمد و سپاس پروردگار متعال که کسب دانش و مدارج علمی را نصیب من ساخت، بر خود واجب می‌دانم از تمام کسانی که در طول این شش سال در ایران و در انجام این تحقیق مرا حمایت کرده، از راهنمایی آنان بهره‌مند بوده ام، صمیمانه تشکر کنم.

از استاد بزرگوار جناب آقای **دکتر روح الله هادی** که به عنوان استاد راهنما در نگارش این رساله بنده را یاری کرده و در تمام مراحل انجام این کار وقت گرانبهای خود را صرف راهنمایی این جانب نمودند، از صمیم قلب تشکر می‌کنم.

همچنین از استادان مشاور، جناب آقای **دکتر علی محمد مؤذّنی** و از جناب آقای **دکتر مهدی علیائی مقدّم** که از حمایت و کمک‌های علمی ایشان برخوردار بوده ام تشکر می‌کنم.

از آقای **دکتر مصطفی چیچکلَر**، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه استانبول مدنیت، سپاس گزارم که بدون پیشنهادهای ایشان انجام این رساله بسیار مشکل می‌نمود.

همچنین از جناب آقای **دکتر نَجدَت طُوسُون**، استاد گروه الهیات در دانشگاه مرمره سپاس گزارم که از هیچ کمکی در این مسیر، دریغ ننمودند.

و از وزارت آموزش و پرورش ترکیّه سپاس گزارم که در طی دوران تحصیلم در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری از من پشتیبانی کردند.

از همسر مهربانم آقای دکتر کامران بوزکورت و دختر عزیزم که با صبر و شکیبایی در تمام لحظات رفیق راه و قوت قلبم بودند تشکر می‌کنم.

و سر انجام تشکر خالصانه من تقدیم پدر و مادرم باد که در تمام مراحل زندگیم مرا یاری رساندند.

فهرست مطالب

أ. مقدمه ۱۲

ب. پیشینهٔ پژوهش ۱۵

ت. سؤالات پژوهش ۱۷

ث. فرضیه‌ها ۱۸

ج. روش تحقیق ۱۹

ح. اهمیت پژوهش ۲۱

خ. ساختار رساله ۲۲

فصل اول: انگیزه های مهاجرت از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی با تکیه بر اوضاع جغرافیایی تاریخی ۲۵

۱/۱. جغرافیای تاریخی خراسان و ماوراءالنهر ۲۶

۲/۱. مفهوم مهاجرت ۳۹

۳/۱. سابقهٔ تاریخی آناتولی ۴۱

۱/۳/۱. بررسی تاریخی وضعیت سیاسی و اجتماعی آناتولی در قرون هفتم و هشتم هجری ۴۷

۲/۳/۱. بررسی تاریخی وضعیت سیاسی و اجتماعی آناتولی در قرون نهم و دهم هجری ۵۷

۴/۱. انگیزه‌های مهاجرت به آناتولی ۶۹

۱/۴/۱. انگیزه‌های مهاجرت به‌آناتولی در سدهٔ هفتم و هشتم هجری. ۷۰

۲/۴/۱. انگیزه‌های مهاجرت به‌آناتولی در سدهٔ نهم و دهم هجری... ۸۶

۵/۱. تاریخ مختصر طریقت و مکتب‌های عرفانی در آناتولی در قرون هفتم و دهم هجری ۱۰۳

فصل دوم: شرح حال و آثار مهاجرین و بازتاب آن‌ها در آناتولی... ۱۱۲

۱/۲. مهاجرین قرن هفتم هجری ۱۱۳

۲/۲. مهاجرین قرن هشتم هجری ۱۴۴

۳/۲. مهاجرین قرن نهم هجری ۱۵۵

۴/۲. مهاجرین قرن دهم هجری..... ۱۸۱
۵/۲. فهرست اسامی مهاجرین..... ۲۰۳
فصل سوم: شرح حال و آثار امیر بخاری و تأثیرپذیری شعرا و عرفای آناتولی از وی..... ۲۰۵
۱/۳. شرح حال امیر بخاری..... ۲۰۶
۲/۳. اندیشهٔ عرفانی وی..... ۲۰۸
۳/۳. آثار وی..... ۲۱۲
۴/۳. تأثیرپذیری شعرا و عرفای آناتولی از امیر بخاری..... ۲۱۵
۱/۴/۳. لامعی چلبی..... ۲۱۵
۲/۴/۳. خضر بیگ..... ۲۲۵
۳/۴/۳. اسکوب لی آتا..... ۲۲۶
۴/۴/۳. مراد نقشبندی..... ۲۲۷
نتیجه گیری ۲۳۰
منابع..... ۲۳۷
فهرست اعلام و اماکن و کتب..... ۲۴۸

أ. مقدمه

تأثیر زبان و ادبیات فارسی را به عنوان زبان ادبی در قلمرو آناتولی نمی توان نادیده گرفت. این تأثیر در نظیره-ها، ترجمه‌ها، شرح‌ها و حاشیه‌ها به وضوح دیده می شود. از طرف پژوهشگران تأثیر زبان و ادبیات فارسی در آناتولی تا حدی بررسی شده، اما در مورد تأثیر پذیری اهل علم و ادب آناتولی از مهاجرت سرشناسان خراسانی و ماوراءالنهری (اکنون آسیای مرکزی) هیچ پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. از این‌رو، این سؤال مطرح گردید که بازتاب شعرا و علمای آسیای مرکزی در آناتولی به چه شکل صورت گرفته است. زیرا که می بایست مهاجرت خراسانیان و ماوراءالنهریان بازتاب و یا تأثیری بر ادیبان آناتولی داشته‌باشد.

در قرون هفتم و دهم هجری، مهاجرت از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی به طور افزاینده‌ای ادامه یافته است. در بین این قرون، میان شهرهای علمی، فرهنگی و ادبی چون هرات، بخارا، سمرقند، استانبول، بروسه و آماسیه تبادل اجتماعی، فرهنگی و ادبی صورت می گرفت. این مهاجرین نه تنها در به اسلام گرویدن مردم آناتولی نقش داشتند، بلکه در گسترش علم، فرهنگ، ادب و تصوف آنجا نیز، نقش و جایگاه مهمی داشتند. این نقش موجب شد که آناتولی به شتاب در حوزه‌های علمی و فرهنگی رشد کند و در قرن دهم هجری، سرای سلاطین عثمانی به بزرگ ترین مرکز و محفل شعرا تبدیل شود.

پادشاهان عثمانی برای عرفا و علمای مهاجر احترام قائل بودند. تا جایی که این عمل موجب آن شد که شعرای آناتولی خود را ایرانی بخوانند.برای مثال لعالی یکی از شعرای آناتولی در قرن نهم هجری، برای تکمیل نمودن تحصیل خود به ایران رفته و فارسی را به خوبی یاد گرفته‌بود. هنگامی که بازگشت خود را ایرانی معرفی کرده و وارد محفل ادبی سلطان محمد ثانی شد و از سوی وي مورد لطف قرار گرفت، بعدها ایرانی نبودن وی آشکار و از مجلس سلطان رانده شد. بعد از این اتفاق، لعالی این باور را در شعری به زبان آورده است:

گر می خواهی اعتبار به دست آری ز سرزمین عرب و عجم بیا[1]

تأثیرپذیری اهل قلم آناتولی از مهاجران خراسانی و ماوراءالنهری ابتدا در اندیشهٔ عرفانی آناتولی خود را آشکار ساخته و بعد به لحاظ علمی و ادبی نیز پدیدار شده است. به ویژه در قرون هفتم و هشتم هجری ارن های خراسان (ویا ابدالان روم) که با عنوان ولی، بابا و یا دده نامیده شده، از شهرهای مختلف خراسان و ماوراءالنهر وارد آناتولی شده اند. این دراویش در فتوحات آناتولی شرکت می کردند و وظیفهٔ اسکان سازی[2] قبایل ترکمن را انجام می دادند. مردم

---

[1] به زبان ترکی:
Olmak istersen itibare mahal Ya Arabdan yahûd Acemden gel

[2] اسکان ایلات یا ساکن کردن آنها در جایی.

آناتولی نیز در اطراف این دراویش گرد می آمدند و مرید آن‌ها می‌شدند.

در قرون نهم و دهم هجری که آبادی شهرهای آناتولی به تمامی انجام شده و مهاجرت‌های دسته جمعی و یا قبیله ای کندتر شده بود. به اوج قدرت رسیدن دولت عثمانی مخصوصاً در اوایل قرن دهم هجری، باعث شد که علما، عرفا و شعرای خراسانی و ماوراءالنهری رو به آسیای صغیر کنند. در قلمرو آناتولی بر آثار این مهاجران شرح، ترجمه و حاشیه نوشته شده است. دانشمندان، ریاضی دانان، مورخان و هنرمندان با حقوقی ارزنده در آناتولی به کار مشغول شدند. شعرای مهاجر نیز در مجلس پادشاهان شعر می‌سرودند و شعرای آناتولی بر اشعار آنها نظیره می ساختند و یا در اشعار خود آنها را مدح می‌کردند. صوفیان مهاجر نیز در تکیه‌ای که از طرف پادشاهان برای آن‌ها ساخته شده بود ، از یک سو شاگردان خود را تربیت کرده و از سوی دیگر به تألیف اثر می پرداختند.

این اطلاعات نشان می دهد که این تبادل علمی و ادبی، ساختار اجتماعی فرهنگی آناتولی را تشکیل داده است. بدین سبب نیازی به پژوهش مستقلی بود تا به شرح حال و تأثیرگذاری این مهاجرین و به نقش آن‌ها در رشد علم و عرفان آناتولی بپردازد. در این پژوهش، سعی نگارنده بر آن است که با در پیش گرفتن رویکردی تحلیلی روند و چگونگی مهاجرت اهل خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی در قرون هفتم و دهم هجری را

مورد بررسی قرار دهد. این تمرکز بر چگونگی تأثیرپذیری اهل قلم آناتولی، از جهات مختلف مورد بررسی قرار گرفت. نتایج این پژوهش، بازتاب مهاجرت شعرا، عرفا و علمای خراسانی و ماوراءالنهری در آناتولی را آشکار می‌سازد.

ب. پیشینهٔ پژوهش

تا به حال پژوهش مستقلی در خصوص بازتاب و تأثیر مهاجرت شعرا، عرفا و علمای خراسانی و ماوراءالنهری بر آناتولی در میان سده‌های هفتم و دهم هجری صورت نگرفته‌است و مقالات و کتبی که در ایران و ترکیه منتشر شده تنها به تحول زبان و ادبیات فارسی در قلمرو آسیای صغیر پرداخته‌اند. این منابع از لحاظ اطلاعات عمومی مفید بوده‌است. ولی بیشتر منابع، درمورد فارسی سرایان آسیای صغیر بوده و یا شامل فهرست مهاجرانی است که از مناطق ایران به آسیای صغیر آمده‌اند. در این منابع تأثیرپذیری اهل قلم آناتولی به طور گسترده و با دیدی عمیق بررسی نشده‌است.

در بین منابع موجود، چند اثر تحقیقی وجود دارد:

ویس دئیرمن‌چای در کتاب خود با عنوان *پارسی سرایان شعرای عثمانی*، به اشعار فارسیِ شعرا و سلاطین عثمانی و به اشعار مهاجرینی که از شهرهای مختلف ایران وارد آناتولی شده اند، اشاره نموده‌است. وی در کتاب خود فهرست اسامی شعرا را با

شرح حال بسیار مختصر و چند نمونه از اشعار فارسی آنان آورده است. این کتاب از طرف اسدالله واحد به عنوان *فارسی سرایان آسیای صغیر* به فارسی ترجمه شده است.

جمال کورناز نیز در این گستره کتابی با نام شعرای آسیای مرکزی در آناتولی منتشر نموده است. وی در این اثر خود بعد از تحقیق مجمل در زمینه رابطهٔ ادبی و فرهنگی قلمرو آسیای مرکزی و آناتولی، شعرای مهاجر را با چند نمونه از ابیات آنها، معرفی کرده است.

در اثر وهاب ولی و الهامهٔ مفتاح با عنوان *نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه*، و نیز در اثر محمدامین ریاحی با عنوان *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، بیشتر به سیر تطور زبان و ادبیات فارسی در قلمرو آناتولی اشاراتی شده است. این منابع تا حدی سیر تاریخی مهاجرت را که با دلایل مختلف صورت گرفته، بیان نموده که در این رساله از آن‌ها استفاده شده است.

ت. سؤلات پژوهش

اصلی ترین مسأله پژوهش حاضر، چگونگی تأثیرپذیری شعرا و متصوفان آناتولی از مهاجران اهل خراسان و ماوراءالنهر در بین سده های هفتم و دهم هجری است و پرسشهای فرعی به قرار زیر است:

۱- مهاجرت فرهیختگان خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی از چه زمانی شروع شد و مهاجرت آن‌ها بیشتر در کدام عصر صورت گرفت؟ مهاجرت‌ها از منظر ادبی، فرهنگی و تاریخی تا چه اندازه اهمیت دارد؟

۲- انگیزه های مهاجرت شعرا، عرفا، علما، دانشمندان و هنرمندان اهل خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی چه بود؟

۳- جایگاه و نقش شعرا، متصوفان و علمای خراسان و ماوراءالنهر در تفکر و جهانبینی آناتولی چه بوده است؟

۴- اندیشهٔ عرفانی شعرای مهاجر چه بوده و به کدام طریقت تمایل داشته اند؟ این طریقت‌ها در آناتولی چه بازتابی داشته اند؟

۵- تأثیرپذیری شعرا و متصوفان آناتولی از این مهاجران تا چه حد بود؟

۶- کدامین یک از شعرا و متصوفانی که به آناتولی مهاجرت کرده، تأثیرگذارتر بودند؟

ث. فرضیه ها

۱- مهاجرت‌های فرهیختگان اهل خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی قبل از حملهٔ مغول صورت گرفته است. زیرا بعد از نبرد ملازگرد قبائل ترکمنان از ایران و ماوراءالنهر به آناتولی آمده و در شهرهای مختلف آن سرزمین اسکان داده شده اند. اما بعد از حملهٔ مغول این مهاجرت‌ها شکل گسترده ای به خود گرفته اند. مخصوصاً مهاجرت‌هایی که در سده های هفتم و هشتم هجری از آسیای مرکزی به سوی آسیای صغیر صورت گرفته، مهاجرت‌های دسته جمعی بوده و در میان آن‌ها شعرا، عرفا و علمای برجستهٔ زمان خود نیز موجود بوده اند. این مهاجرت ها در قرن دهم هجری به اوج رسیده است.

۲- جنگ‌ها، اغتشاشات منطقه ای، مشکلات مذهبی، دعوت سلاطین، احترام و حمایت از شعرا، عرفا، علما، دانشمندان و هنرمندان اصلی ترین دلایلی مهاجرت هستند.

۳- در قرون مذکور مهاجرین فرهیخته به ویژه شعرا و متصوفان در رشد و گسترش ادب و عرفان اسلامی در آناتولی نقش مهمی ایفا کرده اند.

۴- مهاجرین اهل خراسان و ماورالنهر بیشتر تحت تأثیر مکتب عرفانی ابن‌عربی بودند. در عرفان آناتولی خلوتیه و نقشبندیه نسبت به بقیهٔ طریقت‌ها تأثیر گذارتر بوده است.

۵- شعرای خراسان و ماوراءالنهر که به آناتولی مهاجرت کردند، معمولاً منسوب به طریقت‌ها بودند. پادشاهان برای آنها تکیه ساختند. در آن تکیه‌ها شروع به تربیت مریدان خود کردند. مخصوصاً در دیوان‌های این مریدان و یا خلفای آن‌ها نظیره گویی بر اشعار این شاعران و مدح آنان به چشم می خورد.

۶- در بین مهاجران، جدا از مولانا می‌توان به تأثیرگذاری امیر بخاری در شعرای آناتولی اشاره نمود. هم‌چنین برای نشان دادن تأثیرپذیری شعرای آناتولی از امیر بخاری تنها نظیره‌های لامعی چلبی که شاعر و مرید وی بوده، کفایت می کند.

ج. روش تحقیق

در بررسی‌های این پژوهش به ویژه در فصل دوم از روش توصیفی استفاده شده است و به همین دلیل برای به دست آوردن فهرست اسامی و حوزهٔ گرایش مهاجرین به کتب تاریخی دورهٔ مذکور، آثار تصوف، تذکره‌های شعرا و اسناد آرشیو مطالعه شده است. بعد از بررسی این کتب به دیوان‌های شعرا رجوع شده تا تأثیرپذیری شعرای آناتولی چه در دورهٔ سلاجقهٔ روم و چه در دولت عثمانی مشخص گردد.

فصل دوم گسترده‌ترین فصل این پژوهش است. چرا که برای تثبیت تعداد مهاجران خراسانی و ماوراءالنهری همان طور که در بالا نیز ذکر شده، تذکره‌های شعرا، کتب تاریخی و تصوفی بررسی شده است. بعد از بررسی تذکره‌ها و دیگر منابع میان مهاجران شست و نه نفر انتخاب شده که گرایش مختلفی داشته‌اند. اما نقطهٔ مشترک این مهاجران تأثیر گذاری عمیق بر اهل قلم آناتولی و منسوب بودنشان به طریقت‌ها بوده است. تعداد مهاجران بیشتر از اینهاست اما سعی بر آن داشته‌ایم که تنها کسانی را ذکر کنیم که اطلاعات دقیقی در مورد زادگاه و شرح حال ایشان داشتیم. نگارندهٔ این سطور در پی شناخت مهاجرانی بوده که زادگاه اصلی ایشان آسیای مرکزی باشد تا پژوهشی مستقل و مفصل‌تری انجام بدهد. بعد از مقایسهٔ متون مختلف دریافتیم که مهاجرانی که به عنوان خراسانی یا ماوراءالنهری در تذکره‌ها ذکر شده، در اصل خراسانی نبوده اند. اما در بسیاری از منابع این اشتباه بارها تکرار شده است. برای مثال در بعضی تذکره‌ها شرح حال شاعر جمیلی (متوفی ۹۵۰هـ./۱۵۴۴م.) آورده شده که در قرن دهم هجری از هرات به استانبول مهاجرت کرده است. منابع بعدی نیز این اطلاعات را تکرار می‌کند اما بعد از پژوهش مبسوط آشکار می‌شود که این شاعر اهل هرات نبوده و متعلق به یکی از شهرهای آناتولی است و فقط برای ادامهٔ تحصیل به هرات رفته بوده است. وقتی که به آناتولی برگشته، مانند دیگر شعرا، علما

و عرفایی که از مناطق خراسان آمده بودند، او را نیز به عنوان "عجمی" نامیده اند. هم چنین برهان‌الدین حیدر هروی (متوفی ۸۳۰هـ./۱۴۲۷م.) که از زادگاه خود شیراز برای مدتی به کسب علم به هرات رفته بود، هروی خوانده شده است که نادرست است. به همین دلیل اسامی این افراد را از این پژوهش حذف نموده ایم. هم چنین از مهاجرانی که درمورد شرح حال ایشان اطلاع دقیقی به دست نیآوردیم، فقط به عنوان نمونه اسامی چند تن را ذکر کرده ایم. حاصل تحقیق ما یافتن شست و نه نفر اهل شعر و علم و تصوف است که زادگاه ایشان خراسان یا ماوراءالنهر بوده و اهل قلم آناتولی از آن‌ها تأثیر پذیرفته اند.

ح. اهمیت پژوهش

این رساله تنها تحقیقی فهرست‌وار در مورد اسامی مهاجران خراسانی و ماوراءالنهری به آناتولی نیست، بلکه در مورد نفوذ و تأثیرگذاری آن‌ها بر اهل قلم آناتولی است. توجه به مهاجرت‌ها الگوی مهمی برای به دست آوردن اندیشهٔ تصوف و روند گسترش طریقت‌ها در آناتولی قرون هفتم و دهم هجری می‌باشد. چرا که با مهاجرت‌ها ورود طریقت‌ها به آناتولی نیز شروع می‌شود. نگاه چند بُعدی به تحول مهاجرت نشان می دهد که مهاجرین فرهنگ خودشان را نیز به آناتولی آورده و مردم

آناتولی را از لحاظ ادبی، فرهنگی و تصوفی تحت تأثیر قرار داده اند.

همان‌طور که علما و شعرا از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی می‌آمدند، از آناتولی نیز به سوی آن مناطق مهاجرت می‌کرده اند. از آنجا که پژوهش حاضر به تأثیرپذیری اهل قلم آناتولی از مهاجرت خراسانیان و ماوراءالنهریان می‌پردازد، از یک سو به مهاجرت نگاه می کند. اما امید بر آن است؛ که این پژوهش باعث شود که در آینده پژوهش دو جانبه‌ای نیز صورت بگیرد و تأثیر مهاجران آناتولی در قلمرو ایران نیز مورد مطالعه واقع شود.

خ. ساختار رساله

این رساله در سه فصل عرضه می شود:

در فصل اول به بحث در باره وضع جغرافیایی، تاریخی و سیاسی خراسان، ماوراءالنهر و آناتولی می پردازد و انگیزه های مهاجرت را از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی در قرون هفتم و دهم هجری نشان می دهد.

در فصل دوم شرح حال و آثار صوفیان، درویشان، شاعران و عالمانی که در قرون مذکور از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی مهاجرت کردند، مورد بررسی قرار گرفته است و نقش و جایگاه مهاجرین مفصلا بررسی شده است.

در فصل سوم نیز، شرح حال امیر بخاری و شیوهٔ ادبی و عرفانی او، همچنین نظیره های که از طرف شعرا و عرفای آناتولی بر اشعار او نوشته شده، مورد بررسی قرار می گیرد.

"الهام آمد که به اقلیم روم رو، تا به مقصود و مطلوب حقیقی برسی؛ کمر اخلاص در میان جان بسته به صدق تمام و عشق عظیم جانب ملک روم روانه شد."

مناقب العارفین، ص: ۸۶

فصل اول

انگیزه های مهاجرت از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی با تکیه بر اوضاع جغرافیایی و تاریخی

۱/۱. جغرافیای تاریخی خراسان و ماوراءالنهر

در بعضی کتب که قبل از قرن هفتم هجری نوشته شده‌اند و در ادامه سخن بدانها اشاره خواهد شد، دیده می‌شود که خراسان و ماوراءالنهر به عنوان "خراسان بزرگ" نامیده می‌شده است. خراسان بزرگ قبل از حملهٔ مغول مرکب از ماوراءالنهر، افغانستان فعلی و خراسان کنونی ایران بوده است. حتی به نظر آقای دکتر یاحقی، خراسان در دوره ای شامل تمامی ایران می‌شده است (یاحقی، ۱۳۸۲: ۵). به نظر می‌آید که در آن دوره خراسان بزرگ بسیار گسترده بود. بعد از حملهٔ مغول بسیاری از کتب تاریخی، منطقهٔ خراسان و ماوراءالنّهر را دو اقلیم جداگانه به حساب آورده‌اند. به ویژه در اوایل قرن نهم هجری در کتب مختلف، ماوراءالنهر به عنوان قسمتی مجزا، بحث شده است. ماوراءالنهر و خراسان امروز شامل سرزمین‌های ازبکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، قرقیزستان و بعضی قسمت های قزاقستان کنونی می‌باشد. این منطقه امروز به کشورهای ترک زبان اطلاق می گردد و به عنوان "آسیای مرکزی" نامیده می‌شود. این تغییر نامها نشان می دهد که جنگ‌ها و بحران‌های سیاسی در تغییرات جغرافیایی تاریخی خراسان و ماوراءالنهر بسیار تأثیرگذار بوده است.

پژوهش در باره وضع سیاسی این منطقه از قرن هفتم تا دهم هجری که شامل این رساله است، نشان می دهد که مرزهای این منطقه همواره تغییر یافته‌است. بنا بر گفتهٔ احمد رنجبر در

اثر خود با نام خراسان بزرگ نمی توان دوره های تاریخی نواحی خراسان بزرگ را به طور کامل مشخص نمود (رنجبر، ۱۳۶۳: ۹). علاوه بر این در کتب عرفانی نیز این مناطق را از هم جدا به حساب می‌آوردند. در کتبی دیگر نیز به دوری واقعی ماوراءالنهر اشاره می‌شد. بدین سبب اعراب بعد از فتوح آن منطقه، آن را ماوراءالنهر، یعنی فرارود (آن سوی رود) نامیدند. بدین ترتیب نگارندهٔ این پژوهش بنا بر وضع جغرافیای تاریخی این منطقه در قرن هفتم و دهم هجری، از آن به عنوان خراسان و ماوراءالنهر نام خواهد برد. چرا که در طول این مدت این اقلیم از طرف حکومت‌های مختلف اداره شده و نیز این عنوان از لحاظ جغرافی و تاریخی مناسب تر بوده است. برای روشن شدن اوضاع تاریخی و جغرافیایی این پژوهش ابتدا به تشکیل امپراتوری‌های مختلف در خراسان بزرگ نگاهی بیندازیم:

"در سال ۱۲۹ هجری قمری، ابومسلم خراسانی از شهر مرو قیام کرد و سراسر خراسان را تصرف نمود ودر عصر خلفای عباسی به ترتیب طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بر این دیار حکومت کردند. در سال ۶۱۷ هجری چنگیزخان مغول بر سراسر خراسان استیلا یافت و اکثر اهالی خراسان را قتل عام کرد و بسیاری از شهرهای خراسان را ویران و با خاک یکسان نمود و از سال ۶۴۱ هجری ملوک کرت در هرات، امراء سربداران (۷۳۷هـ.) در سبزوار، طُغی تیموریان

(۷۳۷هـ.) در جرجان، امراء جغتایی (۷۶۹هـ.) در بلخ، آل تیمور گورکانیان (۷۸۱هـ.) و نیز ازبک‌ها، صفویان و افشاریه بر این سرزمین و یا قسمتی از آن حکومت داشتند" (*جغرافیای کامل ایران*، ۱۳۶۶: ۶۱۴).

به جا است که برای اشاره به سیر تحول مرزبندی خراسان و ماوراءالنّهر به آثار قدیم نگاهی بیندازیم. این آثار به توصیف شهرهای خراسان و ماوراءالنّهر می پردازد. طبق کتاب حدود العالم (تألیف ۳۷۲هـ.)، قدیم ترین کتاب جغرافیای تاریخی، در دورهٔ آل سامان، خراسان و ماوراءالنهر یک منطقه بوده و به همین دلیل این دیار "خراسان بزرگ" نامیده می شده است:

"ناحیت مشرق وی هندوستان و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است. و بعضی بیابان کرکس (کرگس) کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور. و شمال وی رود جیحون است. و این ناحیتی است بزرگ، با خواستهٔ بسیار و نعمتی فراخ. و نزدیک میانهٔ آبادانی جهان است. و اندر وی، معدن‌های زر است و سیم و گوهرهایی که از کوه خیزد. و از این ناحیت اسب خیزد و مردمان جنگی. و دَرِ ترکستان است. و از او جامهٔ بسیار خیزد، و زر و سیم و پیروزه و داروها. و این ناحیتی است با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تن درست. پادشاهی خراسان اندر قدیم جدا بودی، و پادشاهِ ماوراءالنهر جدا، و اکنون هر دو یکی است. و امیر خراسان به بخارا نشیند و ز آل سامان

است و از فرزندان بهرام چوبین‌اند. و ایشان را ملک مشرق خوانند و اندر همهٔ خراسان عمال او باشند و اندر حدهای خراسان پادشاهانند و ایشان را ملوک اطراف خوانند" (حدودالعالم،۱۳۷۲: ۲۹۱-۲۹۲). در کتاب حدودالعالم از هشتاد شهر خراسان نام برده شده است و جدا از شهرهای بزرگ خراسان مانند بلخ و نیشابور و طوس و مرو؛ از شهرهای دیگری هم مانند سبزوار، میهنه، نسا، باورد، طبس مسینان، ترشیز و کنر، بوژَگان، خور، خجستان، مالن، خرگرد، سرخس، کشمهین، گوزگانان، ربوشاران، ساروان، تمران، تمازان، مانشان، طالقان، کندرم، گرزوان، اشبورقان، کلار، خلم، حوش، ازیو، سمنگان و از جمله... سخن رانده شده و شهرهای خراسان چنین توصیف شده است:

۱. نیشابور: بزرگترین شهری است اندر خراسان و بسیار خواسته تر و بسیار مردم است و جای بازرگانان است.

۲. مرو: شهری بزرگ است و اندر قدیم نشست امیر خراسان آنجا بودی و اکنون بخارا نشیند. جای با نعمت است و خرم. او را قهندز است و آن را طهمورث، بنا کرده است.

۳. بلخ: شهری بزرگ است و خرم. مستقر خسروان بوده است اندر قدیم. اندر وی بناهای خسروان است با نقش‌ها و کارکردهای عجب که ویران گشته و آن را نوبهار خوانند. و او را رودی است بزرگ.

۴. هری: شهرستان وی سخت استوار است. اندر وی آبهای روان است. بر دامن کوه است و اندر وی تازیانند بسیار.

۵. طوس: ناحیتی است و اندر وی شهرکهایی است چون طوران و نوقان، بزدیغور (بروغون)، رایگان، بنواده. اندر میان کوه ها است. و اندر کوه های وی معدن پیروزه است. معدن مس است و سرب، سرمه، شبه و دیگ سنگین، سنگ فسان، شلواربند و جوراب خیزد. و به نوقان مرقد مبارک علی بن موسی الرضا (ع) است. آنجا مردمان به زیارت شوند و هم آنجا هارون الرشید است. (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۲۹۲-۳۲۶).

در حدود العالم، ماوراء النهر چنین توصیف شده است: "ناحیتی است که حدود مشرق وی، حدود تبت و جنوب وی خراسان است. حدود خراسان و مغرب وی غور است و حدود خلخ. و شمالش هم حدود خلخ است. این ناحیتی است عظیم، آبادان و بسیار نعمت. در ترکستان، و جای بازرگانان. و مردمانی‌اند جنگی و غازی پیشه و تیر انداز و پاک دین. این ناحیتی با داد و عدل است. اندر کوه های وی معدن سیم است و زر سخت بسیار، با همه جوهرهای گدازنده که از کوه خیزد" (همان، ۱۳۷۲: ۳۲۸-۳۲۹). هم‌چنین در این کتاب تعداد شهرهای ماوراء النهر به نود می رسد؛ مانند بخارا، سمرقند، سغد، ارمان، نخشب، ترمذ، چرمنگان، چغانیان، کسبه، ویشگرت، فغ کث، غرق (غَزَق)، خجند، فرغانه، اوزگند (اوزکند)، خَتلام، ایلاق، نوکث، چاچ، سُتکند، پاراب، اسبیجاب، صبران (صهران) و سوناخ...

۱. بخارا: شهری بزرگ است و آبادان‌ترین شهری است اندر ماوراءالنهر و مستقر ملک شرق است. جایی نمناک است و بسیار میوه‌ها و با آب‌های روان. از او بساط و فرش و مصلی نماز خیزد نیکو و پشمن. شوره خیزد که به جای‌ها ببرند. حدود بخارا، دوازده فرسنگ اندر دوازده فرسنگ است. دیواری به گرد این همه درکشیده و به یک باره همهٔ رباط ها، ده‌ها از اندرون این دیوار است.

۲. سمرقند: شهری بزرگ و آبادان است و با نعمت بسیار و جای بازرگانان همهٔ جهان است و او را شهرستان است و قهندزست و ربض است. اندر وی جایگاه مانویان است. ایشان را نغوشاک خوانند. از وی کاغذ خیزد که به همهٔ جهان ببرند. رشتهٔ قنب خیزد، رود بخارا بر در شهر سمرقند بگذرد.

۳. فرغانه: ناحیتی است آبادان و بزرگ و نعمت‌های بسیار. اندر وی کوه‌های بسیار و دشت و شهرها و آب‌های روان، و درِ ترکستان است. آنجا بردهٔ بسیار افتد ترک. اندر کوه‌های وی معدن زر و سیم است بسیار و معدن مس و سرب و نوشادر و سیماب و سنگ مغناطیس و داروهای بسیار است. از او طبرخون خیزد و گیاه‌هایی که اندر داروهای عجب به کار شود. ملوک فرغانه اندر قدیم از ملوک اطراف بودندی و ایشان را دهقان خواندندی.

۴. سغد: ناحیتی است که اندر نواحی مشرق جایی نیست از آن خرم تر، با آبهای روان و درختان بسیار و هوای درست و مردمانی مهماندار و آمیزنده و نعمتی فراخ و آبادان. و مردمان نرم دینار بسیارند.

۵. اسبیجاب: ناحیتی است بر سرحد، میان مسلمان و کافران. جایی بزرگ است و آبادان. برسرحد ترکستان است. هر چیزی که از همهٔ ترکستان خیزد، آنجا افتد. اندر وی شهرها و ناحیت ها و روستاهای بسیار است (حدودالعالم،۱۳۷۲: ۳۲۹-۳۴۵).

در کتاب مسالک و ممالک نیز این منطقه به عنوان خراسان بزرگ نامیده شده است. در کتاب مسالک و ممالک، نوشتهٔ ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الااصطخری معروف به کرخی (متوفی ۳۴۶هـ.)، اول حدود اقلیم خراسان و سپس ماوراءالنهر چنین توصیف شده است: "شرق خراسان نواحی سیستان و دیار هندوستان باشد، به حکم آن که ما غور و دیار خلج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم. و غربی خراسان بیابان غزنی و نواحی گرگان نهاده ایم. و شمال خراسان ماوراءالنهر و بهری از بلاد ترکستان و خُتّل و جنوبی خراسان بیابان پارس و قومس. خراسان را جانبی هست میان بیابان پارس و میان هرات و غور و غزنین، و جانبی دیگر در حدّ غربی از حدّ قومس تا نواحی فراوه. این هر دو جانب را از خراسان جدا کردند تا تربیع خراسان درست آید. و تقویسی دیگر دارد از حدود گرگان تا دریای خزر تا حدود خوارزم و این تقویس همه عمارت

است و مسکون است و نعمت فراوان باشد"(اصطخری،۱۳۶۹: ۲۰۳-۲۰۴). دیار ماوراءالنهر نیز در مسالک و ممالک چنین توصیف شده است: "جانب شرقی ماوراءالهر راشت و فامر و حدود و خُتّل از حدّ زمین هندوستان بر یک خط راست. و جانب غربی ولایت غزیّه و حدّ طراز بر تقویس باز گردد تا فاراب و بیسکند و سغد سمرقند و نواحی بخارا تا خوارزم و کنار دریا. و جانب شمالی حدود ترکستان تا حدّ فرغانه و طراز بر خطی راست، به حکم آن که خُتّل بر رود جریاب است. و جانب جنوبی از جیهون نخست از بدخشان درآید تا دریای خوارزم بر خطی مستقیم. و خورزم و خُتّل را در شمار ماوراءالنهر نهادیم، زیرا که خُتّل میان رود جریاب و وخشاب افتاده است"(اصطخری،۱۳۶۸: ۲۲۶). اما ابن حوقل، سیّاح معروف و جغرافی دان عرب قرن چهارم هجری، جدا از مورخین دیگر در سفرنامهٔ خود ماوراءالنهر و خراسان را دو منطقه جدا به حساب آورد. وی بسیاری از شهر های ماوراءالنهر را مانند خوارزم و بخارا و سمرقند و ترمذ و وخش و فرغانه... را بر شمرده است. وی در اثر خود، زیبایی بخارا چنین وصف می‌کند: "در میان سرزمین‌های اسلامی شهری با صفاتر و زیباتر از بخارا ندیده و نشنیده ام. چون به بالای قهندوز آن به روی بیرون شهر را چنان می‌بینی که سبزه ها به آسمان آبی پیوسته است گویی آسمان کبود بر بساطی سبز خم شده و کاخ ها چون سپرهای تبتی و ملطی می‌نمایند یا به سان

ستارگان آسمان در میان آبادی‌ها سفید و درخشان‌اند"(ابن حوقل،۱۳۶۶: ۲۰۱).

همان‌طور که مشاهده می‌شود مورخین، خراسان و ماوراءالنهر را گاهی از هم تفکیک کرده و خراسان را اقلیم چهارم و ماوراءالنهر را اقلیم پنجم به حساب آورده‌اند. زکریا قزوینی (۶۰۵-۶۸۲هـ.) در اثر خود با نام آثار البلاد و اخبار العباد، خراسان را در بخش اقلیم رابع و ماوراءالنهر را در بخش اقلیم خامس تقسیم بندی کرده است. به گفتهٔ زکریا قزوینی خراسان بلادی مشهور است. شرق آن، ماوراءالنهر و غربی آن، قهستان و شهرهای معظم آن ولایت، مرو و هرات و بلخ و نیشابور می باشد. از بهترین سرزمین های خدا و آبادترین و پربرکت ترین آن‌ها است. مردمش نیکو روی ترین و خردمند ترین و رادمنش ترین هستند و بیش از دیگران به دین و علم گرایش دارند(زکریا قزوینی،۱۳۷۳: ۴۲۶). زکریا قزوینی در همان کتاب بخش اقلیم خامس از ماوراءالنهر چنین می گوید: "غرض از این نهر، نهر جیحون است. این مملکت در آن طرف جیحون واقع شده و آبادان و معمور بوده است. آب و هوایش خوش. بخارا و سمرقند و جند و خجند از شهرهای معمور این مملکت است. قریب به ده هزار کاروانسرا در جمیع آن مملکت شاخته‌شده و مایحتاج انسان از هر جهت در آن کاروانسرا ها موجود است. جمیع ماوراءالهر، سرحد اسلام است. از حدود خوارزم تا اسبیجاب سرحد اتراک غز است و از اسبیجاب تا حدود فرغانه

سرحد ترک خلخی است. سلطان محمد خوارزمشاه در سنهٔ ششصد هجری آن مملکت را متصرف نمود و اهل خطا را از آن مملکت دور نمود. قبل از تسلط سلطان محمد خوارزمشاه، مملکت خوارزم را پادشاهان چند، متصرف بودند و ایشان را «خانیه» می گفتند. در هر بخشی، پادشاهی فئودالی می‌زیست که آن بخش را نگهبانی می‌کرد. چون سلطان، بر جمیع ماوراء النهر مستولی شد از حفظ جمیع آن مملکت عاجز شده، لشکریانش دست به غارت و تاراج بر آوردند و اکثر آن مملکت خراب شد. در همان اوقات، لشکر تاتار بر آن ولایت و سایر ولایات، مستولی شده و ماوراء النهر که بهترین ممالک روی زمین بود بالکلیه خراب شد."

تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که منابع بسیار زیادی در دست است که ماوراء النهر و خراسان در قرون مذکور به عنوان دو اقلیم جداگانه بررسی شود. یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان که آن را در سال ۶۲۱ هجری به اتمام رسانده است؛ خراسان و ماوراء النهر را از هم جدا تعریف کرده است. وی عقیده دارد که آن هایی که خراسان و فرارود را یک اقلیم شمردند، اشتباه کرده اند. به دلیل داشتن اطلاعات مهم جغرافیایی و تاریخی، این کتاب مورد استناد ما در این پژوهش است. به همین دلیل گمان می‌رود که تکیه بر کتاب معجم البلدان، و خراسان و ماوراء النهر را دو اقلیم جداگانه شمردن صحیح تر خواهد بود: "خُراسان سرزمینی گسترده است.

مرزای آغازین آن پس از عراق آزاد وار است که شهر جوین و بیهق باشد و مرز پایانین آن در پشت هند طخارستان و غزنه و سگستان و کرمان باشد و این‌ها خود از خراسان نباشد که پیرامون مرزهای آن‌اند. خراسان شهرهایی مهم را در بر دارد که از آن‌ها است نیشابور، هرات، مرو که مرکز آن‌ها بوده، بلخ، طالقان، نَسا، ابیورد، سرخس و شهرهای دیگر که در میان آن‌ها در زیر رود جیحون هستند. برخی از مردم کارگزاری‌های خوارزم را نیز از آن به شمار آورند و ورارود را نیز از آن شمرند و این درست نیست. گویند: خُر در فارسیِ دری نام آفتاب باشد و «اسان» به معنی جایگاه است. نیز گویند: «خراسان» به معنی آسان خُر باشد، زیرا که خُر فعل امر از خوردن و آسان به معنی ساده است (یاقوت حموی،۱۳۸۳: ۲۷۱-۲۷۲).

و اما یاقوت حموی در بخش خراسان به نوشته‌های مورخان قبل از خود مانند بلاذری اشاره کرده و افزود که عقیده بلاذری دربارۀ شهرهای خراسان اشتباه است. به نظر بلاذری ماوراءالنهر هم جزو اقلیم خراسان است. همان‌طور که در بالا اشاره شده، حموی چنین عقیده‌ای ندارد. وی در این باره می گوید که همه سرزمین‌ها را به خراسان چسباندن خطا است: "بلاذری گوید: خراسان چهار بخش است نخستین آن‌ها ایرانشهر که نیشابور و کوهستان و طبسین و هرات و پوشنگ و باذغیس و طوس که طابران نام دارد می‌باشد. بخش دوم مرو شاه جهان، سرخس، نَسا، ابیورد، مرورود، طالقان، خوارزم و آمل است و

این دو در کنار رود جیحون باشند. بخش سوم که در باختر رود است و هشت فرسنگ از رود دور است فاریاب و جوزجان و طخارستان بالا و خَست و اندرابه و با میان و بغلان و والک باشد و این شهر مزاحم پسر بسطام است. و روستاهای بیل و بدخشان که راه آمد و شد مردم به تبّت است و اندرابه راه آمد و شد مردم به سوی کابل و ترمذ است که در خاور بلخ و چغانیان و طخارستان پایین و خُلم و سمنگان است. بخش چهارم فرارود: بخارا، چاچ، طُراربند، صُغد که همان کش و نسف و روبستان و اشروسنه و سنام است که دژ مقنع بود و فرغانه و سمرقند باشد. مؤلف (یاقوت) گوید: "مرزهای درست خراسان آن است که ما گفتیم و بلاذری از آن رو این همه سرزمین‌ها را به خراسان چسبانیده است که همگی در زیر فرمانروای خراسان بود. اما سرزمین هیاطله مستقل باشد" (یاقوت حموی،۱۳۸۳: ۲۷۲).

یکی از آن کتاب‌هایی جغرافیای تاریخی به نام نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰هـ./۱۳۴۰م. نگاشته شده، مربوط به دورهٔ تیموریان بوده، تغییراتی را که در حدود خراسان و ماوراءالنهر به وجود آمده به وضوح نشان می‌دهد. بنا بر کتاب نزهة القلوب حدود خراسان در عصر تیموریان یعنی قرون هفتم و هشتم هجری قمری، تا به دریای خزر رسیده‌بود. اما از نوشته های حمدالله مستوفی چنین دریافت می شود که حکومت خراسان جدا بوده است: "مملکت خراسان، دور چند شهر است. حدودش تا با ولایت قهستان و قومس و مازندران مفازهٔ خوارزم پیوسته

است حقوق دیوانش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهریان قریب هزار تومان بوده است. اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا و کتّاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند. خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه کمتر چیزی بر پادشاهان عرض می‌کرده و بدین حیله هر سال به مدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات می‌ستده اند تا درعهد سلطان ابو سعید وزیر خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت. دیگر وجوهی از این ولایات به ایشان نداد و بر آن بود که آن مملکت را اموال معیّن گردانیده و اخراجات مقرّری ولایات و اقطای لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده ما بقی را به وجه خزانهٔ عامره داخل محاسات این ولایات گرداند زمان امانت نداد و بر آن قرار نماند" (مستوفی،۱۳۶۲: ۱۴۷).

همان‌طور که در بالا اشاراتی شده، بعد از حملهٔ مغول مرزهای شرقی ایران عوض شده است. این منطقهٔ پهناور قبل از اسلام جزء خاک ایران بوده و به عنوان خراسان بزرگ نامیده می شد. اما به دلیل جنگ‌های پی در پی مرزهای این منطقه تغییر یافته و خراسان و ماوراءالنهر از هم جدا گشته است. کتابهای جغرافیای تاریخی بررسی شده نشان می‌دهد که به گذر زمان، ماوراءالنهر سرزمین مستقلی به حساب آمده است.

۲/۱. مفهوم مهاجرت

یکی از تأثیرگذارترین دلایلی که تاریخ بشریّت را تغییر می دهد، مهاجرت است. بی‌شک مهاجرت یکی از عوامل اساسی در فرایند دگرگونی فرهنگی جوامع به شمار می‌رود. علل مهاجرت یعنی عوامل که باعث شده مردم وطن خود را ترک گفته به شهر و کشورهای دیگری عزیمت کنند، در طول تاریخ همواره تغییر کرده است. مهاجرت گذشته از اینکه یک سفر جسمانی از مکانی به مکان دیگر باشد، پدیده‌ای است که ابعاد فراوانی را در بر دارد. با بررسی مهاجرت‌ها در بطن واقعیات تاریخی، معلوم می‌شود که این مهاجرت‌ها تا چه حد سبب و نتایج مهمی داشته است. یعنی کوچ فرایندی پیچیده و وابسته به عوامل گوناگون فرهنگی، اقتصادی، علمی و سیاسی است. این عوامل باعث می شوند که فرد از تاریخ و جغرافیای که در آن به وجود آمده جدا شود و به جایی دیگر پناه ببرد (فلاحی،۱۳۸۷: ۱۴۹).

مهاجرت تنها یک پدیدۀ وابسته به علم جامعه شناسی نیست. مهاجرت پدیده ای است که دارای ابعاد گوناگونی می‌باشد. فرایند "جابه جایی"، "هجرت"، مردم از محلی به محل دیگر از دیرباز وجود داشته‌است. آنچه که امروز در وهله اول باعث مهاجرت ها می‌شوند بی‌شک عوامل سیاسی و اقتصادی هستند. با این حال برای درک بهتر پدیدۀ مهاجرت، باید مهاجرت‌ها را در عرصه تاریخی، اقتصادی، جغرافیایی، سیاسی و نظامی بررسی نمود. گاهی از اوقات مهاجرت‌های عظیمی رخ می دهد که باعث

دگرگونی جریان تاریخ می‌گردند و این نوع مهاجرت نتایج غیر مترقبه ای را به وجود می آورد. بدان جهت که بی‌گمان میان کسانی که مهاجرت می‌کنند و افراد بومی سرزمین مهاجرپذیر، برخورد های متقابلی صورت خواهد گرفت؛ میان آنها تبادلات فرهنگی رخ می‌دهد. همان‌طور که افراد مهاجرت کرده عادت‌های اجتماعی سرزمین مهاجرپذیر را تغییر می‌دهند، در عین حال خودشان از فرهنگ مهاجرپذیر و اهل آن تأثیر می پذیرند.

کوچ پدیده‌ای چند وجهی بوده و بر ساختارهای اجتماعی-اقتصادی مناطق مهاجرپذیر و مهاجرفرست تأثیر بزرگی داشته است. مهاجرت خواه از نظر فاصله، کوتاه باشد یا بلند و خواه از نظر جمعیت، چند میلیون نفری باشد یا صد نفری، سرانجام در مناطق مهاجرفرست و مهاجرپذیر دگرگونی ایجاد می کند و نه تنها شیوهٔ زندگی مهاجران را تغییر می‌دهد، شاید سوخت و ساز بدن و ذهنیت آنان را نیز متحول می‌سازد. از این رو، مهاجرپذیر و مهاجرفرست و نیز خود مهاجران، هیچ گاه نسبت به وضعیت پیش از فرایند مهاجرت یکسان نمی مانند. بنابراین مهاجرت نقش مهمی در تحلیل‌های فرهنگی اجتماعی هر کشور بازی می‌کند (ماهر،۱۳۷۲: ۹۱).

در این فصل با توجه به اهمیت مهاجرت و تأثیر آن می کوشیم تا مهاجرت‌هایی که از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی انجام شده، همراه با سبب و نتایج آن‌ها ارزیابی گردد. بی‌گمان در فرایند تاریخی در هر عصر عوامل مهاجرت تغییر

کرده است. نوع این عوامل به ترتیب تاریخ وقوع آن‌ها مشخص شده است. در این فصل رساله، به دنبال آن بوده ایم تا اسباب و انگیزه های مهاجرت‌ها از خراسان و ماوراء النهر به آناتولی را مشخص نماییم.

۳/۱. سابقهٔ تاریخی آناتولی

آناتولی که از امتداد قارهٔ آسیا به سوی غرب پدید آمده، یک شبه جزیرهٔ مستطیل مانند است و شامل ۹۸/% مساحت ترکیهٔ کنونی می‌شود. همچنین آناتولی در شمال غربی از سوی دریای مرمره و تنگهٔ چناک قلعه و استانبول از منطقهٔ تراکیه که در قارهٔ اروپا قرار دارد، جدا گشته و از سه طرف به دریا-از شمال دریای سیاه، از غرب دریای اژه و از جنوب دریای مدیترانه-احاطه شده است. این سرزمین در شرق نیز با زمین وسیع، کوهستانی و مرتفع به قارهٔ آسیا وصل می‌شود (Tuncel,1991: 106). مفهوم آناتولی در عهد امپراتوری بیزانس پدید آمده است. این تعبیر از واژهٔ یونانی باستان آناتول[۳] که بیزانسی‌ها از آن به معنی "محل طلوع خورشید" استفاده می‌کردند، بر آمده است (Tuncel,1991: 107). همانطور که مشاهده می‌شود معنی در دو کلمهٔ خراسان و آناتولی مرتبط با خورشید بوده و این خود در خور توجه است.

[۳] Anatoli

مسلمانان و مخصوصا عربها ممالک روم شرقی را به طور کلی بلاد روم می گفتند. کلمهٔ رومی در قرون اول اسلامی همان معنی کلمهٔ نصرانی را داشت خواه یونانی بوده، خواه از ملت های لاتین. دریای مدیترانه را نیز بحرالروم می گفتند و رفته رفته اسم "بلاد روم" تنها به "روم" اختصار یافت و کلمهٔ روم بر آن کشورهای مسیحی که به کشورهای اسلامی مجاور و نزدیک بودند اطلاق گردید و از این جهت اعراب سرزمین پهناور آسیای صغیر را که در اواخر قرن پنجم هجری با استیلای سلاجقه بر آنجا به دست مسلمانان افتاد، روم نامیدند (لسترینج،۱۳۷۷: ۱۳۶).

در سال ۴۶۳هـ./۱۰۷۱م.، آلپ ارسلان در شهر ملازگرد[٤] امپراتور بیزانس را شکست داد و بخشی از آسیای صغیر را به تصرف در آورد. فتح ملازگرد، از مهم ترین وقایع تاریخی آسیای غربی به شمار می‌رود. پس از این پیروزی بود که ترکمنان سلجوقی به تدریج بر سرزمین آناتولی تسلط یافتند و امکان مهاجرت‌های ترکمنان شرقی به آسیای صغیر فراهم شد (اشراقی،۱۳۸۱: ۲۲-۲۳).

در دورهٔ بیزانس بخش‌های اداری این امپراتوری با نام تیما[٥] نامگذاری شده بودند. یکی از بخش‌های اداری امپراتوری

---

[٤] شهری است در واقع نزدیک شرق ترکیه کنونی

[٥] Thema

بیزانس آناتولیکا[٦] نام داشت که علت این نامگذاری قرار گرفتن این منطقه در خاور بیزانس (قسطنطنیه) بود. کلمهٔ آناتول بعداً به دلیل ویژگی آوایی زبان ترکی به شکل آناتولی در آمده است. در زمان سلجوقیان که پس از بیزانس بر آناتولی حکومت می کردند، آناتولی دیگر یک مفهوم مرتبط با ساختار اداری نبوده، به یک اصطلاح جغرافیایی تبدیل شده است. آناتولی در عهد عثمانی در دورهٔ سلطان مراد اول (حک ٧٦٣-٧٩١هـ./١٣٦٢-١٣٨٩م.) به سال ١٣٦٢م. پس از تأسیس ایالت روم اِلی به صورت یک بیگلربگی که مرکز آن آنکارا باشد، پدید آمد. ولی در زمان سلطان محمد فاتح مرکز ایالت آناتولی به شهر کوتاهیه منتقل شد. اگرچه ایالت آناتولی از لحاظ ساختار اداری با تیما آناتولیکا (بخش اداری در دوران بیزانس) شباهت نسبتاً اندکی دارد ولی سرزمین بزرگتری را شامل می‌شود. امروز هم نام آناتولی برای تمام خاک ترکیه که در قارهٔ آسیا قرار دارد، به کار می‌رود (Tuncel,1991: 107).

تمدن‌هایی که در دوران بسیار قدیم در شهرهای گوناگون آناتولی تأسیس شده، به ما نشان می‌دهند که آن‌ها دارای تنوع فرهنگی زیادی بودند. همانطور که دانسته است آناتولی هم در دوران عثمانی و هم در زمان دولت ترکیه صاحب یک جغرافیایی است که همواره با مهاجرت‌ها برپا شده و در نتیجه مهاجرت‌ها تغییر و تحول یافته است. آناتولی به وسیلهٔ ورود دانشمندان

---

[٦] Anatolikan

ارجمند و دانشهای دینی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که متعلق به سرزمین‌های مختلفی بودند، غنی شده بود. از دیرباز ابرقدرت‌های جهان برای تصاحب این مرز و بوم که پیوندگاه دو قارهٔ آسیا و اروپا و همچنین دارای یک موقعیت راهبردی‌است، مدام با یکدیگر ستیز می کردند. آخرین مبارزه نیز میان امپراتوری بیزانس و سلجوقیان اتفاق افتاد که در نتیجهٔ این نبرد ترک‌ها پیروز گشته و مالک جدید و همیشگی آناتولی شدند. در طی این مهاجرت‌های که از نیمه اول قرن یازدهم میلادی شروع شده و تا اواخر قرن سیزدهم میلادی نیز در دوران سلجوقیان ادامه یافته بود، ترک ها از ماوراءالنهر، خراسان، آذربایجان و روم ایلی به آناتولی آمده و اکثر جمعیت این سرزمین را تشکیل می‌دادند. سلطان ملکشاه و وزیر او نظام الملک، سرزمین آناتولی را به عنوان ییلاق و قشلاق به قبایل ترک که در ترکستان مانده یا در خراسان و ایران به سر می‌بردند و به سرپرستي یکی از شاهزادگان سلجوقی علیه این امپراتوری می شوریدند، اقطاع کرده بودند. به همین دلیل مهاجرت های فراوانی به سوی آناتولی صورت گرفت. گروه های بسیاری از ترکمانان به آناتولی آمدند و برای اینکه آن‌ها در آینده دولت‌های مستقلی تشکیل نداده گرفتار تفرقه نشوند ؛ هر کدام از این طوایف را که شامل دودمان و قبایل مختلفی می‌شدند به مناطق گوناگون سوق داده شدند و به این ترتیب در تمام نقاط سرزمین آناتولی

جای گرفتند. این مهاجرت‌ها از آسیای میانه به آناتولی پیوسته ادامه داشته‌است. پس از گشوده شدن دروازه های جدید آناتولی جمعیت بسیار زیادی از مردم بومی شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و حتی از شهرهای ایران، آذربایجان و ارّان نیز وارد این مرز و بوم شدند. در میان مهاجران فرهیختگان فراوانی نیز مانند شیخ، عالم، کاتب که از اقوام ترک، عرب و عجم بودند که به منظور تلقین و گسترش دین اسلام در سرزمین مفتوح جدید و انتصاب در دستگاه دولت، به آناتولی کوچیدند (Yinanç,1934: 38).

آناتولی ترکیه کنونی یا آسیای صغیر چه در گذشته چه امروز یکی از مناطقی به شمار می‌رود که به شدت تحت تأثیر مهاجرت‌ها قرار گرفته‌است. در منابع زیادی ذکر شده است که مهاجرت ایلات و طوایف ترکمانان به آناتولی پس از جنگ ملازگرد در سال ۱۰۷۱ میلادی شروع شده‌است. در حالی که آغاز مهاجرت های عشایر ترک به آناتولی، دست کم به نیم قرن پیش از نبرد ملازگرد بر می‌گردد (Karpat,2015: xxv). پس از اینکه سلجوقیان تحت رهبری طغرل بیگ (حک ۴۳۱-۴۵۵هـ./۱۰۴۰-۱۰۶۳م.)، مؤسس و نخستین سلطان امپراتوری بزرگ سلجوقی، در نبرد با غزنویان پیروز شدند، قبایل بزرگ ترک را به خود ملحق کردند. گروهی از این ترکمانان به آذربایجان، موصل و دیاربکر عزیمت کرده و از آن جایی که طغرل بیگ غارت ممالک اسلامی را منع کرده بود، گروه دیگری نیز به تاخت و تاز در سرزمین بیزانس یعنی

منطقهٔ بالای رود دجله، پرداختند (Togan,1970: 191). با وجود این که مهاجرت ترکان در عصر طغرل آغاز می شود اما در دورهٔ پادشاهی آلپ ارسلان (حک ۴۵۶-۴۶۵هـ./۱۰۶۴-۱۰۷۲م.)، سلطان امپراتوری سلجوقی، است که می‌توان گفت تسلط ترکان بر آناتولی حاصل شده است. آلپ ارسلان برای برقراری سلطهٔ سلجوقیان بر آناتولی از مهاجرت‌های عشایر ترکمانان استفاده کرده است. او بدین وسیله، هم از وقوع اختلافات میان عشایر ترک جلوگیری کرده هم ایجاد اتحاد در آناتولی را فراهم نموده است (Karpat,2015: xxv).

منابع تاریخی نشان می‌دهد که در این بازهٔ زمانی یعنی از نیمهٔ اول قرن یازدهم تا اواخر قرن سیزدهم میلادی که این قرن را به عنوان نقطهٔ آغازین برای تحقیقات مان قرار داده ایم؛ مهاجرت‌های که پس از دو اتفاق مهم به آناتولی انجام شده، بیش تر مهاجرت‌های جمعی بوده است. نخستین این ها موج مهاجرتی‌است که پس از نبرد ملازگرد به سال ٤٦٣هـ./۱۰۷۱م. اتفاق افتاد. موج دوم بیش تر یک مهاجرت اجباری است و آن کوچ طوایف اوغوز به آناتولی است که در پی حملهٔ مغول رخ داده است.

در سال ۶۱۶هـ. بخارا و نیز ۶۱۷هـ. سمرقند و بعد شهرهای غربی ماوراءالنهر از طرف چنگیزخان تسخیر و ویران گشت. بنابراین مردم این منطقه به دلیل سپاه متجاوز مغول جلاء وطن کرده و به ممالک غربی گریخته اند.

۱/۳/۱. بررسی تاریخی وضعیت سیاسی و اجتماعی آناتولی در قرون هفتم و هشتم هجری

پس از فتح آناتولی توسط سلجوقیان، این سرزمین به سرعت در اختیار ترکان قرار گرفت و از قرن دوازدهم به بعد در منابع اروپایی به جای اسم آناتولی دیگر نام ترکیا (شهر ترک)[۷] ذکر می‌شد. با وجود این نمی‌توان از ایجاد ترکیه در آن زمان سخن به میان آورد زیرا در مناطق فتح شده در آناتولی بیشتر عشایر کوچ نشین ترک را که از خراسان و ماوراءالنهر به این مرز و بوم آورده شده بودند، سکونت دادند که این سرزمین برای‌شان به منزله میهن بود اما بعدها در نتیجهٔ جنگ‌های صلیبی اتحاد سیاسی در آناتولی از هم پاشید و عشایر ترک از یکدیگر جدا گشته و دست به تأسیس دولت‌های مستقلی زدند. بر اثر فروپاشی اتحاد سیاسی در آناتولی ملوک الطوایف رقیب مانند دانشمندیان، سلتقیان، منگوجکیان و آرتقیان، به وجود آمدند(Turan,1969:55) . فتوحات در عهد سلاطین سلجوقی آناتولی با سرعت تمام ادامه می یابد. سلطان کیکاووس یکم (حک ۶۰۷-۶۱۶هـ./۱۲۱۱-۱۲۲۰م.) به عنوان یکی از این سلاطین نه تنها به تصاحب شهرها پرداخته بلکه در عین حال برای پیشرفت و توسعهٔ مناطق مفتوح از لحاظ تجاری و اجتماعی، بازرگانان را همراه خود به این‌جا می برده است. سلطان علاءالدین کیقباد یکم (۶۱۶-۶۳۴هـ./۱۲۲۰-۱۲۳۷م.)که در میان سلاطین سلجوقی از

---

[۷] Türk İli

جایگاه ویژه ای برخوردار بود، آناتولی را به سطح تمدن بسیار پیش رفته ای رساند. وی به دلیل ویژگي حاکمیت برتر خود در میان مردم به یک حاکم بسیار محبوب تبدیل شده بود (Turan,1969:266-227). در پی دادگری سلاطین سلجوقی روم و حمایت ایشان از دانشمندان، علمای دینی، شاعران و بسیاری از فرهیختگان از سرزمین‌های گوناگون به آناتولی مهاجرت کردند. به ویژه در عهد علاءالدین کیقباد برخورد عادلانه مقامات عالی رتبهٔ دولتی باعث شد که دانشمندان و عارفان دیگر کشورها به سوی آناتولی هجرت کنند. ابن بی بی (متوفی۶۸۴هـ./۱۲۸۵م.)، تاریخ نویس عهد سلجوقی روم، در اثر معروف خود به نام *الاوامر العلائیه فی امور العلائیه* که در آن به یک قرن دولت سلجوقی آناتولی پرداخته، از صاحب عدل و اهل فتوت بودن امرا و وزراء سلاجقهٔ روم سخن می گوید. این نشان می دهد که در اوایل خاندان سلجوقی عدل در آناتولی پابرجا بوده و این هم باعث می شده است که شعرا، عرفا و علمای بزرگ به آناتولی مهاجرت کنند. ابن بی بی در رابطه با جود و ذکاوت سلطان عزالدین کیکاووس یکم (۶۰۷-۶۱۶هـ./۱۲۱۱-۱۲۲۰م.) چنین می‌گوید:

"سلطان عزالدین کیکاوس پادشاهی بود که سخاء او چون قطرات سحاب بی حساب و دهاء او چون رخسار مشتری در دل شب تاری پرتاب بود." (ابن بی بی،۱۳۵۰: ۴۵).

ابن بی بی درباره بزرگواری و عادل بودن سلطان علاءالدین کیقباد بیشتر سخن می گوید. همان‌طور که از اثر وی بر می آید سلطان علاءالدین، به عرفا و علما بسیار اهمیت می داده و هم چنین به مجلس صوفیان می رفته و حتی با دراویش سماع می کرده است (ابن بی بی،۱۳۵۰: ۹۵).

می توان تاریخ حکومت سلجوقیان روم را به دو دوره تقسیم بندی کرد. دوره اول پیش از مغول بوده است که شامل سال های ۱۰۹۲-۱۲۴۳ میلادی می باشد. دوره دوم نیز در سلطهٔ حاکمیت مغول سپری شده و سال‌های ۱۲۴۳-۱۳۰۸م. را در بر می گیرد. زیرا بعد از وفات سلطان علاءالدین کیقباد، سلجوقیان روم حاکمیت خود را از دست دادند. سلاجقه آناتولی در زمان غیاث الدین کیخسرو دوم (۶۳۴-۶۴۳هـ./۱۲۳۷-۱۲۴۶م.)، جانشین علاءالدین کیقباد، بسیار ضعیف شده بودند (Koca,2008: 167-168). در زمان وی، در سال ۶۴۱هـ./۱۲۴۳م. سپاه مغولان و سلجوقیان در کوسه‌داغ به جنگ پرداختند. سپاه سلاجقه آناتولی شکست خورد و سلطان غیاث الدین کیخسرو دوم به این نتیجه رسید که ایستادگی در مقابل مغولان بی فایده است. بنابراین پس از این شکست، مغولان حاکم اصلی آناتولی و سلاطین سلجوقی نیز پیرو و فرمانبردار امرای آنان شدند.

علاوه بر شکست نبرد کوسه‌داغ، نزاع میان شاهزادگان نیز باعث افزایش تدریجی تعدّی مغول گشته و ظلمشان به حد غیر قابل تحملی رسیده بود. این قوم متجاوز گروهی از نیروهای خود را

در آناتولی مستقر کرده بود و دیگر جان و مال مردم این سرزمین در امان نبود. نیروهای طائفه‌ای که در سرحدها استقرار یافته بودند، تنها مشغول مسائل متعلق به خود بودند. مردم طاقت پرداخت مالیات را به مغول‌ها نداشته و در تنگنا قرار گرفته بودند. از این به بعد سلاطین سلجوقی به اندازهٔ حاکمان مغول ارزش نداشتند و سرزمین آناتولی همانا یک ایالت امپراتوری ایلخانیان شده بود(Uzunçarşılı,1988:15-19). در اوایل قرن چهاردهم میلادی در آناتولی دیگر دولتی به نام سلجوقی وجود نداشت. سلطنت سلجوقیان روم در تاریخ ۷۰۷هـ./۱۳۰۸م. عملاً پایان یافت. امور حکومت آناتولی را حاکمانی انجام می دادند که توسط پادشاهان ایلخانی منصوب می‌شدند. این حکام مالیات را جمع کرده برای خزانهٔ امپراتوری ایلخانی می فرستادند. بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان (حک ۷۱۶-۷۳۶هـ./۱۳۱۶-۱۳۳۵م.)، پادشاه ایلخانی، برای تصاحب تاج و تخت بین شاهزادگان نزاع در گرفت و به این ترتیب قلمرو مغول در ایران بین سلسله‌های محلی تقسیم شد که اغلبشان یا مقارن روی کار آمدن ایلخانان حکومت های موقت دست نشانده ای تأسیس کرده بودند و یا در اواخر این دوره از طرف ایلخانان به حکومت رسیده بودند. در آذربایجان و بین النهرین آل جلایر قدرت پیدا کردند، در فارس و در عراق عجم آل مظفر قدرت به دست آوردند و در شمال خراسان سربداران صاحب قدرت

شدند و خراسان و افغانستان فعلی هم در اختیار آل کرات قرار گرفت (زرین کوب،۱۳۸۸: ۲۸۷).

بعد از مرگ ناگهانی ابوسعید بهادرخان، آخرین ایلخان این سلسله، دولت ایلخانان به سرعت رو به انحطاط رفت و مقام ایلخانی برای عده ای از شاهزادگان به کار رفت، دولت ایلخانی تجزیه شده حاکمیت دولت ایلخانی در آناتولی نیز خاتمه یافت و حاکمیت سیاسی در آناتولی میان امیرنشین های مختلف تقسیم شد[۸] (شکر، ۱۳۸۵: ۲۰۹-۲۱۱).

اَرَتنا که حاکم دست نشاندهٔ مغول در آناتولی بود، نزاع بین شاهزادگان ایلخانی را غنیمت شمرده بی‌هیاهو توانست در آناتولی دولت اَرَتنا را پایه گذاری کند. در این بازهٔ زمانی در آناتولی به غیر از فرمانروایی اَرَتنا دولت‌های ملوک طوایفی بسیاری مانند قرامانیان، اِشرف‌اوغلو، مَنتَشه اوغلو، قراسیان، جانداراوغلو و عثمان‌اوغلو قرار داشتند (Uzunçarşılı,1988:40-45). در این میان، دولت عثمانی قدرت گرفت و تمام امیر نشین‌های دیگری را تحت تصرف خود در آورد. عثمانی ها منسوب به ایل قایی از شاخهٔ بوزوک که یکی از زیرمجموعهٔ قوم اوغوزاست، می‌باشند. گروهی از قایی‌ها پس از ورود به آناتولی، در دورهٔ سلطان علاء الدین کیقباد یکم و توسط حکومت ایشان در غرب آنکارا در نواحی قره‌جاداغ[۹] مستقر شده بودند.

---

[۸] دوران ملوک الطوایفی
[۹] Karacadağ

چندی بعد بعضی از این ها مناطق سوگوت و دومانیچ[۱۰] را تسخیر کرده و این‌جا را وطن خود قرار دادند. در این روزگار رهبر ایل قایی ارطغرل بگ بود، او پیش از سال ۶۴۲هـ./۱۲۳۶م. نخست قره حصار و پس از آن سوگوت را به دست آورده و حاکم بیلَجیک روم را نیز خراج گذار خویش کرده است. به این ترتیب تأسیس یک امیرنشین جدید آغاز شده بود (Uzunçarşılı,1988:98-102).

در آناتولی در عصر هشتم هجری/چهاردهم میلادی و در دوران ملوک طوایفی، اتحاد سیاسی از هم فرو پاشیده بود. در پی تقسیم آناتولی به حدود بیست امیر نشین، موقعیت مناسبی برای استیلای یک گروه بر این سرزمین به وجود آمده بود. چرا که این امیر نشین‌ها از یک سو فتح، ترک سازی و اسلام سازي آناتولی را تسهیل می‌کردند و از سوی دیگر به علّت فقدان اتحاد سیاسی باعث از دست رفتن مناطق مفتوح می شدند. در این اثنا در غرب آناتولی، امیر نشین عثمانی که به یک دولت نیرومند و مستحکم تبدیل شده بود، به حکومت دیگر ملوک الطوایف پایان داده و به این صورت اتحاد سیاسی در آناتولی را برقرار ساخت. در میانه های سدهٔ چهاردهٔ میلادی پس از تجزیه امپراتوری ایلخاني مغول، در شرق و جنوب شرقی آناتولی دو دولت بزرگ تُرکتبار پا به عرصهٔ ظهور نهادند (Koca,2008:17). نخستین این‌ها، حکومت آق قویونلو است. این دولت توسط شخصی

---

[۱۰] Söğüt ve Domaniç

به نام قره‌عثمان بیگ که با لقب قره یولوک[11] اشتهار یافته بود، بنیان نهاده شد. ترکمانان آق قویونلو، در اواخر قرن سیزده میلادی در عهد آرگون‌خان (حک ۶۶۳-۶۶۹هـ./۱۲۸۴-۱۲۹۱م.)، پادشاه ایلخانی، از خراسان به آذربایجان آمده، در مناطقی بین آذربایجان، هارپوت و دیاربکر استقرار یافتند (Öztürk,2014:1-2). دولت دوم از میان این امیرنشین‌ها نیز حکومت قراقویونلو است. قراقویونلو ها هم ترکمن بودند و با حملهٔ مغول به ایران مهاجرت کردند و از ایران به شرق آناتولی کوچیدند و در شهر وان سکنی گزیدند.

عثمان بیگ (حک ۷۰۱-۷۲۴هـ./۱۳۰۲-۱۳۲۴م.) که به عنوان بنیان گذار دولت عثمانی شناخته شده و اسم این حکومت بر گرفته از نام وی‌است، به وسیلهٔ جنگاوری‌های خود در راه اسلام، به نام غازی مشهور شده بود. عثمان بیگ بعد از سیطره بر منطقهٔ وسیعی که از اسکی‌شهر[12] تا بروسه و ایزنیک امتداد داشت، جهاد با کفار را به صورت یک ایدئولوژی در آورد. پس از مدتی بعضی از حکام بیزانس و امرای ترکمان نیز به وی ملحق شدند. در نتیجه انتشار اخبار مجاهدت‌های عثمان بیگ به عنوان یک فرد مقدس مذهبی، دولت عثمانی نیروی انسانی را که به آن احتیاج داشت، فراهم نمود. سیاست عثمان بیگ در زمینهٔ فتوحات، با مفهوم "آلپ اِرَنلیک"[13] که جزو سنت اوغوز-ترکمان

---

[11] Kara Yülük
[12] Eskişehir
[13] Alperenlik

است، مطابقت داشت. این انگیزهٔ جهاد باعث شد که مردم فراوانی از شهرهای مختلف به جمع عثمان بیگ بپیوندند. در عهد اورخان بیگ (۱۳۲۴- ۱۳۶۲) فرزند عثمان بیگ، به دلیل جنگ داخلی در امپراتوری بیزانس، ورود عثمانیان به سواحل دریای مرمره و روم اِلی آسان شده بود. هر چند در دوران سلطان مراد اول (حک ۷۶۳-۷۹۱هـ./۱۳۶۲-۱۳۸۹م.) و سلطان ییلدیریم بایزید اول (حک ۷۹۱-۸۰۵هـ./۱۳۸۹-۱۴۰۳م.) تصرف امیر نشین های غرب آناتولی تحقق یافت به غیر از بازهٔ زمانی کوتاهی که تیمور لنگ بر این مناطق استیلا یافت، تنها دولتی که مدت طولانی در مقابل عثمانیان مقاومت کرد، حکومت قرامانیان بود که خود را وارث مشروع سلجوقیان روم می‌دانست. در عهد مراد یکم به ویژه پس از ورود به روم اِلی و برقرار ساختن روابط تنگاتنگ با بیزانس، عثمانی‌ها به سوی ملوک طوائف ترکمان لشکرکشی کرده و در نبردی که به سال ۱۳۸۷ میلادی اتفاق افتاد، حکومت قرامانیان را شکست دادند و آنان ناگزیر شدند که برتری پادشاه عثمانی را بپذیرند. به این ترتیب برای عثمانیان هیچ رقیبی در آناتولی باقی نماند. پیش از این هم بیگ نشین‌های غرب آناتولی فرمان‌برداری خود را نسبت به عثمانیان ابراز نموده بودند (Emecen,2015:8-12). تمام این اتفاقات نشان می‌دهد که در دورهٔ سلطنت مراد اول در راه برقراری اتحاد ایلات ترک در آناتولی، گام‌های مهمی برداشته شده است. در زمان ییلدیریم بایزید که بعد از مراد یکم بر

تخت عثمانی نشست؛ نیروی عثمانیان در بالکان افزایش یافته و تمام خاک امپراتوري بلغارستان ضمیمهٔ قلمرو عثمانی شد. با وجود این نیروهای نظامی غربی که در صدد اخراج عثمانیان از بالکان بودند، سپاهی صلیبی فراهم کرده وارد قلعهٔ نیکو پولیس شدند و در این محل به جنگ با عثمانیان پرداختند. در سال ۱۳۹۶ میلادی عثمانیان در نیکو پولیس پیروز شدند (Emecen,2015:82-84).

با توجه به فتوحات صورت گرفته در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی می توان گفت دولت عثمانی در این روزگار به طور چشم‌گیری پیشرفت کرده است. در زمان سلطنت سلطان اورخان و مراد اول فتوحات در غرب آناتولی سرعت گرفت و شهرهای بسیاری تحت تصرف عثمانیان در آمد. شهرهای بروسه و اِدرنه که از اولین پایتخت‌های دولت عثمانی بودند در این دوره فتح شدند. پس از فتح این سرزمین در پی ساخت بناهایی نظیر مساجد و مدارس اسلامی در شهرها، فرایند یکجانشینی نیز به سرعت تحقق یافت (Lütfi Paşa,1341:31-39). عاشق پاشازاده تاریخ نویس عثمانی، در کتاب خود به نام *تواریخ آل عثمان* آورده است که پس از ورود سلطان یلدیریم بایزید به شهر بروسه؛ به دستور ایشان علاوه بر خانقاهی برای مریدان ابواسحاق کازرونی، چندین سازمان خیریه، مسجد، مدرسهٔ اسلامی و بیمارستان نیز ساخته

شده است (Âşık Paşazâde,1332:126).[۱۴] فعالیت‌ها باعث جلب توجه و استقبال از دولت عثمانی در مناطق تسخیر شده و تقویت پایه های امپراتوری عثمانی است.

[۱۴] در کتاب تواریخ آل عثمان در خصوص وضعیت علما در آغاز امپراتوری عثمانی، سیاست های اسکان دولت عثمانی و جنگ هایی در راستای برپایی سرزمین اسلامی در قرن چهاردهم میلادی و نیمهٔ اول آن اطلاعات جامع تری ذکر شده است. رجوع کنید به عاشق پاشازاده، تواریخ آل عثمان، مطبعهٔ عامره، استانبول، ۱۳۳۲.

۲/۳/۱. بررسی تاریخی وضعیت سیاسی و اجتماعی آناتولی در قرون نهم و دهم هجری

قرن نهم هجری با کشورگشایی های امیرتیمور آغاز شد. تیمور در پی توسعه طلبی های ارضی خود به آناتولی حمله برد و با سیاست های قهرآمیز خویش به جنگ با بایزید اول عثمانی پرداخت اما جانشینان تیمور از شاهرخ تا سلطان حسین بایقرا مناسبات دوستانه با سلاطین عثمانی برقرار کردند (دین پرست،۱۳۹۱: ۵۷). در همان سال ۷۳۶هـ. که ابوسعید ایلخانی فوت کرد در سمرقند امیر تیمورلنگ به دنیا آمد. او در نتیجه ای جنگهایی که در ماوراءالنهر انجام داده بود، موفق شد که در آنجا قدرتی به دست آورد. وی همچنین از هرج و مرج موجود در داخل ایران استفاده کرده و سپس به آنجا تاخت. امیرتیمور مناطقی را از کنار سیحون گرفته تا سرحد فرات تحت تصرف خود درآورد و هم چنین به هند لشکرکشی کرد و تا نزدیکی مسکو پیش رفت.

امیر تیمور بعد از فتح آذربایجان در سال ۷۸۸هـ. به طرف دریاچۀ وان لشکر کشید و قلعۀ آلنجق نخجوان و حصارهای بایزید و ارزروم و ارزنجان را گرفت. او فرزند خود میرانشاه را به تعقیب قرامحمد ترکمان آق قویونلو گسیل کرد. میرانشاه همراه با امرای دیگر اموال ترکمانان آق قویونلو را غارت کردند و در نتیجه قرامحمد فرار کرد. سپس تیمور شهر وان را نیز پس از بیست و هفت روز محاصره فتح نمود و به قصد تسخیر

اصفهان و فارس به آذربایجان بازگشت و در ضمن خوی و اورمیه را هم تحت اطاعت خود درآورد (اقبال آشتیانی،۱۳۶۰: ۴۲).

اسماعیل حقی اوزون چارشی‌لی، پژوهشگر مسائل دولت عثمانی، در مورد دلیل حملهٔ تیمور لنگ به آناتولی چنین می گوید:

"سلطان احمد همراه با قره یوسف امیر قراقویونلو، که دشمن تیمور لنگ بودند، پناهندهٔ عثمانیان شدند. تیمور برای استرداد این دو شخص نامه‌ای ارسال کرد. ییلدیریم بایزید به دلیل نامهٔ تیمور که حاوي سخنان تهدید آمیز بود، به خشم آمد و حاضر به اعزام پناهندگان نشد. از این رو تیمور، تاتارهایِ کوچ‌نشینِ هم‌قبیله‌ی خود را که بازماندهٔ استیلای مغول در شهرهای آناتولی مانند سیواس، قیصریه و ملطیه بودند، علیه عثمانیان شورانید. پس از مدتی نیز از مسیر ارزروم روی به سوی سیواس آورد. شهر سیواس هجده روز توانست در برابر حملهٔ تیمور مقاومت کند. به موجبِ عهدِ میانِ مالقوچ-اوغلو مدافع قلعه و تیمور لنگ، مردم شهر از گزند مهاجمان در امان بودند؛ سپس شهر اشغال شد. با وجود این، مهاجمان گودال کنده و مدافعین قلعه را زنده زنده به آن انداخته و بدون اینکه خونی از آن‌ها ریخته شود به قتل رسانده‌اند. تیمور شهر را ویران کرد و مردم آن‌جا را به سرزمین خود برد" (Uzunçarşılı,c.1,1988:301-303).

در سال ۸۰۴هـ./۱۴۰۲م. یلدیریم بایزید و تیمور به مصاف هم رفتند. دولت عثمانی در این نبرد شکست خورد و بایزید به اسارت در آمد. تیمور پس از نبرد آنکارا به پادشاهان فرانسه شارل ششم و انگلستان هنري چهارم نامه ارسال کرد و آن‌ها را از پیروزی خود بر عثمانیان آگاه ساخت (Uzunçarşılı,c.1,1988:314). در نتیجهٔ این رویداد اروپایی ها با وجود امیر تیمور در صدد جستجوی متحدی بر آمدند که شاید بتواند دولت تهدید کنندهٔ عثمانی را تجزیه کند و مانع بشود که این قدرت به سمت مغرب بیشتر پیشرفت کند اما قلمرو تیمور خیلی زود تجزیه شد و فرزندان تیمور سرزمین ها را تقسیم کردند (زرین کوب،۱۳۸۸: ۲۸۸-۲۹۰).

در نتیجهٔ جنگ آنکارا، دولت عثمانی از هم پاشیده، مبارزه بر سر تخت پادشاهی میان شاهزادگان آغاز شده و اتحاد در آناتولی از بین رفت. تیمور به جای حکومت عثمانی به بر قراري شماری بیگنشینِ دستنشاندهٔ خود در آناتولی دست یازید. وی به این ترتیب سرزمین‌هایی را که متعلق به امرای آناتولی بود، از عثمانیان پس گرفته به صاحبان پیشین آنها داد و بقیه ممالک این دولت را نیز بین چهار شاهزادهٔ بایزید، تقسیم نموده است. در پایان دورهٔ موسوم به "دورهٔ فترت عثمانی" که یازده سال به طول انجامید و در این مدت اقدام به کشورگشایی متوقف شده بود، جنگ داخلی بین فرزندان سلطان یلدیریم بایزید آغاز شد؛ از میان آن‌ها چلبی محمد (حک

۸۱۶-۸۲۴هـ./۱۴۱۳-۱۴۲۱م.) توانست بر تخت پادشاهی بنشیند و دولت عثمانی را از نو احیا نماید. با وجود این اندیشه پس گرفتن سرزمین‌های از دست رفته در جنگ آنکارا، در زمان سلطنت سلطان مراد ثانی (۸۲۴-۸۴۸؛۸۵۰-۸۵۵هـ./۱۴۲۱-۱۴۴۴؛۱۴۴۶-۱۴۵۱م.) و سلطان محمد ثانی(فاتح) (۸۴۸-۸۵۰؛۸۵۵-۸۸۶هـ./۱۴۴۴-۱۴۴۶؛۱۴۴۶-۱۴۵۱م.) نیز ادامه یافته است. شورش شیخ بدرالدین که منجر به اعدام شیخ، نویسنده اثر صوفیانه به نام *واردات*، شد؛ در رأس شورش‌هایی بود که به سبب ضعف سیاسي در زمان سلطان محمد اول (چلبی محمد) رخ داد. مهم ترین رویدادی که در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی به وقوع پیوست، بی‌شک فتح استانبول توسط سلطان محمد فاتح در سال ۸۵۷هـ./۱۴۵۳م. بود. در عهد سلطان محمد فاتح، دولت عثمانی از طریق فتوحات در مدت زمان کوتاهی توانست قلمرو خود را وسعت بخشد. ملداوی، آلبانی و اسکندریه از جملۀ سرزمین‌هایی هستند که در دورۀ سلطنت سلطان محمد فاتح فتح شدند. در دورۀ پادشاهی وی عثمانیان قلمرو خود را به سوی مقدونیه، بوسنی و آلبانی نیز گسترش دادند.

پشت پردۀ این مجاهدت‌های موفقیت آمیز و پرورش نابغه‌ای چون سلطان محمد فاتح، مشایخ برجسته‌ای مانند آق‌شمس‌الدین وجود داشتند. علما و مشایخی که هنگام فتح استانبول نزد سلطان محمد فاتح حضور داشتند (Müneccimbaşı,c.1:257). ابوالنصر حسن بیگ بن عثمان بیگ(اوزون حسن) (حک ۸۵۶-۸۸۲هـ./۱۴۵۲-۱۴۷۸م.)،

فرمانروای دولت آق قویونلو، به یاري حکومت قرامانیان که در سرزمین آناتولی قرار داشت، برخی از شهرهای عثمانیان در آناتولی را غارت کرد. اوزون حسن در سال ۸۷۷هـ./۱۴۷۲م. به سرزمین های عثمانی تاخت و توقات را چپاول کرد و از طریق سیواس به قرامان حمله برد، ولی توسط سپاهیان عثمانی واپس رانده شد. از این رو سلطان محمد فاتح در سال ۸۷۸هـ./۱۴۷۳م. به سوی دولت آق‌قویونلو لشکر کشید (Müneccimbaşı,c.2,343) و جنگ میان دو سپاه درگرفت.

سلطان عثمانی پس از شکست اوزون حسن، پیشه وران و صنعتگران اسیر را به استانبول برد و سران قراقویونلو را که اوزون حسن به جنگ کشانده بود، آزاد ساخت (دانشنامۀ بزرگ اسلامی،ج۱: ۳۲۶). اوزون حسن؛ پایتخت خود را از آمد(دیاربکر) به تبریز منتقل کرد و همه قبایل و عشایر آق‌قویونلو را که در آناتولی شرقی اقامت داشتند به ایران فراخواند و امپراتوری گسترده ای را در آن دیار پایه گذارد. او سرزمین هایی را به صورت اقطاع به امیران عشایر آق-قویونلو واگذار کرد. امپراتوری آق‌قویونلو در زمان او به اوج قدرت رسید. او قبیله خود را که صحراگرد بود، به تمدن رهنمون کرد و بنیادهای علمی و دینی پدید آورد و به تقلید از عثمانیان تشکیلات اداری را برپا ساخت. کتاب‌های گوناگون به فرمان او به ترکی ترجمه شد؛ حتی فرمان داد که ترجمه قرآن مجید به زبان ترکی صورت گیرد(دانشنامۀ بزرگ

اسلامی،ج۱: ۳۲۶). اوزون حسن با وجود قدرتی که به دست آورد، در نبرد با پادشاهی عثمانی موفقیتی نیافت و علت این امر آن بود که بزرگ ترین پادشاه و سلطان عثمانی یعنی سلطان محمد فاتح در مقابل او فرمانروایی می کرد. او همان کسی بود که قسطنطنیه را از امپراتور بیزانس گرفت و با سقوط قسطنطنیه دوران قرون وسطی به پایان رسید و اروپا وارد شروع دورۀ رنسانس شد. بعد از اوزون حسن، غرب ایران دوباره دچار اختلاف داخلی شد. اوزون حسن خواهرش را به یک صوفی‌زادۀ معروف به نام شیخ جنید(حک ۸۵۱-۸۶۴هـ./۱۴۴۷-۱۴۶۰م.)، از اخلاف شیخ صفی الدین اردبیلی (متوفی۷۳۵هـ./۱۳۳۴م.)، داده بود و فرزندان شیخ جنید داعیۀ سلطنت در این نواحی به دست آورده بودند (زرین کوب،۱۳۸۸: ۲۹۳). آق‌قویونلو ها در دورۀ اوزون حسن و فرزند وی یعقوب، از توان مذهبی صفویان برای رفع مشکلات حکومت خود استفاده می نمودند و دودمان صفوی به عامل مهمی در حکومت آق‌قویونلو ها تبدیل شدند. پس از کشته شدن شیخ حیدر(پسر شیخ جنید صفوی) به دست سپاه یعقوب در میدان نبرد (۸۹۳هـ./۱۴۸۸م.) اسماعیل میرزا، پسر شیخ حیدر در سال ۹۰۷هـ./۱۵۰۱م. توانست بر آق قویونلو ها غلبه کند. پس از تاجگذاری شاه اسماعیل (۹۰۷هـ.) آق‌قویونلو ها به خدمت صفویان پرداختند. در این هنگام طریقت صفوی با داشتن گرایش و نفوذ نظامی زمینه را برای رواج مجدد اندیشه های شیعه که ایران را پایگاه اصلی مکتب شیعه قرار داد، فراهم ساخت

(شاملی، حسینخانی،۱۳۸۲: ۴۲). با پیوستن به دودمان آق قویونلو، صفویان گذشته از موقعیت دینی پیشین خود به مشروعیتی سیاسی نیز دست یافتند و اسماعیل، نوۀ جنید بر تخت پادشاهی صفویان در تبریز نشست (شاملی، حسینخانی،۱۳۸۲: ۴۴).

در این بخش قبل از پرداختن به تحولات تاریخی و سیاسي قرن شانزدهم که بیش‌ترین کوچ‌ها در این بازۀ زمانی صورت گرفته بود، می‌بایست گفت که دولت عثمانی در این عصر سرزمین‌های بسیار مهمی را در اروپا، آسیا و آفریقا ضمیمۀ خاک خود کرده و به تدریج گسترش یافته و این توسعۀ سیاسی را از طریق پیش رفت علمی و اقتصادی پشتیبانی کرده بود. بنابر این آوردنِ چنین مقدمه از نظر سیر موضوع و برای درک دلایل مهاجرت که نگارندۀ این پژوهش در بخش بعدی در بارۀ آن صحبت خواهد کرد، ضرورت داشت. در این قرن، پنج پادشاه عثمانی بر تخت نشستند. سرشماری‌های که در این قرن صورت گرفته نشان می‌دهد که در کلان شهرها به خصوص در شهر استانبول، جمعیت بیش از حد افزایش یافته است. بی‌گمان عواملی چون فتوحات عثمانیان در این عصر، سیاست‌های توسعه دولت و پیش رفت‌هایی در زمینۀ فرهنگی-اجتماعی نقش مهمی را جهت افزایش جمعیت ایفا کرده است. با وجود این در کنار عالم، ادیب و پیشه‌ور-های که پادشاهان عثمانی از سرزمین‌های مفتوح با خود می-آوردند، تعداد اشخاص عادّی، مشایخ و افراد اهل علم که خود

به خود به آناتولی مهاجرت می‌کردند نیز بسیار بوده است. البته لازم به ذکر است که در این عصر برای جلوگیری از افزایشِ جمعیتِ شهرهایِ ویژه، استقرار افراد مهاجر در مناطق مناسب به نحوی منسجم و با برنامه و هم‌چنین با در نظر گرفتن ارزش‌های انسانی، فراهم شده است.

شاه اسماعیل که به حکومت آق‌قویونلو پایان داده، آذربایجان و عراق عجم را تصاحب کرده و در سال ۹۱۶هـ./۱۵۱۰م. در شرق ازبک‌ها را از پا در آورده بود در مقابل عثمانیان عیناً از سیاست اوزون حسن متابعت می نمود. شاه اسماعیل از طریق خلیفه‌های خود در آناتولی فعالیت‌های گسترده‌ای را انجام داده، علوی‌های ساکن آناتولی را علیه عثمانیان برانگیخته و تا حدودی موفق‌هم شد با ضربات شدید سلطان سلیم اول (یاووز) (حک ۹۱۸-۹۲۶هـ./۱۵۱۲-۱۵۲۰م.)، پادشاه عثمانی را متوقف کند. در این عصر در آناتولی چهل هزار نفر که جانبدار شاه اسماعیل بوده یا احتمال داشته علیهِ حکومت عثمانی شورش کنند و زیانی به دولت وارد گردانند؛ حبس یا اعدام شدند. پس از این اتفاقات سلطان سلیم اول شخصی را که از سوی شاه اسماعیل به عنوان خلیفهٔ وی به آناتولی اعزام شده و در حقیقت جاسوسی می‌کرده و مردم آناتولی را برای بیعت بستن بر شاه اسماعیل فرا می‌خوانده؛ از زندان در آورده و به همراه یک نامهٔ فارسی روانهٔ نزد شاه اسماعیل ساخته است (Uzunçarşılı,c.2,1988:258).

در اوایل قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی، اوضاع مذهبی زمان عامل اتصال و ارتباط عثمانیان و اوزبکان گردید. دولت عثمانی تماس خود را با اوزبکان سنی مذهب در شرق ایران توسعه داد و اوزبکان نیز به قصد جنگ با قزلباش[۱۵] به نواحی شرقی دولت صفوی تاختند. انگیزه های اوزبکان در ماوراءالنهر از عوامل بسیاری تأثیر می پذیرفت. در این خصومت های شدید، نقش علمای سنی مذهب ایران که از فشار صفویان گریخته بودند، در دربار اوزبکان ماوراءالنهر قاطع و اثربخش بود. اوزبکان بر عقیدهٔ این بودند که تغییر مذهب در ایران به اجبار صورت گرفته است. از سوی دیگر هم اوزبک ها خود را وارث حقیقی چنگیز خان در ایران می دانستند و بدین گونه، کسب مشروعیت تاریخی در کنار مشروعیت دینی پدیدار می شد. این جدال در نهایت به شکست ازبکان در مرو در سال ۹۱۶هـ./۱۵۱۰م انجامید. نکتهٔ مهم در دورهٔ شاه اسماعیل اول این است که ادعای خلافت اسلامی در بخارا هر چند با ادعای خلافت عثمانیان در تباین قرار داشت، لیکن روابط دیپلماتیک و منافع سیاسی و برتری طلبی های عقیدتی در اوایل قرن دهم هجری در مناسبات ازبکان و عثمانیان برتری یافت (حاجیان پور،۱۳۷۸: ۴۱-۴۲).

[۱۵] قزل باشیه یا صاحبان عمامهٔ سرخ، در آغاز شعار شاه اسماعیل و صفوی و لشکریان او بود، رمزی از تاج سرخ سلطان حیدر است که دوازده ترک به نام دوازده امام داشت. در دوران صفویه مملکت ایران را قزلباش می گفتند. اما در زمان شاه طهماسب نزاع آنان بر سر تصاحب قدرت بالا گرفت و در نهایت در زمان شاه عباس اول قتل عام و راندن آنان از صحنهٔ قدرت آغاز شد (میر جعفری، دهقان نژاد، حاجیان پور،۱۳۸۵: ۹۶).

در سال (۹۲۰هـ./۱۵۱۴م.) سپاه عثمانیان و صفویان در دشت چالدران با هم جنگیدند. جنگ چالدران نقطهٔ عطفی برای دولت عثمانی و صفوی بود. یاووز سلطان سلیم در دشت چالدران شاه اسماعیل را شکست داد. شاه اسماعیل به درگوزین فرار کرده و عدهٔ زیادی از سپاهیان او اسیر شدند. سلطان سلیم تبریز را هم گرفت اما نتوانست مدت زیادی در تبریز بماند. بعد از چندی از تبریز رفت . شاه اسماعیل دوباره تبریز را گرفت و ده سال سلطنت کرد ولی دیگر تا زنده بود موفق نشد به عثمانی بتازد (زرین کوب،۱۳۸۸: ۲۹۹).

بعد از فوت شاه اسماعیل به سال ۹۳۰هـ./۱۵۲۴م. فرزند او شاه طهماسب (حک ۹۳۰-۹۸۴هـ./۱۵۲۴-۱۵۷۶م.) به جای پدر بر تخت سلطنتی نشست. شاه طهماسب جهت بر قراری ائتلاف در مقابل عثمانیان از امپراتور آلمان و پادشاهان مجارستان و پرتغال در خواست کمک کرد. از این رو سلطان سلیمان قانونی (حک ۹۲۶-۹۷۴هـ./۱۵۲۰-۱۵۶۶م.) پس از اینکه به کشورهای مجارستان، وین و آلمان که شاه طهماسب در صدد متّحد شدن با آن‌ها بود، لشکرکشی کرد، در تاریخ ۹۴۰هـ./۱۵۳۳م. با جنگی به عنوان "لشکرکشی به سوی عراقین"، سپاه را به طرف ایران به حرکت در آورد و بعد از تصرف اخلاط و قلعهٔ وان، بغداد را نیز تسخیر نمود. (Uzunçarşılı,c.2,1988:449).

در دورهٔ پایانی سلطنت شاه طهماسب، تحولات سیاسی در خراسان و ماوراءالنهر صورت گرفت. سلاطین ازبک انسجام دوران های

اولیه را از دست داده بودند و قدرت در ماوراءالنهر تجزیه شده بود، لیکن حملات پراکندهٔ ازبکان به ایران تداوم می یافت. در تهاجمات سلاطین ماوراءالنهر در این دوران، فعالیت های عثمانیان به چشم می خورد. عبداللطیف خان ازبک (حک ۹۴۷-۹۵۹ق./۱۵۴۰-۱۵۵۲م.)، حاکم دولت شیبانیان در سمرقند بود. با دریافت نامهٔ سلطان سلیمان قانونی، حملات عبداللطیف خان و یورش براق خان اوزبک (والی تاشکند و ترکستان) به خراسان آغاز شد. با مرگ عبداللطیف خان در سال ۹۵۹ق. براق خان ازبک عنوان سلطنت ماوراءالنهر یافت. خان جدید ازبک، بعد از فروکش کردن کشمکش های درونی و جانشینی، در سال ۹۶۳ق./۱۵۵۶م. نامه ای به سلطان سلیمان قانونی نوشت و عزم خود را برای جنگ با قزلباش اعلام داشت و درخواست نمود که مبانی اتحاد را تحکیم بخشد. لیکن به جهت برقراری مصالحه میان ایران و عثمانی، سلطان عثمانی خواهان صلح ازبکان و ایرانیان شد و از امدادخان ازبک عذر خواست. لذا اتحاد ازبکان و ترکان عثمانی متروک ماند. (حاجیان پور،۱۳۷۸: ۵۴).

نتیجهٔ این جنگ های پراکنده، صلح آماسیه (معروف به صلح الخیر) بود که در سال ۹۶۲ق./۱۵۵۵م. بین ایران و عثمانی بر مبنای توافقات صورت پذیرفته در مکاتبات حاصل شد. نکتهٔ مهم در این رهگذر آن است که مکاتبات شارلکن با طهماسب اول در خصوص اتحاد علیه عثمانی همچنان ادامه یافت و پرتغال نیز

در جهت راهبرد پیشین خود و ایجاد اتحادی با ایران برای جنگ با عثمانی، سلاح آتشین در اختیار ایران قرار داد. اگر چه جنگ های پراکندهٔ ایران و عثمانی در زمان حکومت محمد خدابنده صفوی (۹۸۵-۹۹۵ق./۱۵۷۷-۱۵۸۷م.) نیز با لشکرکشی سلطان مراد ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳هـ./۱۵۷۴-۱۵۹۵م.) به ایران ادامه یافت. اما نقطهٔ عطف در مناسبات ایران و عثمانی از یک سو و روابط خارجی ایران با دولت های اروپایی از سوی دیگر، دورهٔ سلطنت عباس اول است. تنها نکتهٔ قابل توجه پیش از آغاز سلطنت عباس اول، ایدهٔ یاری طلبیدن از روسیه در مقابل عثمانی بود که در دورهٔ سلطنت محمد خدابنده مطرح شد (منوری، ۱۳۹۶: ۸۱).

۴/۱. انگیزه‌های مهاجرت به آناتولی

قبل از این که به دلایل مهاجرت افراد اهل علم و هنر از خراسان و ماوراء النهر به آناتولی بپردازیم؛ به جاست اشاره ای به عواملِ آن شود. در این بخش، این عوامل به صورت عناوین ذکر شده، سپس فرایند ظهور این عوامل مفصل‌تر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. متفاوت بودن دلایل مهاجرت در هر قرن، باعث شده که در پژوهشهای گوناگون به صورت رده‌بندی‌های مختلفی ارزیابی شوند. در بعضی از این رده بندی‌ها تمایز میان دو سرزمینِ مهاجرفرست و مهاجرپذیر مورد توجه قرار گرفته و در برخی دیگر به انتظار و اهداف مهاجران پرداخته شده است. در پاره‌ای از این پژوهش‌ها نیز بر انگیزه‌های که در تصمیم‌گیری برای مهاجرت تأثیرگذار بوده، تأکید شده است. در این راستا بررسی مسیر آن‌سوی آب ها و یا مسائل بین قاره‌ای نیز، به اندازه‌ی مرزهای سیاسی از شاخص های مورد استفاده در طبقه بندی‌هاست. در آن صورت قبل از پرداختن به انواع مهاجرت، باید دلایلِ آن مورد بررسی قرار گیرد. زیرا بدون شناخت ساز وکارهایی که در شکل‌گیری دلایل و تصمیم مهاجرت اتخاذ می‌شود، نمی‌توان یک تحلیل معنی‌دار از مهاجرت و تئوری-های آن ایجاد کرد (Arslan,2001:151). بر اساس این توضیح و همچنین با در نظر گرفتن فرایند تاریخی و موقعیت جغرافیایی، می‌توان درک درستی از عوامل اصلی مهاجرت به دست آورد. در این راستا می‌توان دلایل مهاجرت را بر مبنای عوامل بین قرون

هفتم تا دهم هجری که چارچوب زمانی این پژوهش را تشکیل می‌دهد، با این عناوین بیان کرد:

۱. کوچ اجباری

۲. حملهٔ مغول

۳. فعالیت های حاکمان، (تشویق و حمایت)

۴. تعیین کننده های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و دینی

۱/۴/۱. انگیزه‌های مهاجرت به آناتولی در سدهٔ هفتم و هشتم هجری

مهاجرت نه تنها یک جابه‌جایی جغرافیایی و یک حرکت جمعی است بلکه متضمن گونه‌ای تحرک اجتماعی و فرهنگی نیز هست و مستقیم یا غیرمستقیم تابع موازین و قوانین کلی حاکم بر جامعه است (جابری نسب،۱۳۸۸: ۲۵). در این راستا می توان گفت که عوامل و نتایج مهاجرت‌هایی که به سوی آناتولی صورت گرفته چند بعدی بوده است. در این قسمت رساله، ابتدا به عوامل مهاجرت ها و سپس به نتایج آن پرداخته می شود.

در میان عوامل نامبرده که منجر به مهاجرت‌های قرن هفتم هجری شد، حملهٔ مغول، جریان‌های کوچ اجباری و حمایت سلاطین از علما، بیش تر از همه در اولویت قرار می گیرند. با وجود این توضیحِ منظم و به ترتیب این عوامل برای فهمِ فرایندِ تاریخی مفیدتر خواهد بود. در این بخش ابتدا نخستین عوامل

مهاجرت‌ها در قرن هفتم هجری که پس از گشوده شدن دروازه‌های آناتولی به روی ترکان و فرایند مهاجرت قبایل ترک به این سرزمین آغاز گردید؛ مورد بررسی قرار می گیرد. سپس راجع به حملهٔ مغول (قرن هفتم و هشتم هجری/قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی) که یکی از خونین‌ترین نبردهای ثبت شده در تاریخ و مؤثرترین عوامل مهاجرت‌ها بود سخن به میان خواهد آمد زیرا می‌توان گفت که حمله مغول نه تنها ماوراء النهر ، ایران و ... ویران کرد، بلکه تمام جهان را تحت تأثیر قرار داده و نه تنها منجر به فرار مردم از مناطق خراسان و ماوراءالنهر شد بلکه باعث شد خلایق تمام سرزمین‌ها نیز نقل مکان کنند. البته این هجوم به دلیل موقعیت جغرافیایی در این مناطق بیشتر تأثیر گذاشته است. در پایان نیز به عنوان آخرین عامل حمایت و تشویق افراد اهل علم و هنر در بازهٔ زمانی دو قرن به ویژه در قرن هفتم در عهد سلاطین سلاجقه، ذکر خواهد شد. اکنون به توضیح این عوامل می پردازیم:

قبل از استیلای مغول بلاد ماوراءالنهر و خراسان از معتبرترین مراکز تعلیم و تعلم و دارای کتابخانه ها و رصدخانه ها و مدارس و علما و اهل ادب بود که همین ها در عراق و الجزیره و جنوب ایران نیز وجود داشت. استیلای مغول تمام این مراکز را با خاک یکسان کرد و از آن همه کتاب و اهل علم و ادب چیزی باقی نگذاشت. هجوم هولاگو دو مرکز عمدهٔ کتاب و علم یعنی الموت و بغداد را نیز به این حال نشاند و جز قسمتی

کوچک از جنوب ایران و ناحیهٔ سند در هندوستان و بلاد روم و مصر و شام دیگر پناهگاهی جهت علم و ادب در ممالک اسلامی به جا نماند. از این جماعت علم و ادب عده‌ای در همان هنگامه جان سپردند ولی طایفهٔ دیگر از مقابل سیل بلا گریخته و به جنوب ایران یا به هندوستان و بلاد روم پناه جستند و در آن نواحی به کار آموختن مشغول گشتند. با مسلمان شدن ایلخانان خطر مغول نسبت به دوران قبلی کم شده بود. در این هنگام گماشتگان سلاطین غور در سند و هندوستان غربی و سلاطین سلجوقی روم یا امرای ایشان که همه در تشویق زبان و ادبیات فارسی از سلاطین بزرگ ایران قبل از استیلای مغول مثل سلاجقه و غوریان و خوارزمشاهیان تقلید می کردند در پناه دادن به علما و اهل ادب می کوشیدند و پس از این تاریخ است که زبان و ادبیات فارسی غیر از ایران دو مرکز عمدهٔ دیگر در خارج از ایران پیدا می کند: یکی در هندوستان غربی که این کار از اواخر عهد غزنویان و غوریان آغاز می شود و دیگری در بلاد روم (اقبال آشتیانی،۱۳۸۸: ۴۹۷).

همانطور که پیش‌تر نیز ذکر شد، موج مهاجرت ترکمانان بدون وقفه تا قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی ادامه داشت. اکثر این مهاجرت های جمعی از ماوراءالنهر، خوارزم، خراسان، آذربایجان و اَرّان بر می‌خاست. این مهاجرت دارای دو مرحله بود که در آن انبوهِ طوایفِ کوچ‌نشینِ ترک و گروه‌های درویشی به آناتولی سرازیر می‌شدند. در مرحلهٔ اول، در اوایل قرن

سیزدهم میلادی، به دلیل نفوذ سیاسی و مبارزات سلطه بین قراختاییان و خوارزمشاهیان، بیشتر شهرهای فرغانه کاملاً ویران گشته، مردم آن جا مجبور به ترک این منطقه شدند و اکثریت غالب این مردم به آناتولی مهاجرت کردند. پس از فروپاشي امپراتوري بزرگ سلجوقی توسط خوارزمشاهیان، امواج مهاجرت بعضی از قبایل ترک رخ داد. به ویژه اوغوزها در این دوره به آناتولی مهاجرت کردند. ویژگي دیگر این مهاجرت‌ها ورودِ عنصرِ ترکِ مقیمِ ایران به آناتولی‌است. مرحلۀ دوم مهاجرت نیز پس از حملۀ مغول صورت گرفته است. در این دوره بسیاری از قبایل ترک به آناتولی هجرت کردند. مهاجرت این مردمانِ با ارزش هایِ فرهنگیِ متفاوت به آناتولی امکان توسعۀ دولت سلجوقی روم را از هر جنبه فراهم نموده است (Ocak,2016:76-78).

آغاز نفوذ واقعی فرهنگی ایرانی در دیار روم از سال ۴۶۳ق. به حساب می‌آید که آلپ ارسلان در جنگ منازگرد (یا ملازگرد)، رومانوس دیوجانس قیصر روم شرقی را شکست داد. درباره لشکرکشی آلپ ارسلان توجه به این نکته از نظر تاریخ ایران اهمیت دارد که اکثریت سپاهیان آلپ ارسلان و اطرافیان او از ایرانیان بودند. بعد از جنگ ملازگرد راه نفوذ فرهنگ و زبان و ادبیات ایرانی در آسیای صغیر گشوده شد و به تدریج با استقرار سلجوقیان همراه با گذشت زمان و به میزانی که سلجوقیان در درون آن دیار و رو به غرب پیش می‌رفتند این نفوذ گسترده‌تر و ژرفتر و استوارتر می شد. با فرو ریختن

دیوار روم مسیحی، سیل مهاجران ایرانی نیز همراهی سپاه سلجوقی به آسیای صغیر سرازیر شد. گروه گروه ایرانیان از سپاهی و دیوانی و بازرگان راه دیار روم را در پیش گرفتند (ریاحی،۱۳۶۹: ۴-۶). بعد از استقرار سلجوقیان و امرای دست نشاندۀ آن‌ها در آسیای صغیر، به تدریج زبان فارسی زبان رسمی آن دیار گردید. محاوره در شهرهای مهم، نامه نویسی در دستگاه امیران و تدریس و تألیف و تصنیف و شاعری به این زبان بود (همان: ۲۳). به این ترتیب آناتولی از اوایل سدۀ هفتم هجری، هم از لحاظ سیاسی و اقتصادی و هم از لحاظ فرهنگی سرزمین مهاجرپذیری شده‌بود. در ربع اول قرن هفتم هجری تهاجم مغولان خراسان را یکسره ویران ساخت. جمعی از اهل قلم و هنر به خاک و خون غلطیدند و بسیاری از آن‌ها راه فرار را پیش گرفتند و به کشورهای همسایه مهاجرت کردند. هزاران دانشمند، نویسنده، هنرمند و صنعت گر فارسی زبان به آناتولی و هند کوچیدند. به جاست که گفته‌شود ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، مؤلف کشف المحجوب در سال ۴۳۱ق. به شهر لاهور هند مهاجرت کرد. هم‌چنین سهروردی، نجم‌الدین رازی، مولانا به آناتولی مهاجرت کردند (جابری نسب،۱۳۸۸: ۲۵).

در نیمۀ اول قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی حملۀ مغول و تاتار تمام ایران را فرا گرفته‌بود. در روزگاری که ایران زمین با هجوم و کشتار مغولان روبه‌رو شد، شهرهای آناتولی هم‌چون قونیه و قیصریه پناهگاه ایرانیان شد. به هنگام یورش

مغولان و تیموریان، سلجوقیان روم آناتولی را به پناهگاه امن گوچندگان گریخته از چنگ مغولان بدل کردند (فلاحی،۱۳۸۷: ۱۵۵). در سدهٔ هفتم هجری، گروه های مختلف اقوام مسلمان که از مقابل حمالات مغولان گریختهبودند به آناتولی مهاجرت کردند. این مهاجرت یکی از مهمترین و پر جمعیتترین مهاجرت ها به آناتولی بود. این مهاجرت بیشتر از آن جهت اهمیت داشت که در بین مهاجران شمار زیادی از ایرانیان دیار خود را ترک کرده و با مهاجرت به آناتولی در آنجا اسکان گزیده بودند، ازاینرو مهاجرت آنها موجب ارتقاء وضعیت علمی و فرهنگی در آناتولی شد. همچنین با شکست دولت خوارزمشاهی در مقابل مغولان و در نتیجهٔ تسلط مغولان بر منطقه قبچاق، گروه زیادی از ترکان و دیگر اقوام مسلمان و نیز تعداد زیادی از نیروهای نظامی سلطان جلالالدین خوارزمشاه به آناتولی مهاجرت کردند. در پی استیلای مغولان بر آناتولی در نیمه سده هفتم هجری، گروه های زیادی از طوایف و تیرههای تابع و تحت اداره آنها به آناتولی مهاجرت کردند (شکر،۱۳۸۵: ۱۹-۲۰). حمله و استیلای مغول یکی از عواملی بود که بعد از مهاجرتهای اولیه ترکان، موجب تشدید جریان مهاجرت آنها به سوی آناتولی شد. از آنجا که حمله و استیلای مغولان برای جهان اسلام نتایج وخیم و به ویژه از سال ۶۷۵هـ./۱۲۷۷م. به بعد برای آناتولی عواقب سختی در پی داشت، به نوبه خود عامل مؤثری بود در کوچ ترکان و استقرار آنها در آناتولی.

در آناتولی، نهادهای مختلف وابسته به صوفیان، اخیان و فتیان که افکار و اندیشه‌های صوفیانه خاص خود را داشتند، ضمن ایفای نقش مهم اجتماعی، در گسترش فرهنگ و مدنیت اسلامی در آناتولی سهم زیادی داشتند. درویشان و متصوفان هنگام مهاجرت به آناتولی، علاوه بر عرف و عادات و آداب و رسوم خود، اصول و قواعد دینی خود را نیز به این سرزمین آوردند. در میان این‌ها شماری از افراد پیش کسوت و مورد اعتماد نیز وجود داشت که بانی و راهنمای مهاجرت‌ها به آناتولی محسوب می‌شدند. غیر از این‌ها، دسته‌هایی نیز وجود داشت که پیشتر جزء مهاجران بودند و راه مهاجرت آن‌ها را هموار کرده‌بودند. گذشته از این‌ها، شخصیت‌های مهم صاحب جاه و مقام نیز وجود داشت که بعد از استقرار در مناطقی از آناتولی، اقدام به ایجاد خاندان‌های حکومتگر کردند. آلپ‌ها[۱۶]، اخی‌ها و ارن‌ها که با همت و غیرت خود در تشکیل و گسترش دولت عثمانی نقش بارز و فعالی داشتند با نقش مؤثر خود در تحرک و پویایی ترکان مسلمان آناتولی، هم در فتوحات ترکان و هم در صحنه های اجتماعی یار و مددکار دولت و جامعه محسوب می‌شدند. تشکیلات صوفیان و دراویش متصوفه در دوران سلجوقی و عثمانی، هم از جهت کثرت و هم از لحاظ فعالیت در آناتولی، از اعتبار

---

[۱۶] Alp کلمه آلپ در لهجه های مختلف قدیم و جدید زبان ترکی به معنای قهرمان، شجاع و قوی است. این کلمه همان طور که برای یک شخص به کار می رفته، به صورت یک صنف یا عنوان نیز استفاده می شده است (شکر: ۱۵۰).

درخور توجهی برخوردار شده و حوزه فعالیت خود را تا آبادی های کوچک نیز گسترش داده‌بودند.[۱۷]

مردم آناتولی علی‌الخصوص بعد از حملهٔ مغول درجستجوی یافتن تکیه‌گاه و کمک معنوی بودند تا از بحران بعد از جنگ رهایی یابند. به‌همین دلیل طریقت‌های صوفیانه تکیه گاه خوبی برای رسیدن به آرامش معنوی بود. در سدهٔ هشتم هجری بیش از آن که به آناتولی مهاجرت صورت گیرد، از آناتولی به ممالک دیگر مهاجرت می شد. در سال‌های مقارن با تشکیل حکومت عثمانی، ترکان مناطق غرب آناتولی را پشت سرگذاشته و سپس با فتح شبه جزیره بالکان راه مهاجرت خود را به سوی آن مناطق هموار کردند. مکرمین خلیل ینانچ در اثر خود راجع به هویت قومی و تنوع صنفی گروه‌هایی که به آناتولی مهاجرت کردند می گوید: «تنها ترکان کوچ نشین و رمه دار به قلمرو آناتولی مهاجرت نکردند بلکه ترکان نیمه کوچ نشین زراعت پیشه، ترکان شهری و روستایی ماوراءالنهر و شمار زیادی از عالمان، متصوفان، کاتبان، هنرمندان و صاحب حرفه و هنر نیز برای اشاعه و تبلیغ اسلام و یا خدمت در مراکز و نهادهای مختلف در آناتولی رو به این دیار آورده‌بودند.»

دولت سلاجقه آناتولی برای اسکان‌سازی، هر یک از این طوایف را، به گروه های مختلف تقسیم کرده و در مناطق دور از یکدیگر

---

[۱۷] این جملات خلاصه شدهٔ صفحات ۱۳۸-۱۶۱ کتاب سلجقویان دکتر محمد شکر می باشد.

ساکن ساخت. گروه های مختلف مانند ترکان یوروک یعنی عشایر کوچ نشین، ترکمن‌ها، غازیان یعنی مجاهدانی بودند که با شرکت در جنگ‌ها و فتوحات، آناتولی را قدم به قدم فتح کرده و بعدها در شهرها یا قلعه‌ها با حفظ عنوان غازی سکونت اختیار کرده‌بودند و صاحبان حرف که از آسیای مرکزی و ایران برای صنعت یا تجارت به آناتولی می آمدند، این گروه ها ترکان آناتولی را تشکیل داده‌بودند (شکر،۱۳۸۵: ۲۰-۲۳). آسیای صغیر، از حملات سخت و خون ریزی های مغول و تاتار تا حدی در امان مانده‌بود. و یکی از پناه‌گاه‌های بزرگ برای علما و دانشمندان بود. حملهٔ مغول چنان آسیبی بر پیکر مدارس و محافل فرهنگی منطقه وارد آورد که تا مدت‌ها امکان جبران آن وجود نداشت. تخریب مدارس و نابودی کتابخانه‌ها تنها صدمه‌ای نبود که بر مراکز فرهنگ وارد می‌شد، بلکه مهم‌تر از همه، حاکم شدن وحشت عمومی بر منطقه بود که بسیاری از عالمان و فرهیختگان را ناچار به گریز می‌ساخت. در تحمل این صدمات، حاملان فرهنگ صوفیه و تعالیم طریقت شرایطی متفاوت با دیگر دانشوران و فرهیختگان نداشته‌اند و در نهایت حملهٔ مغول اصحاب این محافل را به سوی مهاجرت سوق داد (پاکتچی،۱۳۹۲: ۴۴۷-۴۴۸). مهم‌ترین ویژگی دوره استیلای مغول تأثیرات بیشتر تصوف در نظم و نثر است. صوفیانی که از برابر مغول می-گریختند چون آسیای صغیر را امن‌ترین ناحیه می‌دیدند رهسپار آنجا می شدند: نجم‌الدین دایه، عراقی، مولوی، فرغانی از

این جمله اند. قانعی طوسی نیز که فقط شعرهای مدحیه سروده از این‌هاست (ریاحی،۱۳۶۹: ۲۸).

جریان‌های فکری، علمی و فرهنگی، در زمان سلجوقیان آناتولی که پس از جنگ‌های صلیبی، وحدت ترکان را در آسیای صغیر پایه ریزی کرد و سبب پیشرفت تجارت، صنعت، هنر، شعر، ادبیات و دانش در آناتولی گردید، پس از وقوع رویداد استیلای مغولان (۶۴۱هـ./۱۲۴۳م.) دچار رکود شد و پس از تاریخ ۶۶۹هـ./۱۲۷۰م. به تدریج تحرک خود را از سر گرفت (مفتاح، ولی،۱۳۷۴: ۱۲۲-۱۲۳). امرای آناتولی مشوق ادیبان و عالمان بوده و با حمایت از دانشمندان وظیفهٔ خود را به عالَم معرفت ادا می کردند. قبل از استیلای مغول، آناتولی در قرن هفتم با مؤسسات گوناگون مانند درگاه ها، مدارس، کتابخانه‌ها، محیط ادب و هنر به مراکز فرهنگی قوی بدل شده‌بود.

آناتولی در آن زمان نه تنها به این لحاظ که جای امنی برای مهاجرین به شمار می‌آید، بلکه بی شک وجود زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و حضور ایرانیان در آناتولی و حمایت شاهان سلاجقهٔ روم از ادیبان و دانشمندان سبب می شد که برای مهاجرت بر دیگر مناطق رجحان داده شود.

مهاجرت روشنفکران به آناتولی و مورد حمایت و تشویق قرار گرفتن آن‌ها توسط دولت سلجوقی روم در قرن سیزدهم میلادی و هم‌چنین توسط دولت عثمانی را نباید دست کم گرفت دولت عثمانی در اواخر قرن سیزدهم تأسیس شد و با اینکه در ابتدا

یک امیر نشین کوچک بود ولی در طی قرن هشتم هجری و با فتوحاتی که انجام داد، برتری خود را بر سایر امیرنشین‌ها اثبات کرده و به این ترتیب توجهات را به خود جلب نمود به گونه ای که در آخر قرن هشتم هجری به سمت تبدیل شدن به یک کشور قدرتمند پیش رفت.

سلطان عزالدین کیکاوس اول از پادشاهان بزرگ و حامی شاعران بود. صلۀگزافی که به نام دختر سالار[۱۸] داد، نمونۀ شعر دوستی و شاعر پروری وی می باشد (ریاحی،۱۳۶۹: ۴۹). هم چنین، بهاءالدین ولد، پدر مولانا، مورد اکرام سلطان علاءالدین کیقباد اول، بزرگ ترین پادشاه سلجوقی روم، قرار گرفت. کیقباد اول، از نظر دانش و شجاعت و تدبیر و حمایت از شعر و ادب و هنر در میان افراد خاندان خود نظیر نداشت (ریاحی،۱۳۶۹: ۵۷). وقتی که نجم الدین رازی در سال ۶۱۸ق. به آناتولی آمد، هر چه که دربارۀ امنیت عدل حکومت و ارزانی شنیده بود، به چشم خود مشاهده کرد.

در قرن چهاردهم میلادی در دورۀ ملوک الطوائف علیرغم مبارزات نظامی که بین امیرنشین‌های مختلف در آناتولی رخ داد، علم و اندیشه و توسعۀ اقتصادی به طور درخشان ادامه یافته و شهرهای مهم آناتولی به مراکز علمی تبدیل شدند.

---

[۱۸] شاعر زنی بود که با نام پدرش یاد شده و در قرن هفتم هجری در موصل زیسته است. قصیدۀ هفتاد دو بیت در مدح سلطان کیکاوس اول سروده است. سلطان فرمود که در عوض هر بیت، سد دینار بر او انعام کنند.

حکام آناتولی از یک طرف دانشمندان مختلفی را دور هم جمع کرده و آن‌ها را با لطف و محبت خود تشویق می‌نمودند و از طرف دیگر برای پرورش شاگردان توسط این علما، به ساخت مدارس اسلامی، کتابخانه‌ها، مجتمع‌های رفاهی و مهمان سراها اهتمام می‌ورزیدند. به لطف علاقه و تشویق حاکمان، آثار ارزشمندِ بسیاری در زمینه‌های پزشکی، نجوم، ریاضی، ادبیات، تاریخ، عرفان و هم‌چنین حوزه‌های دینی نگاشته شده است (Yıldız,1991:140).

در زمان سلاجقهٔ روم، زبان و ادب فارسی بر عربی و ترکی پیشی گرفت. به نحوی که دانشمندان رغبت داشتند که به فارسی کتاب بنویسند. پس از آن که دولت عثمانی جای سلطنت سلجوقیان روم را گرفت زبان و ادب فارسی هم‌چنان در دربار و قلمرو آن دولت مورد توجه بود. مسؤلان بسیاری از نامه های خود را به زبان فارسی می‌نوشتند. باید در این جا گفته شود که هم سلاطین سلاجقهٔ روم و هم عثمانی به فارسی شعر سرودند و حتی دیوان اشعار قوی هم داشتند. این اطلاعات، در کتاب‌های مختلف از طرف پژوهشگران بارها ذکر شده است و به همین دلیل نیازی به بحث در بارهٔ آن دیده نشده است.

مهاجرت طیف وسیعی از عرفا، شعرا، ادبا، علما و دانشمندان به نیکی معرف حسن استقبال مردم و حکومت‌های وقت از این مهاجران می باشد، آنان اغلب نه تنها مورد توجه حاکمان روزگار قرار گرفته‌اند، بلکه از جانب مردم منطقه نیز با حسن استقبال و تکریم و احترام پذیرفته شده‌اند، با

این حال به نظر می‌رسد مناسبات حسنهٔ موجود هر چند اندک دستخوش اختلال بوده است (صدری نیا، ۱۳۹۰: ۶۳) و به دلیل تشکیل جامعهٔ آناتولی از فرهنگهای مختلف و از افراد متعلق به اقوام و عشایر و ملل گوناگون، به مرور بین آن ها اغتشاشات رخ داده است.

تأثیر شخصیت‌های صوفی در سال‌های تأسیس دولت عثمانی آشکار است. رابطهٔ نزدیک عثمان غازی با شیخ اِده‌بالی، اورخان غازی با گیکلی بابا، مراد یکم با پوستین پوش بابا، ییلدیریم بایزید با امیر سلطان، مراد دوم با حاجی بایرام ولی، سلطان محمد فاتح با استاد خویش آق‌شمس الدین، یک نمونهٔ کاملاً واضح برای وضعیت یادشده می‌باشد (Kara,2008:70). این افراد که از آن‌ها "لالا" نام برده می‌شود، نقش مؤثری به ویژه در آموزش شاهزادگان و تعلیم طرز حکومت به آن‌ها، داشتند. در عین حال اشخاص منسوب به طریقت‌های مختلفی در سیاست اسکان سازی نقش به سزایی داشتند. زیرا ضمن تلاش برای ایجاد فضای زندگی جدید در مناطق تازه فتح شده، نفوذ معنوی شیوخ نیز پیوند محکمی برای به هم نزدیک کردن مردم بوده است. در نتیجهٔ حرکت علما و عرفا به سوی آناتولی، شهرها و کشورهای جدیدی با روحیهٔ جهادی فتح شد و تأثیر این افراد و رهبران آن‌ها در ایجاد وحدت سیاسی و مذهبی در آناتولی را به راحتی می توان مشاهده نمود.

برای گذرِ از یک بیگ نشینِ عادیِ در دوران عثمان بیگ به یک دولت در زمان اورخان بیگ، جهتِ پیشبردِ امورِ اداریِ وزیری که تازه منصوب شده بود و به منظور تأمین سایر الزامات دولت و جامعهٔ در حال رشد و توسعه؛ اهمیت افرادی که علم فقه و شریعت می‌دانستند، می‌توانستند مکاتبات دولت را انجام بدهند و قادر به اجرای امور علمی و اداری بودند، افزایش یافت. در عهد عثمان بیگ برای پرورش و رشد عالمان و کاتبان، ساخت مؤسسهٔ آموزشی فراهم شد. بلافاصله پس از فتح ایزنیک، نخستین مدرسهٔ اسلامی عثمانی در این شهر بنیان نهاده‌شد. در پی آن مدرسهٔ دیگری در شهر بروسه تأسیس شد. بدین ترتیب علمای که در فرهنِگ متمکنِ آناتولی پرورش یافته‌بودند، برای تدریس در مؤسسات آموزشي جامعهٔ فتح شده و در حال توسعه، دعوت شدند (Kunt,2002:36). بنابراین پیشرفت علم در آناتولی آغاز شد. با این حال نه تنها از خراسان و ماوراءالنهر بلکه به وسیلهٔ دانشمندان، ادبا و هنرمندانی که از کشورهای مختلفی به آناتولی آمدند، تمدنی پیش‌رفته در این سرزمین برپا شد. سلجوقیان آناتولی که پس از شکست در نبرد کوسه‌داغ، به طور جدی قدرتشان تضعیف شد و تحتِ سلطهٔ شدیدِ ایلخانیان-مغول قرار گرفتند، حق دخالت خود در امور حکومت را از دست دادند. ظلم و بی قانونی‌های مغولان و قیام مداوم قبایل ترکمان به دلایل اقتصادی و سیاسی، این فروپاشی را تسریع کرد. با این حال در زمان وقوع این بحران داخلی، تشکیلات

اَخیان که متشکّل از مردمان اهل فتوّت و پیشه‌ور بود؛ بر مردم آناتولی و به خصوص در شهرهای بزرگ این سرزمین بسیار تأثیرگذار بوده است و همان‌طور که دانسته‌است تشکیلات اخیان با طریقت‌هایی چون مولویه، بکتاشیه و خلوتیه در هم تنیده شده بودند.

هم‌چنین از احمد یسوی(متوفی ۵۶۲هـ./۱۱۶۶م.)، مشهور به پیر ترکستان، تا بهاء الدین نقشبند (متوفی ۷۹۱هـ./۱۳۸۹م.)، بنیان گذاری طریقت نقشبندیه، نیز حاجی بکتاش ولی و عبیدالله احرار که تقریباً هم‌قرن صوفیان نامبرده بودند و تمامی صوفیانِ از هر رنگ و هر زبان علیرغم علمای متعصب و ظاهربین پاسخ‌گویِ نیازهایِ مسلمانانِ مقیمِ ایران، آسیای میانه و آناتولی شده بودند. فعالیت و تأثیرهای خلفای این شیوخ در آناتولی در زمان تأسیس و توسعهٔ دولت عثمانی را نمی توان نادیده گرفت. بسیاری از شاعران و دانشمندانِ صوفی مشرب که از آسیای میانه به شهرهای مختلف آناتولی آمده و در اینجا سکنی گزیدند، به نمایندهٔ وحدت فرهنگی در آناتولی تبدیل شدند(Mazzaoui,2005: 111). بنابرین می‌توان گفت که این افراد نه تنها در تبدیل آناتولی به دارالاسلام بلکه در ایجاد وحدت فرهنگی و تأسیس یک دولت در آناتولی نیز مؤثر بودند.

۲/۴/۱. انگیزه‌های مهاجرت به آناتولی در سدهٔ نهم و دهم هجری

نگارندهٔ این رساله در قسمت بالا، به رابطهٔ دولت مغول و دولت عثمانی پرداخته است. می‌توان گفت پس از طوفان مغول بر آسیای صغیر و در نتیجهٔ آن ویران شدن دولت عثمانی؛ عمل تاریخ‌نگاری برای مدتی متوقف شد در حقیقت در پی نبرد آنکارا و از روزهایی که دورهٔ خطرناکی برای دولت عثمانی بود و مدام مبارزه بین شاهزادگان رخ می‌داد و این امر وجود دولت را به خطر می‌انداخت؛ تاریخی باقی نمانده است. با این حال دوباره در این دوره در عهد سلطان مراد دوم، پیشرفت قابل توجهی در زمینهٔ ادبیات مشاهده شده است. آثار بسیار زیادی به عنوان تحفه به سلطان مراد ثانی اتحاف گردیده است (Babinger,1982:16-17). این آثار به نوبت ذکر خواهد شد.

تغییرات رابطه فرهنگی ایران و عثمانی پس از مرگ الغ بیگ، ناشی از وضعیت متغیر اجتماعی - فرهنگی پیوسته دو کشور بود. هم‌زمان با آغاز تشتت افول دوره تیموری در ایران، سلطان محمد فاتح با حذف امپراتوری بیزانس، دولت عثمانی را به اقتداری شاخص رساند. بنا کردن مدارس ثمانیه در استانبول، ادرنه و بروسه و جذب صنوف گوناگونی از دانشمندان، حتی از طریقت‌های حروفیّه و بکتاشیّه، از اقدامات فرهنگ سلطان محمد فاتح است (علامه،۱۳۹۴: ۳۱).

این واقعیت که سلطان محمد فاتح برای فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی تا این حد اهتمام می‌ورزید، نشانگر شخصیت علمی وی می‌باشد. سلطان محمد فاتح که به زبان‌های زیادی مانند ایتالیایی و لاتین صحبت می‌کرد، در دوران سلطنت خود پرورش زبان شناسان و دانشمندان را تشویق کرده و برای تحقیقات علمي علما بهترین محیطها را فراهم نموده بود. فتح استانبول در قرن پانزدهم میلادی و تبدیل آن به یکی از بلاد اسلامی، مهم‌ترین واقعهٔ این عصر بوده است. بدون شک این واقعه که منجر به آغاز عصر جدیدی شد، از نظر حکمای آن دوره نیز نادیده گرفته نشده است. خبر وجود چنین سلطانی در دولت عثمانی که برای علما ارزش قائل بود، به عدالت در جامعه احترام می گذاشت و به مردم کشور خود ظلم نمی کرد، در مدت زمان بسیار کوتاهی پخش می‌شد. بنابرین شاعران صوفی، محققان، مورخان و دانشمندانی که می‌خواستند از آثارشان تقدیر شود و علم در جایگاه شایستهٔ خود قرار گیرد؛ گاهی یک به یک و گاهی نیز به صورت دسته‌جمعی به آناتولی هجرت می کردند. در این مهاجرت‌ها تنها کسانی نبودند که مورد حمایت قرار گرفتن علما در استانبولِ سلطان محمد فاتح را شنیده، ترک وطن گفته به آناتولی مهاجرت می‌کردند بلکه بعضی از زائران نیز که از بازتاب مطالعات علمی و ادبی در دولت عثمانی اطلاع یافته بودند، در راه برگشت از حج وارد استانبول می‌شدند. این حاجیان عالم و صوفی به منظور ساکن

شدن در آناتولی به این جا نیامده بودند. با این حال این زائران زمانی که مورد لطف پادشاهان عثمانی قرار گرفتند و زندگي مرفه‌ای را در آناتولی می دیدند؛ ترجیح می دادند به جای رفتن به وطن خود، در آنجا بمانند. در میان این مهاجرین همان‌طور که در نمونه‌های فصل دوم مشاهده خواهد شد، شاعرانی نیز بودند که در نتیجهٔ سرودن اشعار و محمدت پادشهان در آن و هم چنین گرفتن صله، رو به بازرگانی آورده و مقیم آناتولی شده اند.

با این حال مهاجرت‌های که در قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی رخ داد بیشتر مهاجرت‌های سیاسی، مذهبی و علمی بود. در این مرحله، ذکر کلمات زیر از ولی دین‌پرست از نظر راهنمایی برای کار ما مفید خواهد بود. در حقیقت نگارندهٔ این رساله نیز در نتیجهٔ تحقیق خود به نتایج مشابهی دست یافته است. پس از این نقل قول، می‌توان موارد فوق را با جزئیات بیشتری بررسی کرد. گمان بر آن است که برای مشخص کردن دلایل مهاجرت به آتاتولی راهنما باشد. ولی دین‌پرست در مقالهٔ خود علل مهاجرت ایرانیان را بر آناتولی چنین توصیف کرده است:

"مهاجرت خراسانیان و ماوراءالنهریان در دوران حاکمیت سلاطین عثمانی، به خصوص در قرن نهم و اوایل دهم هجری، همچنان ادامه داشت. دلایل متفاوتی درباره علت جذب این مهاجران در عثمانی وجود دارد. اول این که آناتولی سرزمینی بود که به وسیلهٔ ترکان سلجوقی و سپس عثمانی تصرف گردید.

سلاطین این دو حکومت برای اجرای احکام اسلامی و رواج علوم عقلی و نقلی در سرزمین های فتح شده به علما و فضلای مسلمان نیاز داشتند. در آن دوران، دو کانون علمی مهم جهان اسلام در ایران و منطقهٔ شامات و مصر قرار داشت و از هر دو منطقه، علمایی به آسیای صغیر مهاجرت کردند. هم‌چنین سلطان سلیم اول در ادامهٔ سیاست توسعهٔ فرهنگی و اقتصادی استانبول، پس از غلبه بر شاه اسماعیل در جنگ چالدران و تصرف تبریز، عده زیادی از عالمان، هنرمندان و صنعت گران ایرانی را از تبریز به استانبول برد. دلیل دیگر هم آشفتگی، ناامنی و جنگ قدرت در میان شاهزادگان تیموری که پس از مرگ شاهرخ به وجود آمد سبب شد عالمان به دلیل ناامنی اوضاع ایران و عدم حمایت مادی و معنوی به آناتولی مهاجرت نمایند (دین‌پرست،۱۳۹۵: ۱۵۸)."

از جملهٔ این دلایل مهاجرت، می‌توان به تلاش‌های سلاطین عثمانی برای تبدیل آناتولی به مرکز علمی از نظر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی اشاره کرد. بدون شک این تحولات علمی در آناتولی توسط دانشمندان و شیوخ مقیم سایر کشورها با دقت تحت تعقیب قرار می‌گرفت. تحول و پیشرفت علمی آناتولی، این سرزمین را در نظر دانشمندانِ شاخه‌هایِ مختلفِ علوم به جایگاه جذّابی ارتقا داده بود. به عنوان مثال هنگامی که استانبول فتح شد هشت کلیسای واقع در این شهر به مدارس اسلامی تبدیل یافت و

به طور کلی این مدرسه‌ها صحن ثمان[۱۹] نامیده شدند. در یکی از این مدارس مولانا علاءالدین طوسی که از شهر طوس به آناتولی مهاجرت کرده به عنوان استاد منصوب شده بود (Uzunçarşılı,c.2,1988:583).

در این مدارس که به نوعی دانشکدهٔ حقوق، الهیات و ادبیات به حساب می‌آمد، در زمینه‌های تفسیر، حدیث، فقه، کلام و ادبیات تدریس می‌شد. با این حال شاگردان چون در طول تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دبیرستان درس‌های علوم، منطق، پزشکی، هندسه و علم نجوم مطالعه می‌کردند، در این زمینه ها از معلومات برخوردار بودند. در صورت نیاز بعداً به این مدارس، تنها برای آموزش ریاضی، مدرسهٔ دارالحدیث و همچنین مدرسهٔ پزشکی اضافه شدند (Uzunçarşılı,c.2,1988:587).

جاهد بالتاجی در اثر خود نام تمام اساتیدِ شاغل در این مدارس در قرن نهم و دهم هجری/پانزدهم و شانزدهم میلادی به همراه شرح حال کوتاهی از زندگی‌شان آورده است. با نگاهی به این منبع می توان پی برد که بسیاری از اساتیدی که در آن زمان از دیار عجم آمده بودند، در این مدارس اشتغال داشتند. با وجود این هنگام ذکر این اساتید که تنها عبارت "از دیار

[۱۹] Sahn-ı Seman

عجم به آناتولی مهاجرت کرده است" را به همراه دارند؛ نمی-توان تعیین کرد که آن‌ها از کدام مناطق ایران مهاجرت کرده-اند.[۲۰]

با گذشت زمان این مدارسِ تازه بنیان نهاده شده برای تدریس به استاد، و جهت امور مذهبی و حقوقی به قاضی و مفتی احتیاج پیدا کرد. به دلیل این نیاز در مدارس، یا از علما و دانشمندان آناتولی استفاده شده ویا این نیاز توسط دانشمندان و پیشه ورانی که در جنگ‌ها به اسارت گرفته می-شدند، بر طرف می شد. علاوه بر این، علما و ادبایی نیز بودند که پادشاهان برای آن‌ها نامه نوشته آنها را به دولت عثمانی دعوت می نمودند. این افراد با حقوق بالایی و به عنوان کارمند دولت استخدام شده، اعضای خانوادۀ آن‌ها نیز به خوبی مورد استقبال قرار می‌گرفتند. البته دانشمندان و ادیبانی نیز بودند که به دلیل اعتماد به دانش خویش، بی دعوت از سرزمین ایران به آناتولی مهاجرت می‌کردند. تعداد این اشخاص بسیار زیاد بود و آن‌ها توسط سلاطین عثمانی در سِمَت‌های مورد نیاز منصوب می‌شدند.

در نتیجۀ اطلاع یافتن برخی از دانشمندان، شاعران و پزشکانِ مقیم کشورهای مختلف، از اختصاص حقوق بالا برای دانشمندان در دولت عثمانی؛ میل و رغبت آنها به آناتولی بیشتر می شد.

[۲۰] Cahit Baltacı (2005). XV - XVI. Asırlarda Osmanlı medreseleri. İstanbul: M.Ü. İlahiyat Fakültesi Yayınları

در قرن پانزدهم میلادی زندگي ادبی به غیر از شهرهای استانبول، اَدِرنه و بروسه، در سنجق[۲۱] های که شاهزادگان در آن‌جا ساکن بودند، نیز ادامه می یافت. این شاهزادگان، علما و ادبا را اطراف خود گرد آورده بودند.

در این قرن دانشمندان و شعرای که اهل آناتولی بودند و یا از خارج از آناتولی به این سرزمین آمده بودند، موردِ حمایتِ وزرایِ دانشمندِ آن دوره قرار گرفتند. لازم به ذکر است که بسیاری از این سلاطین و وزرا خود شاعر بوده و شعر می سروده اند. محمود پاشا (متوفی ۸۷۹هـ./۱۵۷۴م.) که در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی به عنوان وزیر اعظم خدمت می کرد، هم فردی اهل علم و دانش بود و هم از علما و شعرا حمایت کرده در عین حال با تخلص عدنی شعر می سروده است (Uzunçarşılı,c.2,1988:592-593). نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی را می توان درخشان ترین دورهٔ شعر و ادب در دولت عثمانی دانست. در این دوره، زبان عثمانی که با آمیخته شدن با زبان عربی و فارسی غنی شده؛ شاعران ماهری را در شعر و ادبیات پرورش داده بود.

در قرن شانزدهم میلادی علاقهٔ سلاطین نسبت به تصوف و شیوخ بیش‌تر از دوران قبل بود. به عنوان مثال سلطان بایزید ثانی سلطانی‌است که در منابع از او به عنوان *پارسا*، *اولیا* یاد

[۲۱] سنجق: در تقسیمات سابق مملکت عثمانی، قسمتی از یک ولایت یا ایالت.

می‌شود. با توجه به این واقعیت که پدر او، سلطان محمد فاتح، سلطانی شیخ دوست بود و روابط نزدیکی با شیوخ بزرگی مانند آق شمس‌الدین و شیخ وفا داشت، مشخص می‌شود که بایزید ثانی در یک محیط عرفانی بزرگ شده است. نقل مدد خواهی سلطان محمد فاتح از روح عبیدالله احرار در یک نبرد که سلطان بایزید ثانی برای عبدالهادی، یکی از خویشاوندان عبیدالله احرار، نقل می کند که پس از به سلطنت رسیدن بایزید ثانی از سمرقند به ملاقات وی آمده، این را نشان می‌دهد (Öngören,2000:240-246).

سلطان سلیم اول (یاووز)، فرزند سلطان بایزید ثانی، نیز به عرفان و صوفیه علاقه نشان داده است. وی به حلقهٔ ارشادِ شیخ محمود که از مشایخ طریقت نقشبندیه بود، پیوست. شیخ محمود هنگامی که به آناتولی بازگشت، قدرت علمی و اندیشهٔ عرفانی وی در همه جا گسترش یافته بود. سلطان سلیم اول حتی تحصیلات و پرورش فرزند خود، سلیمان را نیز به او سپرده بود. سلطان سلیمان قانونی نیز هم‌چون نیاکان خود به عنوان یک پادشاه به تصوف علاقه داشته و از حلقهٔ ذکر چهار طریقتِ مولویه، نقشبندیه، خلوتیه و بایرامیه بهره می برد. شرکت او در مجلس دراویش که به خواندن مثنوی و سماع می پرداختند، نشاندهندهٔ وابستگی ایشان به طریقت مولویه بود. از همه مهم‌تر، شیخ الاسلام چیوی‌زاده محیی الدین محمد افندی فتوایی را مبنی بر اینکه مولانا جلال الدین رومی کافراست، می نویسد و آن را برای سلطان ارسال می‌کند. پادشاه نیز ابیات زیر را

به انتقاد از شیخ الاسلام سروده و او را عزل می‌نماید (Öngören,2000:248-252).

طعنه بر عاشق نمیزد مفتی بسیار فن — گر ز سرّ عشق میدانست یک مقدار فن

آنکه گوید شیخ الاسلامم، بوَد طفلی حقیر — در طریق عشق چون یارم کند اظهار فن[۲۲]

روابط سلاطین با شیوخ نشان می‌دهد که در پس زمینهٔ مهاجرت به آناتولی در قرون نهم و دهم هجری/پانزدهم و شانزدهم میلادی، همراه با یک ساختار قدرتمند دولتی، علاقهٔ سلاطین به تصوف و دراویش نیز مؤثر بوده است. در عین حال معافیت شیوخ از مالیات، اختصاص دادنِ حقوق به آن‌ها، ساختن خانقاه و زاویه بدون شک از جمله دلایلی بود که دولت عثمانی را در این قرون جذّاب کرده‌بود. عامل دیگری که باعث مهاجرت شاعران و دانشمندان به آناتولی در قرون نهم و دهم هجری شد، سیاست-های فرقه‌گرایی دولت صفویه بود که توسط شاه اسماعیل و سپس شاه طهماسب اجرا می‌شد.

---

[۲۲] به زبان ترکی:

Fenn-i sırr-ı aşktan bilseydi bir mikdar fen — Aşığa ta’n meylemezdi müfti-i bisyar fen

Mekteb-i aşkında ol yar, idicek izhar fen — Şeyhülislamım diyen, bir tıfl-ı ebcedhan olur

دولت عثمانی رسماً سنّی مذهب بود، و می دانیم که تا پیش از قرن شانزدهم میلادی در دولت عثمانی در راستای عقاید مذهبی، دگراندیشی وجود نداشته است. حتی می‌توان گفت که عثمانی‌ها در مورد تشیع آگاهی نداشته و آماده نبودند. ظهور صفویان در ابتدا به عنوان یک تهدید سیاسی پنداشته شد ولی بعدها با آگاهي عثمانی‌ها از ایدئولوژي صفویان، به یک مخالفت فرقه ای تبدیل گردید. در حالی که تهدید سیاسی به مرور به توافق منتهی شد، درگیري ایدئولوژیک و فرقه ای عمیق‌تر شده، ادامه می یافت. در این اثنا، حضور علمای اهل سنت که از مناطق تصاحب شده توسط صفویان گریخته و به دولت عثمانی پناهنده شده بودند، توجه را به خود جلب می‌کند (Yılmaz:299-300).

رسمی بودن مذهب تسنن در کشور عثمانی، حمایت سلاطین آن سامان از اهل علم، روابط دوستانۀ دیرین میان عالمان دو کشور و بالأخره وجود مرز جغرافیایی مشترک بین ایران و عثمانی سبب شد که این کشور در زمرۀ بهترین مناطق کوچ برای علمای اهل سنت قرار گیرد. در خلال این مهاجرت‌ها علمای برخوردار از سنت های مدارس ایرانی به سراسر عثمانی گسیل شدند و به مقام های نظیر طبیب خاص، شهنامه نویس سلطان، قاضی عساکر و معلمی شاهزادگان رسیدند. هم چنین خلأ ناشی از مهاجرت دانشمندان، نمودار ضعفی مشهود در علوم نیمۀ اول عصر صفویه بود (حیدرزاده، ۱۳۷۵: ۵۰-۵۱). اوایل سلطنت شاه

اسماعیل، مقارن با اواسط دورهٔ سلطان بایزید ثانی در عثمانی بود و او در اعزاز علما می کوشید (حیدرزاده،۱۳۷۵: ۷۴). رویدادهای نظامی میان دولت عثمانی و صفوی فاصله انداخت و رابطهٔ این دو دولت فقط از راه مکاتبه و فرستادن تحفه‌ها و هدیه‌ها انجام می‌گرفت؛ در این میان رفت و آمد دانشمندان و ادیبان میان دو کشور برقرار سابق ادامه داشت. وقتی شاه اسماعیل صفوی با رسمی کردن مذهب دوازده امامی و اصرار در دشنام گویی به خلفا و کشتار اهل سنت کار خود را آغاز کرد، پادشاهان عثمانی که تا این هنگام به داخل ایران تجاوز نکرده بودند، همت بر آن گماشتند که به رسم اعتراض به دولت صفوی در آزار سنیان با چنگ چالدران، قزلباشان را تنبیه کنند (صفا، ج۵، ۱۳۶۹: ۴۴). اگرچه عثمانیان در فتح ایران کامیابی محسوسی نداشتند، در اروپا و شمال افریقا و بخشی از آسیا پیروزی‌های بسیار یافتند و تا پشت دیوارهای وین پیش رفتند. در ضمن همین پیشرفت‌ها است که بعد از فتح شام و مصر و عربستان (۹۲۳هـ.) در حرمین خطبه به نام سلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶هـ.) خواندند و از این تاریخ بود که سلطانان عثمانی عنوان خلافت یافتند. ثروت سرشار دولت عثمانی و تسلط پادشاهان عثمانی بر بخش های بسیار پهناور از کشور های اسلامی باعث شد که دربار ایشان مرکز اجتماع گروه بزرگی از دانشمندان و ادیبان دیارهای گوناگون گردید. دستهٔ بزرگی از این عالمان و ادیبان از آغاز عهد صفوی از ایران مهاجرت

کرده و در دوره های محدود یا نامحدود در خاک عثمانی باقی مانده و کتاب‌های فارسی و عربی در آناتولی تألیف نموده اند (صفا، ج۵ ،۱۳۶۹: ۴۵). هر چند در سدهٔ شانزدهم میلادی بین ایران و عثمانی جنگ‌های پی در پیِ صورت گرفته ولی شعرا باز هم به سرودن شعر به زبان فارسی ادامه دادند. در این قرن نیز تأثیر زبان فارسی در آناتولی احساس می شد. براون هم به این نکته اشارت می کند:

"در این راستا می توان آثار و مؤلفات فارسی را که در خاک افغانستان و ترکیه به ظهور رسیده در نظر گرفت. اگر چه زبان مادری اکثر مردم افغانستان فارسی است و سلاطین آل عثمان (مخصوصا سلطان سلیم اول) حتی در مواقعی که با ایرانیان مشغول جنگ و جدال بوده اند، زبان آن ها را برای مقاصد ادبی به کار می برده اند" (براون،۱۳۳۹: ۱۵۳).

هجوم شاعران ایرانی به دربارهای هند و عثمانی نمایانگر این حقیقت است که در عصر صفوی آن‌طور که انتظار بوده شعر و شاعری و شاعر مورد توجه پادشاهان صفوی نبوده وگرنه شاعران، به بیگانگان سرفرود نمی آوردند. یک علت هم شاید این بوده که چون قبل از صفویه خیلی از مردم ایران سنی بودند و صفویان آنان را به شیعه شدن وا می داشتند. بعضی از آن‌ها به در بارهای سنی مذهب هند و عثمانی پناه جسته اند (افشار، ج۳ ،۱۳۵۹: ۱۱۰-۱۱۱).

بدون‌شک جوامع دارایِ پیوندهایی قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی هستند که این‌ها باعث ایجاد هویّت و انسجام می گردد. گاه در عصری یکی از این پیوندها قوی‌تر ظاهر می شود. دین در طول قرن‌ها نیرویی بوده است که هویّت، فرهنگ و ارزش‌های مشترک جامعه را تعیین می‌نماید (Karpat,2015:XXXIV). این امر در استفاده از مذهب شیعه که توسط شاهان صفویه در قرن دهم هجری اجرا می‌شد و در رأس عوامل تأثیرگذار در مهاجرت‌ها بود، به طرز چشم‌گیری پدیدار می‌شود. بنابرین می توان گفت که در قرن دهم هجری دلایل سیاسی و مذهبی تعیین کنندهٔ موج مهاجرت از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی بودند. از این‌رو در نتیجهٔ سیاست‌های فرقه‌ای شاه اسماعیل، ده‌ها نفر از روشنفکران به آناتولی مهاجرت کردند و باعث فرار جدی مغذها بین این قاره‌ها شدند.

عامل دیگری که منجر به مهاجرت به سرزمین آناتولی شد، تصرف حَرَمَین توسط دولت عثمانی بود. حجاج ایرانی و ترکستانی که عازم مکه بودند، از مسیری استفاده می‌کردند که این مسیر، از شمال دریای خزر و بیابان‌های موجود در راه، به دریای سیاه متصل می‌شد. سپس به بنادر عثمانی در شمال دریای سیاه آمده و برای ملحق شدن به کاروان‌های حج، به استانبول می رفتند (دوغان،۱۳۹۰: ۱۷۰).

سلطان یاووز سلیم سوریه و فلسطین را با نبرد مَرجدابِق در سال ۱۵۱۶ میلادی و مصر را با جنگ ریدانیه در سال ۱۵۱۷

میلادی تحت تصرف خود در آورد و به حکومت مَملوک خاتمه داده-است. پس از این منطقهٔ مکّه و مدینه نیز که تحت نفوذ دولت مملوک بودند، حاکمیت عثمانیان بر این سرزمین را به رسمیّت شناختند. شریف بَرَکات بن محمدالحسنی که در آن اثنا امیر مکّه بود، فرزند خود ابونمی را به همراه کلیدهای مکه و برای تبعیت از پادشاه عثمانی به مصر اعزام کرد (Armağan,2000:76). سلطان یاووز سلیم نیز فرمان امارت مکه را به منظور تحویل آن به شریف برکات، به هئیت میهمان سپرد. از این تاریخ به بعد خواندن خطبه به نام سلاطین عثمانی در مکه، مدینه و سایر مناطق حجاز، آغاز گردید. بدین ترتیب سلاطین عثمانی خادم الحرمین و حاکم مناطق حجاز شده بودند.

از دوران سلطان سلیم اول به بعد تعبیر خادم‌الحرمین برای سلاطین عثمانی به عنوان لقب به کار رفته است. بنابراین آنها علاوه‌بر داشتن اقتدار سیاسی، با کسب اقتدار مذهبی به بزرگ ترین قدرت جهانی تبدیل شده بودند. پس از شکل گیري این محیط، سلاطین عثمانی برقراری امنیت زائران را از مهم ترین وظایف خود می‌دانستند. اقدامات امنیتی برای زائران، هم چنین برای ادامهٔ حضور عثمانی در منطقهٔ حجاز نیز حائز اهمیت بوده است (Sarınay,2019:2). زائران شیوخ، علما و شعرایی بودند که ترجیح می دادند برای مدتی و یا تا پایان عمر در استانبول بمانند. وجود تحفه‌های نوشته شده توسط این

افراد برای سلاطین عثمانی شناخته شده است و در فصل دوم به این افراد و آثارشان اشاره خواهد شد.

با بررسی پیامدهای مهاجرت در این قرون، تحول قابل توجهی در آناتولی در زمینه‌های علم، ادبیات و هنر مشاهده خواهد شد. مناظرات شاعرانه، گفتگوهای صورت گرفته در مجالس علمی توسط روشنفکران آناتولی و روشنفکرانی که بعداً به آناتولی آمدند، همچنین کتاب‌هایی که در باره اندیشه‌های خود نوشتند و شرحها، ترجمه ها و نقدهایی که بر این کتب در آناتولی به رشتهٔ تحریر درآمد؛ به پیشرفت علمي مهمی تبدیل شد.

در صورت بررسی محافل ادبی قرن دهم هجری در می یابیم که در این قرن کتاب‌هایی نیز برای نفی دیدگاه‌های یک دیگر ویا توضیح صریح‌تر آن‌ها نوشته شده که گویی یادآور جملهٔ "اختلاف علما مایهٔ رحمت است" می‌باشد. اهمیت برخی از این آثار تا حدی است که برخی از این کتاب‌ها امروز نیز به عنوان کتاب مرجع حائز اهمیت اند.

در این قرون افرادی که از خراسان، ماوراءالنهر یا از مناطق مختلف ایران به آناتولی می‌آمدند، "عجم" خوانده می شدند. از این رو تعیین اینکه دقیقاً این افراد از کدام مناطق ایران به آناتولی مهاجرت کردند، دشواراست. هر چند بعضی از تذکره‌نویسان با شعرا و ادبای هم‌عصر خود آشنایی داشته و آثار آن‌ها را مطالعه کرده اند و آنچه نقل کرده

قابل اعتماد است ولی بعضی دیگر بیشتر به اطلاعاتی که در محافل ادبی یا محیطهای علمی شنیده اکتفا کرده و آن را در تذکره خود آورده اند. ازاین‌رو این اطلاعات چندان مورد تأیید پژوهشگران نمی‌باشد.

ارزش شاعران و دانشمندان عجم در آناتولی به قدری بود که روشنفکران محلی آناتولی نه تنها نسبت به آنان بی تفاوت نماندند، بلکه باعث حسادت آن‌ها نیز شده بودند. حتی یکی از آن روشنفکران آناتولی خود را عجم معرفی کرده بود تا مورد لطف پادشاه آن زمان قرار بگیرد. این حرکت شاعر به ما نشان می‌دهد که در آن زمان افرادی که از سرزمین ایران به آناتولی مهاجرت می‌کردند، بسیار مورد احترام قرار می‌گرفتند و به آن‌ها خلعت داده می‌شد. با وجود این در قرون نامبرده این پرسش می تواند مطرح شود که: آیا روشنفکران بومی آناتولی، به اندازۀ افرادی که به آناتولی مهاجرت کرده بودند، مورد احترام قرار گرفتند یا خیر؟ با آنکه این پرسش در حوزه پژوهش ما نیست اما اگر قرار باشد به نکته ای اشاره کرد، می‌توان موارد زیر را بیان کرد. اگر دولت عثمانی روشنفکران خود را به اندازۀ دانشمندان عجم ساکن آناتولی، مورد لطف و حمایت قرار نمی‌داد؛ اشخاصی چون ملا فَناری (متوفی ۸۳۴هـ./۱۴۳۱م.) و خیالی شمس الدین‌احمد (متوفی ۸۵۷هـ./۱۴۷۰م.) که در سه زبان شعر می‌سرود و در عین حال عالم سرآمدی بود و توقاتلی ملا لطفی (متوفی ۹۰۰هـ./۱۴۹۵م.)

که به دلیل دانش فراوان از علمای هم‌عصر خود برتر بود؛ پرورش نمی‌یافتند.

سخن نادرستی نیست اگر گفته شود شمار شاعران، صوفیان، عالمان و دانشمندانی که به آناتولی مهاجرت کرده‌اند مشخص نیست زیرا نام برخی از شعرا و علما فراموش شده یا در تذکره‌ها ذکر نشده است ویا آثار آن‌ها با گذشت زمان از بین رفته‌است. با این حال همان طور که در فصل دوم این پژوهش مشاهده می‌شود، به نظر می رسد سده‌ای که بیش‌ترین مهاجرت‌های روشنفکران به آناتولی صورت گرفت، قرن شانزدهم میلادی بوده‌است. تسلط دولت عثمانی بر چند قاره در این روزگار و حمایت پادشاهی قدرتمند چون سلطان سلیمان قانونی از اهل علم و ادب و حرفه از دلایل افزایش مهاجرت در قرن شانزدهم میلادی‌است. بی‌شک در رأس شهرهای که روشنفکران به آنجا مهاجرت می‌کردند، شهر استانبول بود که در آن قرن پایتخت عثمانیان نیز بود پس از استانبول شهری که بیش‌ترین مهاجرت‌ها به آن‌جا صورت می‌گرفت، شهر بروسه است. بعد از شهر بروسه نوبت به شهر ایزنیک می رسد که بسیار نزدیک به آن است. شهرهای دیگر آناتولی که حائز اهمیت علمی و معنوی و هم‌چنین میزبان علما و عرفای برجسته‌ای بودند عبارتند از: قونیه که مولانا نیز به این شهر مهاجرت کرد و پس از درگذشت ایشان طریقت مولویه در این شهر بنیان نهاده شد، آنکارا، قیصریه، سیواس، توقات؛ شهرهای آماسیه، سینوپ، گوموشخانه در منطقهٔ دریای

سیاه، شهر اَدِرنه واقع در غرب استانبول، نیز شهرهای دیاربکر، ملطیه، ارزنجان در شرق و جنوب شرقی آناتولی. سرزمین آناتولی که خود تاریخی کهن داشت پس از این مهاجرتها به سرزمین بدل گشت با تاریخي متعلق به دوره‌های گوناگون، و آثار شاعرانی به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی و معروف ترین دانشمند و قضات آن را به یک مرکز ادبی، هنری، فرهنگی و تاریخی تبدیل کرده و مورد توجه مردم از هر زبان و اعتقادی قرار می داد. این توجه و جذابیّت آناتولی امروز نیز ادامه دارد.

۵/۱. تاریخ مختصر طریقت و مکتب‌های عرفانی در آناتولی در قرون هفتم و دهم هجری

در قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی شیوخ و دراویشی که از مناطق ماوراء النهر و خراسان به آناتولی مهاجرت کردند بیشترِ آن‌ها تابع مکتب ابن‌عربی، از پیروان شهاب‌الدین سهروردی(۶۳۲هـ./۱۲۳۴م.) و از طرفداران نجم‌الدین کبری (متوفی ۶۱۸هـ./۱۲۲۱م.) بودند، آنان عقاید عرفانی خود را در بین مقامات اداری و روشنفکران گسترش می‌دادند. در نتیجهٔ بررسي مکاتب عرفانی در آناتولی در این قرن، با دو گروه مواجه می‌شویم. اولین گروه از این مکاتب عرفانی پیروان عارف مشهور محيي‌الدین ابن‌عربی (متوفی ۶۳۸هـ./۱۲۴۰م.) و فرزند معنوي وی، صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۳هـ./۱۲۷۴م.) و پیروان ایشان بودند. اما مکتب دوم را که نسبت به مکتب اول از ویژگی‌های تسامح و زیبایی شناختی بر خوردار بود، پیروان دو طریقت بزرگ موسوم به سهروردیه و کبرویه نمایندگی می‌کردند (Ocak,2016:83).

از مشایخ نام‌آور خراسان که به عنوان خلفای شیخ کبری خوانده می شدند مجدالدین بغدادی است که هم در عهد حیات، طریقهٔ تربیت او را در اطراف نشر و ترویج می کرد عارفان دیگر از جمله: سیف‌الدین باخرزی در بخارا، رضی الدین لالا در خراسان، سعی‌الدین حموی در خراسان و شام و سایر تربیت یافتگان وی نیز در قزوین و ری و قونیه و در هرجا که بودند

طریقهٔ وی را نشر و ترویج می کردند چنان که مدت‌ها بعد از وفات شیخ نجم‌الدین کبری هنوز سایهٔ او در مجالس صوفیهٔ خراسان و عراق و شام و روم گه گاه احساس می شد و کسانی هم که از خود وی تربیت نیافته بودند هر یک به نحوی به وی یا شاگردانش منسوب شدند. از جمله؛ عطار در نیشابور، نجم الدین رازی در روم و سلطان العلما بهاءالدین ولد در بلخ و ماوراءالنهر (زرین کوب،۱۳۹۵: ۹۸).

برهان‌الدین محقق ترمذی (متوفی ۶۳۹هـ./۱۲۴۱م.) که یکی از نمایندگان برجسته‌ای طریقت کبرویه در آناتولی به حساب می آید، به فعالیت‌های علمی خود در شهرهای مرکزی سلجوقی روم مانند قونیه و قیصریه ادامه داده‌است. تصوف در این قرن عامل مهمی برای پیوند مردم عشایر بوده‌است. در میان قبایل ترکمانان که در اطرافِ ابدالانِ ترکمان گردآمده بودند، می توان از وجود تصوف اسلامی با ویژگي هترودوکس ذکر کرد. مردم که به زبان ترکی صحبت می‌کردند و از تأثیرِ فرهنِگ شهري ایرانی بسیار دور بودند، بیشتر تحت تأثیر افرادی با القاب اَبدال، بابا و دَدَه قرار گرفته بودند (Ocak,2016:84). این افراد با تعبیر "اِرَن‌های خراسان" شناخته شده بودند. با این حال هنگامی که از ابدالان خراسان سخن به میان می‌آید، تنها کسانی که از خراسان به آناتولی می آمدند مد نظر نبودند بلکه شامل درویش‌هایی نیز می‌شد که متعلق به طریقت‌های تحت تأثیر ملامتیه مانند قلندریه و حیدریه، بودند که در قرن دهم میلادی

در خراسان ظهور کردند و همچنین آن‌هایی که از مناطق مختلف آسیای میانه به آناتولی می‌آمدند (Ocak,2016:85). این شیوخ و دراویش در زاویه‌های که می‌ساختند به مشکلات مادی و معنوی مردم می پرداختند. این زاویه‌ها از سوی دولت حمایت می‌شد. همچنین برای اسکان‌سازی مناطقِ خالیِ تازه فتح شده، دولت به آن‌ها معافیت مالیاتی می داد.

در میان متداول‌ترین گروه‌های درویشی که در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی در آناتولی فعالیت می‌کردند، پیروان فرقه‌های یسویه، حیدریه، وفائیه و قلندریه را می‌بینیم که آن‌ها ریشه در ملامتیه خراسان داشتند و ویژگی‌های قلندری را از خود نشان می‌دادند. با این‌که برخی از آن‌ها همراه با قبایل ترکمان که در برابر تهدید مغول به آناتولی مهاجرت کرده بودند، به این سرزمین آمدند و بیش‌تر در محدودهٔ روستایی فعالیت می‌کردند و برخی دیگر نیز از راه های مختلفی وارد آناتولی شدند ولی شهرها را به عنوان زمینهٔ فعالیت خود انتخاب کردند. با آن که در میان این طریقت‌ها مریدان فراوانی پیرامون فرقهٔ یسویه که به خواجه احمد یسوی در قرن هفتم هجری نسبت داده شده، گرد آمده بودند، ولی گفته می‌شود که این طریقت در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی در فرقه‌های حیدریه و وفائیه منحل شده است. اولین نمایندهٔ شناخته شدهٔ فرقهٔ حیدریه در آناتولی، حاجی مبارک حیدری بود. ورود فرقهٔ وفائیه به آناتولی نیز توسط یک درویش ترکمان به نام دده

غرقین که شیخِ بابا الیاس بود، فراهم شده بود (Ay,2006:460). یسوی‌گرایی در میان این طریقت‌ها از اهمیت ویژه ایی بر خوردار بود. چرا که یسوی‌گرایی نقش مهمی در گردهم آوردن فرهنگ صوفیه و زبان ترکی داشت. احمد یسوی اگرچه با ادبیات فارسی آشنایی داشت، ولی در تبیین احکام تصوف از زبانی ساده استفاده می‌کرد و افکار و عقاید خود را با سبک و قالب‌های شعری مناسب با ادبیات عامیانهٔ ترکی تقریر می‌نمود. بنابرین طریقت یسویه، اولین فرقهٔ بزرگ تأسیس شده توسط صوفي ترک، در ظهور فرقهٔ حیدریه در خراسان در قرن سیزدهم میلادی و فرقهٔ بابائی و بکتاشی در آناتولی در نیمهٔ دوم این قرن، نقش مهمی داشته است (Öztürk,2020:98-100). با اینکه احمد یسوی به آناتولی مهاجرت نکرده بود، همراه با شیّاد حمزه و احمد فقیه که ساکن آناتولی بودند، از پیشگامان شعر عرفاني ترکی در این سرزمین به حساب می‌آیند. زبان فارسی در شهرهای آسیای میانه، جایی که سنت‌های سلجوقی زنده نگه داشته می‌شد، حتی در دوره‌های که ترکی به عنوان زبان نوشتاری رواج پیدا می‌کرد، ترجیح داده می‌شد. با این حال از قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی به بعد زبان فارسی جای خود را به زبان ترکی به عنوان یک زبان نوشتاری واگذار کرد (Özgüdenli,2020:136-137).

فرقه‌های کازرونیه، کبرویه، سهروردیه و رفاعیه سنت اسلامی سنی را در آناتولی نمایندگی می‌کردند. علاوه‌بر فرقه-های که از خارج از آناتولی می‌آمدند و از آن طریق در این سرزمین ریشه می‌دواندند، طریقت‌های محلی مانند مولویه نیز پا به عرصهٔ وجود می‌گذاشتند. به غیر از گروه‌های طریقت، گروه‌های صوفی نیز که در اطراف صوفیان بزرگی که برای مدتی در آناتولی زیسته بودند، گردآمده یا تحت تأثیر آن‌ها رشد کرده؛ وجود داشت. در میان آن‌ها ابن‌عربی و شمس تبریزی اگرچه یک گروه درویشی وابسته به خود تشکیل ندادند، اما از طریق برخی از شاگردان و دوستان و یا در نتیجهٔ حاشیه نویسی بر آثار آن‌ها؛ تأثیر عمیقی بر تصوف آناتولی گذاشته‌اند. می توان گفت که آموزهٔ وحدت وجود ابن عربی تقریباً در تمام طریقت‌های آناتولی تأثیر گذار بوده است (Ay,2006:464). می دانیم که صدرالدین قونوی، شاگرد ابن عربی، به دلیل اینکه برای تدریس بیشتر از زبان فارسی استفاده می‌کرد، در حلقهٔ تدریس وی افرادی از جغرافیای آسیای میانه و ایران حضور داشتند. افرادی چون سعدالدین فرغانی، مؤیدالدین جندی، عبدالرزّاق کاشانی، فخرالدین عراقی و قطب‌الدین شیرازی در دوره‌های مختلف به این حلقهٔ تدریس ملحق می‌شدند. در میان این‌ها به ویژه قطب‌الدین شیرازی فرد برجسته‌ایی بود که فلسفهٔ اشراقی و مکتب تصوف اکبریه در او ادغام شده بود. در حقیقت پیر فلسفهٔ اشراق، شیخ شهاب‌الدین مقتول، نیز برای مدتی در

آناتولی زیسته بود. اندیشه‌های شهاب‌الدین مقتول به جای محافل فلسفی در آناتولی بیشتر در مجالس صوفی خوانده می‌شد. افرادی که در سلسله حلقه‌های تدریس مکتب اکبریه که با ابن عربی آغاز گردید و از طریق صدرالدین قونوی و شاگردان وی ادامه یافت، شرکت می‌کردند بعدها اولین روشنفکران دینی، فکری و علمي دولت عثمانی را تشکیل می‌دادند (Kılıç,2016:12-13).

در آناتولی، دو سلسلۀ مهم بیشتر شهرت یافته اند: مولویه و بکتاشیه. مولویه که دو فرقۀ پوست نشینان و ارشادیه از آن‌ها برخاسته‌اند منسوبند به جلال‌الدین محمد بلخی رومی(متوفی۶۷۲هـ.) و بکتاشیه منسوبند به حاجی بکتاش ولی (متوفی ۶۶۹هـ.). در آداب و عقاید بکتاشیه، هم صبغۀ تشیع هست و هم نوعی گرایش به تأویل و مسامحه. گویی مشایخ این سلسله ظواهر احکام و عبادات را مهم نمی شمرده اند و توجه به باطن را بهانه‌یی کرده بودند برای مسامحه و در عقاید و احکام اسلامی. بکتاشیه در روزگار سلاطین عثمانی قدرت و نفوذ بسیار داشته‌است و ینی‌چری‌های دولت عثمانی هم به آن‌ها منسوب بوده‌اند (زرین کوب،۱۳۹۶: ۸۳-۸۴).

با این حال در دولت عثمانی که از اواخر قرن دهم هجری/ شانزدهم میلادی وارد یک دورۀ رکود شد؛ هنگامی که محافل روشنفکری برای مدتی تصوف ستیزی و مخالفت با شیخ اکبر و پیروان او را آغاز کردند، گروه‌های قاضی‌زاده‌ها و چیوی زاده‌ها که از مریدان ابن تیمیه در عثمانی بودند، به مرور

قدرت گرفتند و موقعیت‌های مهمی را در دستگاه دولت عثمانی به دست آوردند. در حالی که دانشمندان دورهٔ اول دولت عثمانی می دانستند که چگونه می‌توان متکلّمان، فیلسوفان و صوفیان را به سه گروه اصلی مذهبی ترکیب کرد و بیشترین سود را از این اتحاد به دست آورد و هم‌چنین آنها توانستند در سطوح بالا به موضوعات متافیزیکی بپردازند؛ ولی دانشمندان دورهٔ بعد، خود را به مسائل ساده و سطحی محدود کردند (Kılıç,2016:140)

صوفیان که در دولت عثمانی هم علوم شرعی و هم علوم عرفانی را می‌آموختند، در آن زمان تعادل شرع و عرفان را بر قرار ساخته و این دو نهاد را مکمل یکدیگر معرفی کردند. حتی در نیمهٔ اول قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی عالم و متصوف فراوانی بودند که از مدارس علمیّه به طریقت روی آوردند.

موثرترین فرقه در میان طریقت‌های سنی که در قرن شانزدهم میلادی در آناتولی فعالیت می‌کردند، طریقت خلوتیه بود. هم چنین خلوتیه، طریقتی بود که بیش ترین خانقاه را در آناتولی در دورهٔ عثمانی داشت. گسترش این طریقت در آناتولی، بیشتر توسط خلفای سیدیحیی شیروانی (متوفی۸۷۰هـ./۱۴۶۶م.) تحقق یافت (Ceylan,2015:37).

طریقت نقشبندیه که توسط شیخ بهاءالدین نقشبند بنیان نهاده شد، در نتیجهٔ اعزام عبدالله سیماوی (متوفی ۸۹۶هـ./۱۴۹۱م.)، خلیفهٔ عبیدالله احرار، از طرف خود شیخ به آناتولی، گسترش چشمگیری در این سرزمین یافته بود. در طریقت نقشبندیه، ملامتیه که طریقتِ عرفانی مهمِ منطقهٔ خراسان به حساب می‌آمد، با فرهنگ و معارف موجود در مدارس اسلامیِ منطقهٔ بخارا یکی شده و ساختار نوینی به مرحلهٔ ظهور رسید که تأثیرات شگرفی بر تاریخ تصوف و عرفان گذاشت (Tosun,2015:611). فرقهٔ دیگری که در آناتولی فعالیت می کرد، بایرامیه است که توسط حاجی بایرام ولی (۸۳۳هـ./۱۴۳۰م.) تأسیس شده بود. اما طریقت زینیه که شاخه‌ایی از فرقهٔ سهروردیه است، از طریق خلیفهٔ زین‌الدین خوافی (متوفی ۸۳۸هـ./۱۴۳۵م.)، شیخ عبدالله قدسی (متوفی ۸۵۶هـ./۱۴۵۲م.) در آناتولی متداول شده بود. همچنین فرقه های زیادی در آناتولی وجود دارد که از این فرقه‌های نامبرده متولد شده‌اند و بعداً به عنوان یک فرقهٔ مستقل مورد توجه قرار گرفته‌اند.

فصل دوم

شرح حال و آثار مهاجرین و بازتاب آن‌ها در آناتولی

۱/۲. مهاجرین قرن هفتم هجری

بیان این نکته ضروری است که ترتیب نام ها بر اساس تاریخ وفات مهاجرین تنظیم شده است.

۱) بهاءالدین ولد (متوفی ۶۲۸هـ./۱۲۳۱م.)

بهاءولد ملقب به سلطان العلما (۵۴۶-۶۲۸هـ./۱۱۵۱-۱۲۳۱م.)، پدر مولانا جلال‌الدین رومی بود و تحت تعلیمات شیخ نجم الدین کبری، صوفی نامدار قرن ششم، قرار گرفت. استقبال مردم از وی موجب رنجش و ناراحتی بزرگان دولت خوارزمشاه گردید. به‌این سبب بهاءالدین ولد با خانواده‌اش از ماوراءالنهر مهاجرت نموده و پس از اقامت کوتاهی در خراسان و بغداد رهسپار آسیای صغیر شده است. هنگام عبور از خراسان، در نیشابور با شیخ عطار و در بغداد با شیخ شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرد و سرانجام با خاندان و جمعی از مریدان خود به خواهش علاءالدین کیقباد، سلطان سلجوقی روم، در شهر قونیه اقامت گزید. در کتاب *معارف* که از مواعظ و تعلیمات وی تشکیل شده، از حقیقت عرفان و دین سخن به میان آمده است (راوندی،ج۸، ۱۳۷۴: ۴۹۸).

ب) بابا الیاس خراسانی (متوفی ۶۳۷هـ./۱۲۴۰م.)

شیخ ابوالبقا بابا الیاس خراسانی، به احتمال زیاد بعد از حملهٔ مغول با عشایر ترکمن از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده است. دربارهٔ زندگی وی قبل از آمدن به آناتولی اطلاعی در دست نیست. الوان چلبی (متوفی ۷۳۳هـ./۱۳۳۲یا۱۳۳۳م.)، یکی از نوه‌زادگان وی، در کتاب *مناقب‌القدسیه* چنین می نویسد که بابا الیاس خراسانی بعد از آمدن به آناتولی در آماسیه سکنی گزیده و در آنجا زاویه‌ای بنا کرده تا طریقت وفائیه را گسترش بدهد.

طریقت وفائیه در آناتولی به ویژه در میان امرای ترکمن و حتی بین طریقت‌های غیرسنّی دیگر مانند قلندریّه، یسویّه و حیدریّه در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی رواج داشته است (Ocak, 1991: 368). در سال ۶۳۷هـ./۱۲۴۰م. مریدان بابا الیاس و توده‌های ترکمنان به بهانهٔ رهایی از نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی حکومت سلجوقی آناتولی به بابا الیاس پیوسته و قیام کردند. بابا الیاس خود را فرستادهٔ خداوند و مجهز به اختیارات الهی معرفی می کرد. این عصیان در مناطق جنوب شرقی و مرکز آناتولی به سرعت گسترش یافت. سرانجام بابایی ها شکست خوردند و بابا الیاس در آماسیه اعدام شد (اجاق، ۱۳۸۵: ۱۶۸).

عاشق پاشا (۶۷۰-۷۳۳هـ./۱۲۷۱-۱۳۳۲م.)، نویسندهٔ کتاب نامدار تصوفی به نام *غریبنامه*، نوهٔ بابا الیاس می‌باشد. عاشق پاشا

و فرزند او الوان چلبی، شاعر و متصوف، (متوفی ۷۶۰هـ./بعد از ۱۳۵۸م.)، هر دو متولد آناتولی بوده و آثار مهمی از آن‌ها باقی مانده است. این نکته نشان می‌دهد که نوادگان مهاجران نیز در آناتولی مستقر و مشهور بوده اند. همان‌طور که از شرح حال بابا الیاس بر می‌آید مهاجرانی که با نخستین قافله‌ها به آناتولی عزیمت کرده بودند، در دستگاه‌های دولت وظایف مهمی را بر عهده داشته و آثار ارزشمندی را از خود به جا گذاشتند.

پ) امیرجی سلطان (متوفی ۶۳۷هـ./۱۲۴۰م.)

وی یکی از خلفای احمد یسوی بوده که در قرن هفتم هجری از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده است (Köprülü,1976: 47). امیرجی سلطان (با لقب امیر چین عثمان)، در منطقهٔ قره هویوک[۲۳] زندگی کرده و در همان‌جا زاویهٔ بزرگی ساخته است. وی از شیوخ ترکمن بوده که در زمان‌های علاءالدین کیقباد اول (حک ۶۱۶-۶۳۴هـ./۱۲۲۰-۱۲۳۷م.) و غیاث‌الدین کیخسرو دوم (حک ۶۳۴-۶۴۳هـ./۱۲۳۷-۱۲۴۶م.) زندگی کرده است. نام وی شرف الدین اسماعیل بن محمد بوده ولی به عنوان امیر چین سلطان معروف گشته است (Ocak,1978:146-148). وی با بابا الیاس خراسانی و حاجی بکتاش ولی رابطهٔ تنگاتنگی داشته و در عصیان بابائی شرکت داشته است.

[۲۳] واقع در شهر قیصریه

زاویهٔ امیرجی سلطان در ترک‌سازی و اسلام آوردن مردم آناتولی نقش به سزایی داشته‌است. این زاویه اگرچه نقش مهمی در آبادانی آناتولی ایفا کرده بود ولی از آن‌جای که بر سر جاده‌های اصلی واقع نشده، امکان توسعهٔ بیشتری نداشته است.

ت) سید برهان‌الدین حسین محقق ترمذی (متوفی ۶۳۹هـ./۱۲۴۱م.)

وی متعلم سلطان‌العلما بهاالدین ولد و معلم مولانا بود. بنا به گفتهٔ افلاکی در *مناقب‌العارفین* سید برهان‌الدین را در ملک خراسان، ترمذ و بخارا و غیره به نام سیدِ سردان می شناختند (افلاکی؛ ۱۹۸۰: ۵۷-۵۶). او بر خویش فرضِ عین دانسته است که به خاطر فرزند شیخش به روم برود و در خدمت او ملازم باشد. وی مدتی پس از مرگ پدر مولانا، بهاءالدین محمد بلخی، به قونیه عزیمت نمود. پس از نه سال تعلیم در سال ۶۳۷هـ. از قونیه به قیصریه رفته و ساکن آن دیار شده‌است (محمد ثریا، ج۲؛ ۱۳۰۸: ۱۴). کتابی که شامل صحبت‌های صوفیانه وی می شود *معارف* نام دارد. وی مانند دیگر دراویش و عرفای که از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی مهاجرت کردند، در تکامل فکری آناتولی تأثیرگذار بوده‌است. در نتیجهٔ صحبت و وعظهای وی در محافل دینی در قیصریه رشد معنوی و عرفانی انبوه زیادی از مردم آن سرزمین تحقق یافته‌است.

ث) شهاب‌الدین نسوی (متوفی ۶۴۷هـ./۱۲۵۰م.)

شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، منشی و ادیب، از یک خانواده اعیانی بوده و در نزدیکی شهر زیدر زندگی کرده است. این شهر جزء ولایت نسا بود. شهاب‌الدین محمد نسوی اهل تحصیل و تعلیم بوده و فارسی، عربی و مقدمات علوم اسلامی را در سن جوانی فراگرفته بود. وی مدتی به خدمت حاکم نسا مشغول شده بود سپس به مراغه عزیمت کرد. وقتی که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بر آذربایجان مستولی شد، در سال ۶۲۳هـ./۱۲۲۶م. سمَت دیوان کتابت انشاء را به شهاب‌الدین نسوی سپرد (تقوایی، ۱۳۹۰: ۳۴). وی بعد از این تاریخ در همهٔ جنگ‌های جلال‌الدین خوارزمشاه حضور داشت. بعد از شکست جلال‌الدین خوارزمشاه به دست مغولان وی نخست به ماردین سپس به میافارقین(سیلوان)، شهری نزدیک به دیاربکر آناتولی، قرار کرد. کتاب *نفثة المصدور* را در سال ۶۳۹هـ./۱۲۴۱م. در آنجا نوشت. با این که بعضی از مورخین ادعا کردند که این اثر مربوط به مؤلف دیگر به نام نورالدین منشی بوده، پژوهش‌های جدید اثبات کردند که مؤلف این اثر شهاب‌الدین نسوی بوده است (Özaydın, 2006: 577). نسوی با کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی معروف بوده که این کتاب تاریخی از نظر مورخان، کتاب معتبری‌است. نسوی، در این اثر جنگ‌های جلال‌الدین خوارزمشاه با چنگیز و لشکر مغول، و خرابی‌های فراوان و بلاهای بی شماری که به دست مغول و تاتار بر سرزمین و مردم ایران و ممالک مجاور آن

رسانیده، نقل کرده است. نسوی این کتاب را به زبان عربی نوشته، اما در همان زمان توسط مترجم ناشناسی به زبان فارسی ترجمه شده است. به نظر استاد مجتبی مینوی شهاب الدین نسوی، گذشته از این که در نوشتن نثر عربی و فارسی استاد بوده، طبع شعر نیز داشته است (مینوی، ۱۳۸۴: مج). وی آخر عمر خود را در سوریه گذرانده و وظایف دولتی بر عهده داشته است. نسوی در سال ۶۴۷هـ./۱۲۴۹یا۱۲۵۰م. در شهر حلب فوت کرده است.

ج) احمد فقیه (متوفی ۶۵۰هـ./۱۲۵۲م.)

احمد فقیه، بنا بر گفتهٔ احمد افلاکی در مناقب العارفین، مرید سلطان ولد بوده و در نزد او به علم فقه مشغول بوده است. سپس حالتی در او پدید می‌آید و غرق جذبهٔ الهی می گردد. در کوه ها ریاضت می‌کند و به کلی مجذوب می شود (افلاکی،۱۹۸۰: ۳۹-۴۰). به احتمال زیاد از خراسان به قونیه آمده است. با کرامت هایی که از وی ظهور کرده، معروف شده بود (Sertkaya,1989:66). در آناتولی در قرن‌های مختلفی افراد معروف دیگری نیز با این اسم ویا لقب وجود داشته اند که در بعضی منابع خلط شده است.

ج) حاجی‌بکتاش ولی (متوفی ۶۶۹هـ./۱۲۷۰م.)

وی از ارن‌های خراسان می‌باشد. اسم کوچکش محمد بوده و پدر وی، سید ابراهیم ثانی، از طریقهٔ کاظمیّه و مادر وی، خاتم، دختر شیخ احمد از علمای شهر است (Muslu, 2003: 494). حاجی بکتاش تحصیلات خود را در خراسان نزد لقمان پرنده (لقمان خراسانی)، یکی از خلفای احمد یسوی (۵۶۲هـ./۱۱۶۶م.)، گذرانده و سپس با احتمال زیاد با دستور وی برای وظیفهٔ ارشاد به آسیای صغیر مهاجرت کرده و در قرشهر ساکن شده است. وی به عارف پرآوازهٔ آناتولی تبدیل گشته‌است. اسم طریقت بکتاشیّه برگرفته از نام وی می باشد. بکتاشیه فرقه ای از صوفیه بوده و با گذر زمان به حاجی بکتاش ولی نسبت داده شده‌است. احوال وی به مرور با قصه‌ها و افسانه‌ها آمیخته شده‌است. ینی‌چری‌ها، تشکیلات نظامی عثمانی، حاجی بکتاش ولی را پیر خود می‌شمردند. نظر راوندی در مورد طریقت بکتاشیه نشان دهندهٔ روند تاریخی این طریقت است:

"طریقت بکتاشیه که تشکیلات نظامی ینی‌چری به آن‌ها منسوب است، خانقاه و زاویه‌های بزرگی در بلاد عثمانی داشته‌اند. مشایخ این طریقت در نزد عوام الناس، به کرامات منسوب بوده و ظاهراً شبیه فرقهٔ حروفیه بوده اند" (راوندی،ج۸، ۱۳۷۴: ۶۲۵).

در منابع مختلف تاریخ تولد و وفات وی متفاوت ذکر شده است. اما بنا بر کتاب *ولایتنامه*، حاجی بکتاش ولی در سال

۶۰۶هـ./۱۲۰۹م. در نیشابور زاده شده و در سن شست و سه سالگی یعنی در سال ۶۶۹هـ./۱۲۷۰م. در آناتولی فوت کرده است (Çetinkaya, 1999: 346). افلاکی در مناقب العارفین از حاجی بکتاش ولی چنین سخن می گوید:

"حاجی بکتاش خراسانی خلیفهٔ خاصّ بابا رسول بود که در ملک روم ظهور کرده بود. حاجی بکتاش مردی بود عارف دل و روشن درون؛ اما در متابعت نبود. نقیب خود شیخ اسحاق را با مریدی چند به نزد مولانا فرستاد که در چه کاری و چه می طلبی و این چه غوغاست که در عالم افکنده ای؟" (افلاکی، ۱۹۸۰: ۳۸۱). با توجه به سطور فوق افلاکی می‌توان پی برد که حاجی بکتاش ولی پس از آمدن به آناتولی به بابا الیاس خراسانی انتساب نموده و هم‌چنین بنا بر این منبع، او با مولانا جلال‌الدین بلخی در افتاده است.

خضر بن الیاس، مؤلف عثمانی، ملقب به اوزون فردوسی، مناقب حاجی بکتاش ولی را در آخر قرن پانزدهم میلادی به رشته تحریر در آورده است. آثار حاجی بکتاش عبارت‌اند از: *مقالات، مقالات غیبیه و کلمات عینیه، شرح بسمله، کتاب الفوائد، تفسیر سورة فاتحه، شطحیه، اصوص الحقیقه*. مقالات وی که به زبان عربی نگاشته شده مشهورترین اثر وی به حساب می‌آید. محمد خطیب‌اوغلو (متوفی ۸۳۸هـ./۱۴۳۵م.) شاعر ترک منسوب به طریقت مولویه، در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی با

استفاده از ترجمهٔ منثور، مقالات را به شکل منظوم با عنوان *بحر الحقائق* به زبان ترکی سروده است.

این اثر برای درک اعتقادات و افکار صوفیانه و دینی وی منبع معتبری می‌باشد. حاجی بکتاش ولی در این اثر خود پس از حمد و ثنای الهی و نقل مطالبی از شیخ و مرادش، خواجه احمد یسوی، به تبیین آداب، عقاید و مقامات درویشان می پردازد. وی با این که در اثر خویش تمام اعتقادات صوفیانه اش را شرح می دهد، هیچ اشاره‌ای به امامت علی بن ابی طالب(ع) ننموده و اسمی از امامان شیعه نمی‌آورد. حتی در روایاتی که از ایشان نقل کرده است، جمله *کرم الله وجهه* را به دنبال نام وی آورده است که از مصطلحات اهل سنّت است. از مباحث و مواضعی که حاجی بکتاش ولی در کتاب مقالات به آن می‌پردازد، دریافت می شود که وی از مذهب حنفی متابعت کرده که مذهب خواجه احمد یسوی نیز این بوده است (مخبر دزفولی، ۱۳۹۶: ۱۳۸). با گذر زمان، همه بر طبق عقاید خود از حاجی بکتاش ولی کسی دیگری ساخته‌اند و در سیر تطور تاریخی طریقت بکتاشیه و علویان آناتولی از جریانات شیعه و طریقت حروفیه تأثیر پذیرفتند.

حاجی بکتاش ولی نیز چون مولانا با اهل فتوت آناتولی که به عنوان "/خی[۲۴]" نامیده می‌شود، رابطه‌ای تنگاتنگی داشته است. شاعران آناتولی در اشعار خود به حاجی بکتاش ولی توجه

---

[۲۴] Ahî

کرده و معمولاً از وی با احترام سخن گفته اند. نفعی (متوفی۱۰۴۴هـ./۱۶۳۵م.)، شاعر عثمانی، در دیوان فارسی خود در یک رباعی اسم حاجی بکتاش ولی را چنین ذکر می کند (نفعی، ۲۰۱۹: ۶۹):

دل آینهٔ صورت اسرار علی است هم کهنه کلاهِ حاجی بکتاش ولی ست

گه آینه، گه آینه دان می گردد سرمایهٔ مشّاطهٔ حسنِ ازلی ست

نفعی منتسب به طریقت مولویه بوده، اما از این رباعی دریافت می‌شود که وی به حاجی بکتاش ولی نیز ارادت کامل داشته است. آذبی بابا نیز (متوفی ۱۱۶۰هـ./۱۷۴۷م.)، شاعر عثمانی، در دیوان خود شعری به عنوان *سلام‌نامهٔ حضرت پیر ارکان سلطان حاجی بکتاش ولی* سروده است:

ای کان کرم و مروت، ای معدن نور جلی در درگاهت بنده ای حلقه به گوشیم بلی

ای گل فردوس آیا درگاهت گلشن بهشت است؟ که بلبلِ جان در تنم دم به دم وصفت را بیان می کند

السلام ای مالک سرّ ازل، نسل علی السلام ای نور احمد، حاج بکتاش ولی[۲۵]

---

[۲۵] به زبان ترکی:

Ey kerem kân-ı mürüvvet maden-i nur-i celî Dergehinde boynu bağlı bendeyiz dedik belî

Gülşen-i cennet mi âyâ eşiğin Firdevs gülü Dem-be-dem vasfını söyler tende bu cân bülbülü

Es-selâm ey mâlik-i sırr-ı ezel nesl-i Ali Es-selâm ey nur-ı Ahmed Hacı Bektâş Velî

وی در جای دیگر در دیوان خود، شعری با قالب مسدس با عنوان *در مدح ستایش سلطان حاجی بکتاش ولی* می‌سراید (Azbî Baba Divanı,2002:243-245):

کسوتم بر سرم مانند سنبلِ حقّ بهشتی — بنده‌ایم از جان و دل اقرار کردیم بلی

بلبل جان مگر می تواند که تو را وصف نکند — ای دارایی عندلیبان عاشق و ای خاصّ الهی

فخر عالم، نور چشم انبیا، نسل علی — شاه اکرم، قطب اعظم، حاج بکتاش ولی

چه شود بی پروا بگردم از هر جزا عاصیم — تا پناهگاهی چون تو دارم غم نمی خورم

توای مظهر ذات قدیم،لا فتی الاّ می گویم — توای کانِ هدایت، مالک سرّ کرم

فخر عالم، نور چشم انبیا، نسل علی — شاه اکرم، قطب اعظم،حاج بکتاش ولی[۲۶]

هنوز هم در آناتولی تأثیر حاجی بکتاش ولی کاملاً قابل مشاهده است. قدیمی بابا (۱۳۳۶هـ./۱۹۵۷م.)، شاعر ترک در قرن

---

[۲۶] به زبان ترکی:

Benden olduk cân ü dilden emrine dedik belî — Kisvetimdir başıma cennetde Hakkın sünbülü

Andelib âşıkların varı Hüdânın has gülü — Lâg mıdır vasf-ı şerifin etmese cân bülbülü

Şâh-ı ekrem kutb-ı azâm Hacı Bektâş Velî — Fahr-ı âlem nur-ı çeşm-i enbiyâ nesl-i Ali

Bir senin gibi penâhım var iken ben gam yemem — N'ola bî-pervâ gezersem her cezadan âsiyem

Sensin ol kân-ı hidâyet mâlik-ı sırr-ı kerem — Mazhar-ı zat-ı kadîmisin lâ-fetâ illâ direm

Şâh-ı ekrem kutb-ı azâm Hacı Bektâş Velî — Fahr-ı âlem nur-ı çeşm-i enbiyâ nesl-i Ali

چهاردهم هجری/بیستم میلادی، حاجی بکتاش را ستایش کرده و او را پیر خود خوانده است (Kadîmî, 2010: 77):

خیلی وقت است که بادهٔ عشق نوشیده ام بلی — ز مرشدم یاری گرفتم، پیر من حاج بکتاش ولی[۲۷]

قدیمی در دو بیت دیگر نیز حاجی بکتاش را به عنوان پیر خطاب می‌کند (Kadîmî,2010:81):

به قافله‌ای فروختند، در میزان الهی سنجیدند مرا — خیلی گران فروخته‌شدم،علی قافله سالار ما

داخل مجلس چهل تنان شدم و به محمد علی رسیدم — ورد من الله‌ای والله،پیر من حاج بکتاش ولی[۲۸]

قدیمی در جایی دیگر از پیر خود همت طلبیده و او را قبلهٔ اهل حقیقت و هم‌چنین خزانه‌دار اسرار علی (ع) می داند (Kadîmî,2010:128):

با یار در مکتب عشق خواندیم ازلی را — به طفل دل تعلیم دادیم ازلی لم یزلی را

چو بادهٔ عشق نوشیدم از دست پیر مغان — چنین است هر صبح و شام ورد امل دل من

---

[۲۷] به زبان ترکی:

Mürşidimden aldım eli pîrim Hacı Bektâş Velî — Bâde-i aşkı içeli haylî zamân oldu belî

[۲۸] به زبان ترکی:

Pek pahâlıya satıldım katâr başımızdır Ali — Ben bir katâra satıldım ulu mîzânda tartıldım

Allah eyvallahtır virdim pîrim Hacı Bektâş Velî — Kırklar meclisine girdim Muhammed Ali'ye erdim

قبلهٔ اهل حقیقت خازن سرّ علی برس به دادم ای پیر طریقت حاج بکتاش ولی[۲۹]

در بسیاری از دیوان‌های شعرای آناتولی با مدح و ستایش حاجی بکتاش ولی بر می‌خوریم که در این پژوهش آوردن تمام این اشعار امکان‌پذیر نیست. شاعران و ستایشگران برای وی احترام زیادی قائل بودند. این نیز نشان دهندهٔ دوستی و علاقه‌ای مردم آناتولی به حاجی بکتاش ولی می‌باشد.

ح) پیر دده (متوفی ؟)

محمد فؤاد کوپرولو در کتاب *صوفیان نخستین در ادبیات ترک*[۳۰] چند تن از ابدالان روم را بر مبنای سیاحتنامهٔ اولیا چلبی معرفی می‌نماید. پیر دده نیز یکی از آن عارفان نخستین بوده که در قرن هفتم هجری به آناتولی مهاجرت کرده است. وی نیز چون حاجی بکتاش ولی با عنوان خلیفهٔ طریقت یسویه از خراسان به آناتولی آمده و در شهر مرزیفون[۳۱] ساکن شده است (Köprülü,1976:46).

---

[۲۹] به زبان ترکی:

Tıfl-ı dile ta'lîm ettik ezel-i lem-yezelî Mekteb-i aşkta okuduk yâr ile biz ezelî

Subh u şâm budur artık gönlümün vird-i emeli Pîr-i mugânın elinden bâde-i aşk içeli

Yetiş ey pîr-i tarikat Hacı Bektaş-ı Velî Kıble-i ehl-i hakîkat hâzin-i sırr-ı Ali

[۳۰] Mehmed Fuad Köprülü, Türk Edebiyatında İlk Mutasavvıflar

[۳۱] مرزیفون در شمال ترکیه واقع در استان آماسیه می باشد.

خ) آکیازیلی (متوفی ؟)

همان‌طور که از منابع بر می‌آید حاجی بکتاش ولی با قوم و قبیله خویش به آناتولی آمده است. آکیازیلی نیز یکی از عرفا بوده که در این مهاجرت وی را همراهی کرده است. آکیازیلی از خلفای احمد یسوی بوده، در فتح بروسه نقش داشته و بعد از فتح این شهر به بالکان هجرت کرده است (Köprülü,1976: 46).

د) نصرت بابا (متوفی ؟)

وی نیز یکی از ابدالان روم بوده که به عنوان یکی از خلفای طریقت یسویه از خراسان به آناتولی آمده است. او در شهر توقات[۳۲] زندگی می‌کرد. زاویه‌ای که به نام وی ساخته شده به باور مردم جایی شفابخش بوده است (Köprülü,1976: 48). این خلفا نشان دهندهٔ گسترده بودن نفوذ احمد یسوی، معروف به پیر ترکستان، در تمام آناتولی است. نصرت بابا توأم با بقیه خلفای طریقت یسویه برای اشاعهٔ این طریقت به آناتولی هجرت کرده‌اند. اگر این افراد در میان اشراف، اعیان و مردم عادی آناتولی تا این حد مورد استقبال و پذیرش قرار نمی گرفتند، انبوه زیادی از خلفا به آناتولی سرازیر نمی شدند. این جریان مهاجرت نیز به نیاز مردم آناتولی به این افراد در راستای عقیدهٔ دینی و روحیه معنوی اشاره دارد. همچنین این

[۳۲] یکی از شهرهای شمالی ترکیه

امر نشان‌دهندهٔ حوزه نفوذ و گسترش اندیشه عرفانی طریقت یسویه در آناتولی است.

ذ) سعدالدین حمّویه (متوفی ۶۷۱هـ./۱۲۷۳م.)

سعدالین محمد بن مؤید بن عبدالله بن علی حمّویه بحرآبادی جوینی، شیخ طریقت کبرویه، در نزدیکی نیشابور در سال ۵۸۶هـ. ولادت یافته است. سعدالدین حمویه، جایگاه مهمی در تصوف سدهٔ هفتم هجری دارد. وی با تألیف آثار متنوع و پرورش شاگردان متعدد و تأثیرگذار، نقش اساسی در سیر عرفان اسلامی این دوره ایفا کرد (میرباقری فرد، نجفی؛ ۱۳۸۸: ۱۳۴). اطلاع کامل‌تری دربارهٔ سعدالدین حمویه در *رساله مراد المریدین* تألیف خواجه غیاث‌الدین ابوالفتوح، از نوادگان وی، موجود است. سعدالدین بعد از تحصیل علوم دینی در نیشابور به خوارزم رفته و در آنجا نیز به علم اشتغال یافته و به حج رفته است. وی مدت طولانی از عمرش را در سفر صرف کرده و پس از مسافرت‌های بسیار به خوارزم، حجاز، مصر، شام، دمشق، گرجستان و عامل و آناتولی در سال ۶۴۹ هجری به خراسان بازگشته و در بحرآباد جوین در خانقاه خود به ارشاد مریدان پرداخته است. وی مریدانی چون عزیز نسفی و محمد بن احمد، مؤلف مقاصدالسالکین را تربیت کرد. حمویه در مسافرت‌های خود، با مشایخی چون نجم‌الدین کبری (متوفی۶۱۸هـ.)، صدرالدین ابوالحسن محمد حمویه جوینی شامی (متوفی۶۱۷هـ.)،

محیی الدین ابن‌عربی (متوفی۶۳۸هـ.)، صدرالدین محمد قنوی (م۶۷۳هـ.)، شهاب الدین عمر سهروردی (م۶۳۲هـ.)، سیف‌الدین باخرزی و جلال الدین محمد بلخی دیدار و مصاحبت داشته است. (هروی، ۱۳۶۵: ۸۰). این اطلاع نشان می‌دهد که وی با بسیاری از شاعر و عالمانی که در آناتولی نشو و نما کرده، دیدار داشته است.

سعدالدین حمویه در هنگام حملهٔ مغول به شهرهای مختلفی رفته و یکی از این شهرها نیز شهر دیاربکر[۳۳] می‌باشد. بیست و پنج سال از عمر خود را با سیر و سفر پشت سر گذشته است. سعدالدین حمویه اشعار و رباعیات عرفانی نیز دارد. آثار مختلف از وی باقی مانده و بعضی از آن‌ها در کتابخانه سلیمانیه، واقع در استانبول، وجود دارد (Öngören, 2008: 389-391). *المصباح فی التصوف، قلب المنقلب، محبوب المحبین و مطلوب الواصلین* از آثار وی است. در تذکرهٔ *ریاض العارفین* تارخ وفات وی ۶۰۵هـ. ثبت شده (رضاقلی خان،۱۳۸۹: ۹۶-۹۷)، اما این تاریخ نمی تواند صحیح باشد. زیرا منابع نشان می‌دهد که وی با مولانا جلال‌الدین رومی و صدرالدین قونوی ملاقات داشته-است. این دو رباعی از آن وی است:

گر با غم عشق سازگار آید دل بر مرکب آرزو سوار آید دل
گر دل نبود کجا وطن سازد عشق ور عشق نباشد به چه کار آید دل

***

در دل ز فراق خستگی ها دارم در کار ز چرخ بستگی ها دارم
با این هم غم تو نیز پیمان وفا مشکن که جز این شکستگی ها دارم

[۳۳] شهریست در جنوب شرقی ترکیه. در منابع مختلفی با نام "آمد" نیز ذکر شده است.

سید نظام الدین محمود بن حسن حسینی واعظ داعی شیرازی (متوفی۸۷۰هـ.)، مشهور به "شاه داعی"، راجع به شرح رباعیات حمویه رساله ای به نام *جواهر الکنوز* به رشتهٔ تحریر در آورده است. آثار سعدالدین حمّویه، در تاریخ تصوف ایران معروف بوده است و برای درک باطن آراء حمّویه از رباعیّات وی، نیاز به شناخت دقیق از مصطلحات صوفیه است و داعی شیرازی تقریباً بر دقایق مزبور محیط بوده و توانسته است از جهات عدیده بر رباعیّات حمّویه تعلیقاتی فراهم آرد (هروی، ۱۳۶۵: ۸۱). از این رساله دو رباعی حمویه را می‌آوریم:

در جهل، چهل در است از ظلمت نور گر بگشاید، حل شودت کل امور
دوری منمای و نیز نزدیک مشو دور می باش به نزد او نه نزدیک و نه
(همان: ۸۶).

***

ای دوست مرا بگو که حال تو چه شد؟ وآن صورت دوست در خیال تو چه شد؟
از شکل بیرون شدی مثال تو چه شد؟ هجران تو بگذشت، وصال تو چه شد؟
(همان: ۹۲).

ر) مولانا جلال‌الدین بلخی (متوفی ۶۷۲هـ./۱۲۷۳م.)

مولانا، یکی از بزرگترین شعرا و متصوفان قرن هفتم هجری بوده که از خراسان به آناتولی کوچ کرده است. وی در سال ۶۰۴ هـ./۱۲۰۷م. در بلخ دیده به جهان گشوده و در سال ۶۷۲هـ./۱۲۷۳م. در قونیه، شهر مرکزی سیاسی و فرهنگی آن دوره، در گذشت. بدون شک بسیاری از شاعران آناتولی در دیوان های خودشان از مولانا ستایش کرده و بر مثنوی وی نظیره ها

نوشته‌اند. با این‌که وی یکی از تأثیرگزار ترین شعرا و عرفای مهاجر در آناتولی بوده، در این پژوهش از پرداختن به تأثیر مولانا بر شعرای آناتولی خودداری شده است. چرا که این موضوع قبلا توسط محققان مختلف چه ایرانی چه ترکیه‌ای به کرات مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌است.

ز) قانعی طوسی (متوفی بعد از ۶۷۲هـ./۱۲۷۳م.)

ملک‌الشعرا امیر بهاءالدین احمد بن محمود قانعی طوسی، ملقب به قانعی، از شاعران پارسی‌گوی ایرانی در آسیای صغیر و از متقدمان آن گروه در آن سرزمین است. در طوس دیده به جهان گشوده و تا حملهٔ مغول به خراسان در آن دیار به کسب فضائل و سخنوری اشتغال داشت. وی از جمله کسانی است که توانست در گیر و دار هجوم مغولان، جان به سلامت برده و دیرگاهی بعد از خروج از موطن خود به عزت و اقبال زندگانی کند چرا که همهٔ امرا و بزرگان خریدار او و سخنش بودند. قانعی، پس از مشاهدهٔ فرار خوارزمشاه و پراکندگی سپاه وی، در خراسان سامان نیافت و به هندوستان گریخت. اما رای او به اقامت در آن سرزمین قرار نگرفت و از راه دریا به عدن رفت و سپس رهسپار مدینه، مکّه و بغداد شد. در نهایت به آناتولی رو آورد و در شهر قونیه اقامت گزید (مفتاح، ولی؛ ۱۳۷۴: ۷۳-۷۴). قانعی در سن بسیار جوانی وارد آناتولی شده و در درخشان‌ترین دورهٔ سیاسی و مدنی سلطان‌نشین قونیه زندگی

کرده بود. در اواخر عمر طولانی خود شاهد استیلای مغولان بر آناتولی گردید (مفتاح، ولی؛ ۱۳۷۴: ۷۵). وی در سال ۶۱۷هـ./۱۲۲۰م. به دربار سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی وارد شد و ملک الشعرای او شد و نزدیک چهل سال در این مقام باقی بود. در اواخر قرن هفتم درگذشت. قانعی در قصیده‌سرایی مهارت تام داشته و از او جز بعضی اشعار نمانده است. با آن‌که مدت چهل سال شعر می‌گفته و وقایع پادشاهان سلجوقی روم را نظم می‌کرده و کتابی به اسم *سلجوقنامه* در تقلید *شاهنامه* به نظم کشیده بود که شامل ۳۰ مجلد و ۳۰۰ هزار شعر بود و گذشته از آن کتاب *کلیله و دمنه* را هم نظم کرده بود ولی از آن همه چیزی به جز *کلیله و دمنه* به دست نیست (نفیسی، ۱۳۶۳: ۱۶۱). قانعی، حکایات *کلیله و دمنه* را به زبان فارسی به نظم کشیده و به سلطان عزالدین کیکاوس دوم، حکمران دولت سلجوقی، اتحاف کرده است. وی بعد از فوت علاءالدین کیکاویس در دربار غیاث الدین کیخسرو دوم (حک ۶۴۳-۶۶۰هـ./۱۲۴۶-۱۲۶۲م.) و عزالدین کیکاوس دوم نیز بوده و چهل سال در خدمت این سه سلطان به مدح آن‌ها پرداخته است (Köprülü, 1943: 393-394). تنها نسخه‌ای که از کلیله و دمنهٔ قانعی باقی مانده در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود. قانعی، در *مناقب العارفین* به عنوان ملک‌الشعرا و خاقانی عصر معرفی شده است:

"روزی حضرت مولانا علیه السلام و تحیاته در مدرسه نشسته بود. از ناگاه ملک‌الشعرا امیر بهاءالدین قانعی که خاقانی زمان

بود. با جماعت اکابر به زیارت خداوندگار در آمدند. بعد از مقالات بسیار و اجوبه و اسئله بی شمار، قانعی گفت که بنده سنائی را هرگز دوست نمی دارم؛ از آن که مسلمان نبود. فرمود که چه معنی که مسلمان نبود؟ گفت: از برای آن‌که آیات قرآن مجید را در اشعار خود تضمین کرده است و قوافی ساخته؛ مولانا به حدت تمام قانعی را در هم شکسته فرمود که خاموش کن" (افلاکی، ۱۹۸۰: ۲۲۱).

قانعی، لقب ملک‌الشعرائی یافت و آن قدر بزیست تا برای فوت جلال الدین رومی که در سنهٔ ۶۷۲هـ./۱۲۷۳م. اتفاق افتاد، مرثیه سرائید (براون؛ ۱۳۳۹: ۱۵۸). تاریخ وفات وی مشخص نیست اما بنا بر اطلاعاتی که چه افلاکی و چه براون نقل می‌کند باید بعد از تاریخ ۶۷۲ هجری اتفاق افتاده باشد. در میان آثار شعرای آناتولی به قانعی اشاره نشده است.

ژ) آتشباز ولی (متوفی ۶۸۴هـ./۱۲۸۵م.)

وی یکی از شاگردان مولانا بود و در مطبخ کار می‌کرد. نام وی یوسف بن عزالدین بوده ولی با نام آتشباز معروف شده است. در منابع در رابطه با زندگی‌نامهٔ وی اطلاعات متفاوتی نقل شده است. بعضی او را از اهالی لارنده[۳۴] می دانند. او در لارنده با برهان‌الدین محقق ترمذی آشنا شده، توأم با وی به قونیه عزیمت نموده است. اما بیشتر منابع بیان می کنند که

[34] لارنده؛ قرامان کنونی در آناتولی

وی با خانوادهٔ مولانا از بلخ به قونیه آمده است. همچنین در شهر قونیه به نام وی زاویه‌ای موجود است (Konyalı,2007:394-395; Uz,2015:81). هر چند اطلاعات مربوط به وی بسیار اندک است و تا کنون آثاری از وی در منابعی ذکر نشده و طبیعتاً به دست ما نرسیده است، ولی می‌توان استنتاج کرد که وی در آناتولی شخصی مورد احترام بوده که چنین زاویه‌ایی به نام وی بنیان نهاده شده است. چراکه مردم آناتولی به عرفای خراسانی با یک دید معنوی می‌نگریسته و آن‌ها را "*ولی*" می خوانده‌اند. بنابراین در سرزمین آناتولی زاویه و تربت‌های فراوانی به نام "خراسان ارنی[۳۵]" دیده می‌شود. آتشباز ولی نیز یکی از این‌ها می باشد.

س) مؤیدالدین جندی (متوفی ۶۹۱هـ./۱۲۹۱م.)

ابی عبدالله مؤیدالدین بن محمود بن صاعد بن محمد بن محمد بن سلیمان الحاتمی‌الجندی‌الصوفی، معروف است به مؤیدالدین جندی و متخلص به مؤید، وی شاعر و عارف نامور قرن هفتم هجری می باشد. مؤیدالدین جندی، اولین شارح فصوص الحکم ابن‌عربی است. وی یکی از پیروان استوار ابن عربی بوده و در ترکستان در شهر جند نزدیک به فرغانه به دنیا آمده است (Uludağ, 1993: 361). آنچه در تذکره‌های اولیا و فهارس در ترجمهٔ احوال مؤیدالدین آمده بسیار اندک است. اما عبدالرحمن جامی در نفحات الانس به جامع بودن وی در میان علوم ظاهری و باطنی

[۳۵] (Horasan Ereni) ابدال ویا درویش خراسانی

اشاره می‌کند (جامی، ۱۳۳۶: ۵۵۸). بنا به گفتهٔ جندی در کتاب *نفحة الروح و تحفة الفتوح*، چون به سیر و سلوک توجه کرده، پدر و یاران و استادان و خویشان او را از پرداختن به این راه باز می‌داشتند، تا آن‌که به قرآن پناه برده و استخارت کرده و عزم جزم کرده و کابین زن خویش پرداخته و میراث مادر را به پدر باز پس داده و به سیر و سلوک پرداخته است. از راه دریا به حج رفته و سپس به قونیه عزیمت نموده و به خدمت شیخ صدرالدین محمدبن اسحاق بن یوسف قونوی (متوفی ۶۷۳هـ./۱۲۷۴م.) رسیده و ده سال خدمت حضرت وی کرده-است. وی مقامات را در قونیه به طی کرده و بعد از فوت قونوی روانهٔ بغداد شده است. در کتاب *نفحة الروح* اشاراتی دارد که مواقع النجوم ابن‌عربی را در بغداد شرح کرده و بعد از اقامت در بغداد مجدداً به آناتولی رفته و ساکن شهر سینوپ[۳۶] شده و در آن‌جا کتاب نفحة الروح را به زبان فارسی برای یکی از بانوان فارسی دان و متصوف آن‌جا تألیف کرده است (هروی، ۱۳۶۲: ۱۱-۱۳). آثار جندی عبارت‌اند از: *شرح فصوص الحکم*، *شرح مواقع النجوم*، *خلاصة الارشاد و ارشاد الخلاصة*، *اکسیر الکمالات*، *رسالهٔ علوم احدی و معارف احمدی*، *اذواق ختمتین*، *کتاب الاسماء*، *الدرر الغالیات فی شرح الحروف السالیات*، *رسالة فی القضاء و القدر*، *نفحة الروح و تحفة الفتوح*، *نکتة العشق و دیوان*.

---

[۳۶] سینوپ یک شهر بندری واقع در شمال ترکیه می باشد.

نکتة العشق تنها مثنوی منظوم وی به زبان فارسی است. این اثر در دانشگاه قیریق قلعه از طرف قدیر آق بلوط به عنوان پایان نامه ارشد تصحیح شده است. دو نسخه از این مثنوی منظوم در کتابخانه نورعثمانیه ترکیه موجود است. این مثنوی شامل دویست و پنجاه و نه بیت می باشد (Akbulut, 2018: 21). این‌جا برای نمونه یک شعر از این اثر آورده شده تا سبک شعر سرودن جندی نشان داده شود:

فی صفت العشق

هر که در کوی عشق منزل کرد روی جان سوی کعبهٔ دل کرد
راه عشق اختیار مردان است هر که آن ره گرفت مرد آن است
عشق نی جوهر آمد و نی عرض کوست از جمله کاینات غرض
عشق را بیشی و کمی نبوَد عشق را ضعف و محکمی نبوَد
عشق خورشید عالم جان است جوهر عقل و نور ایمان است
عالم از عین عشق یافت قرار فلک از سر عشق یافت مدار
عشق را مادت و صور نبود عشق را آیت و سور نبود
انده عشق سر به سر شاد نیست بندهٔ عشق بودن آزادیست
چون کشانید بیدلان دفتر هر که عاشق تر اوست عاقل تر
آن چه صد سال عقل اندوزد عشق آن را به یک نفس سوزد
باز رفت از وجود سوی عدم عقل در عشق نام ها ده قدم
عشق بحر است عقل یک قطره عشق خورشید و عقل یک ذره
گر به جان عشق را خریداری واقف سر و مستِ دیداری

بنا بر منابع مختلف، شارحان فصوص تحت تأثیر مؤیدالدین جندی بوده و به عنوان اولین شارح فصوص از وی بسیار استفاده کرده اند. علمای ترک، بر کتاب شرح فصوص الحکم تعلیقات و

حاشیه‌ها نوشته‌اند. محمد یازیجی اوغلی (متوفی ۸۵۵هـ./۱۴۵۱م.)، صوفی عثمانی، شرح فصوص جندی را به نام *المنتها* شرح کرده است. هم‌چنین، احمد بی جان، برادر محمد یازیجی اوغلی، این شرح را به نام *کتاب المنتها علی الفصوص* به زبان ترکی برگردانده است.

معلوم نیست که افرادی در میان طلابان جندی ویا پیروان مکتب اکبریه بر اشعار وی نظیره نوشته‌اند یا نه. تأثیر جندی در آناتولی بیشتر در عرفان و سنت شرح دیده می‌شود تا در شعر و ادب.

ش) سعیدالدین فرغانی (متوفی ۶۹۹هـ./۱۳۰۰م.)

ابوعثمان سعیدالدین محمد بن احمد الکاسانی الفرغانی (۶۲۰-۶۹۹هـ./۱۲۲۳-۱۳۰۰م.)، عارف بزرگ قرن هفتم هجری و شارح کتاب *تائیه* ابن فارض، در فرغانه در شهر کاسان دیده به جهان گشود. او پس از مدتی وطن خود را ترک گفته و به سمت شام به راه افتاده است. وی در آن‌جا در مجالس صدرالدین قونوی شرکت کرد و از او آداب ظاهر و باطن علوم شریعت و طریقت آموخت و خود رفته رفته در شمار مشایخ معروف آسیای صغیر درآمد (برزگر؛ ۱۳۸۰: ۴۹۵). او مانند بسیاری دیگر صوفیان قرن هفتم هجری در شهر قونیه سکنی گزیده است. *مشارق الدراری، الزهر فی کشف حقایق نظم الدرر، منتهی المدارک و منتها لُبّی کلّی کاملین و عارفین و سالک، مناهج العباد علی*

المعاد از آثار سعیدالدین فرغانی می باشد. ابوالفضل محمد-افندی (م.۹۸۲هـ./۱۵۷۴م.)، مورخ عثمانی کتاب *مناهج العباد* سعدالدین فرغانی را به زبان ترکی عثمانی ترجمه کرده است. وی این اثر را *قانون العلاج و شفاء الامراض لکل علاج* نامید. (Bursalı Mehmed Tahir, 1342, c.3: 8-9). ملا فناری (متوفی ۸۳۴هـ./۱۴۳۱م.) عالم عثمانی، در شرحی که بر کتاب مفتاح الغیب قونوی نوشته، از توضیحات فرغانی استفاده کرده است. فرغانی، برای داوود قیصری (متوفی۷۵۱هـ./۱۳۶۰م.)، صوفی و مدرس عثمانی، و اسماعیل آنقروی (متوفی ۱۰۴۱هـ./۱۶۳۱م.)، شارح مثنوی مولانا و صوفی عثمانی، نیز الهام بخش بوده است.

سعیدالدین فرغانی، در تاریخ تفکّر اسلامی جایگاهٔ مهمی دارد. در گسترش یافتن اندیشهٔ مکتب اکبریّه با دیگر شاگردان قونوی نقش مهمی را ایفا کرده است. حضور معین الدین سلیمان پروانه (متوفی ۶۷۶هـ./۱۲۷۷م.)، وزیر سلجوقی، در بعضی کلاس های سعیدالدین فرغانی و اهدای *شرح قصیدهٔ تائیه* به وی نشان می دهد که فرغانی با پروانه دوستی صمیمانه‌ای داشت (Kılıç, 1995: 379). فرغانی شرح خود را به زبان فارسی تحریر نمود و بر آن مقدمهٔ نافع مرقوم داشت و به نظر استاد رسانید. قونوی بر آن مقدمه‌ای نوشت. استاد به وی دستور داد که این شرح را به زبان عربی برگرداند تا محققان عرب زبان از آن استفاده نمایند. شرح عربی را *منتهی المدارک* و شرح فارسی را *مشارق الدراری* نام نهاد. فرغانی مقدمه و شرح مشکل‌ترین مباحث را

با بیانی زیبا و لسانی رسا تقریر نموده است (اقبال آشتیانی؛ ۱۳۹۸: ۱۳۰).

ص) شمس‌الدین سمرقندی (متوفی ۷۰۲هـ./۱۳۰۳م.)

دربارهٔ زندگی وی اطلاعات زیادی در دست نیست. ولی از نسبت وی در می‌یابیم که وی در سمرقند به دنیا آمده، در آن‌جا به علوم مختلف پرداخته است. به نظر می‌آید که وی برای تدریس به ماردین[۳۷] آمده است و از کتاب وی به نام *شرح المقدمة البرهانیة* دانسته می‌شود که وی در سال۶۸۶هـ./۱۲۸۷م. در شهر ماردین بوده و این اثر را با اصرار شاگردان خود در این شهر به رشتهٔ تحریر در آورده است.

شمس‌الدین محمد بن‌اشرف الحسینی السمرقندی از بزرگان سمرقند بوده و تألیفات مفیدی را از خود به جا گذاشته است. *آداب السمرقندی در بحث و مناظره*، *قسطاس المیزان در منطق و أشکال التأسیس*، از آن وی است (رنجبر، ۱۳۵۵: ۲۶۷). شمس‌الدین سمرقندی با آثاری در حوضه ریاضی، اخترشناسی، منطق و کلام شناخته شده است. وی در عصر خود به منطق‌گرایی اشتهار یافته بود. کتاب أشکال التأسیس دربارهٔ اصول اقلیدس، رساله‌ای کوچکی بوده ولی در دنیای اسلام بسیار خوانده شده و بر آن حاشیه و شرح نوشته شده است. قاضی‌زادهٔ رومی (متوفی۸۴۴هـ./۱۴۴۰م.)، ریاضی‌دان عثمانی، نیز بر این

[۳۷] شهریست در جنوب شرقی ترکیه.

اثر شرحی نوشته که از این شرح در مدارس عثمانی به عنوان کتاب درسی استفاده شده است (Kutluer, 2009: 475).

ض) سیف فرغانی (متوفی بعد از ۷۰۵هـ./۱۳۰۵م.)

سیف‌الدین محمد فرغانی شاعر و عارف بوده و معاصر مولانا است. ب این که معاصر مولانا بوده اطلاعات زیادی دربارهٔ زندگی سیف فرغانی در دست نیست. وی در فرغانه زاده شد و در دوران جوانی زادگاهٔ خود را ترک کرده ، به تبریز عزیمت نمود. از آن‌جا نیز به دلیل حملهٔ مغول به دیار روم مهاجرت کرده و بقیة عمر خود را در آقسرای گذرانده است. سیف پس از سال ۷۰۵هـ./۱۳۰۵م. در آقسرای دنیا را بدرود گفته است. وی از معاصران سعدی بوده و با وی مکاتبه و مشاعره داشته است (صفا، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۵). از اشعار سیف فرغانی چنین بر می‌آید که وی مدتی در تبریز بوده و در آنجا دچار آفتی گردیده است. اقامت نسبتا طولانی سیف فرغانی در خطّهٔ تبریز برسر راه مهاجرت او از مشرق ایران به آسیای صغیر اتفاق یافته بود و بعید نیست که مکاتبهٔ وی با سعدی و آشنایی او با اشعار همام تبریزی در همین مدت روی داده باشد. سراسر دیوان سیف فرغانی حکایت از صوفی صافی و وارسته ای می کند که دوران ریاضت و مجاهدت را طی کرده و در زمرهٔ مشایخ زمان در آمده باشد. توصیف محمدبن علی کاتب آقسرایی، محرّر دیوان او، که

از وی با عنوان "سید المشایخ و المحققین" یاد کرده، نشان دهندهٔ همین حقیقت است (صفا، ۱۳۶۴: ۱۷-۱۸).

وی هیچگاه قصیده‌ای برای مدح پادشاهان، امیران و وزیران زمان نسرود. تنها یکبار در ستایش سلطان غازان خان مغول (حک: ۶۹۴-۷۰۳هـ.) قصیده‌یی به مناسبت تقویتی که از دین اسلام کرده بود، سرود (صفا، ۱۳۶۴: ۲۰). یکی از وجوه اهمیت سیف فرغانی آن است که او در مطاوی نصایح و مواعظ عالی خود بسیار به انتقاد از اوضاع ناگوار جامعه خاصه روم در عهد خود می پرداخت. دیوان وی از لحاظ ادبی و اجتماعی حائز اهمیت بوده است. در دیوان وی مشکلات و رنج های مردم آناتولی را در اوایل قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی می‌توان دید. عجیب این است که در منابع مربوط به دورهٔ سلاجقهٔ روم، هیچ اطلاعاتی از شرح حال سیف‌الدین فرغانی ندارد. احمد آتش سبب اشاره نشدن به وی را در هیچ یک از منابع را اغتشاش و نابسامانی آناتولی آن دوره می داند. سبب دیگر نیز می تواند مستقر شدن سیف فرغانی در آق‌سرای به جای شهر مرکزی آناتولی یعنی قونیه، باشد. پرهیز از مدح پادشاهان نیز می تواند از اسباب این فراموشی باشد. همه این دلایل ممکن‌است باعث فراموش شدن سیف فرغانی شده باشد (Ateş,1959:415-416).

در دیوان‌های شعرای آناتولی چه در دورهٔ سلاجقه و چه عثمانی اقتباس یا نظیره‌ای از سیف فرغانی دیده نشده‌است. اما در کتاب "*دانشنامهٔ ادب فارسی در آناتولی و بالکان*" از تأثیر

سیف فرغانی بر نفعی (۹۸۰-۱۰۴۴هـ./۱۵۷۰-۱۶۳۵م.)، شاعر و صوفی عثمانی، سخن رانده می‌شود:

"نفعی، در غزل پیرو شاعرانی چون مولوی، عطار نیشابوری، سیف‌الدین محمد فرغانی و اوحدی مراغه‌ای بوده و بسیاری از غزل‌های مشهور آنان را پاسخ گفته است" (دانشنامه، ج۶، ۱۳۸۳: ۸۷۸).

با توجه به این سخن دانشنامه دیوان ترکی و فارسی نفعی کاملا بررسی شد، اما در آن، هیچ اشاره‌ای به سیف فرغانی دیده نمی شود. در دیوان فارسی نفعی، قصایدی در ستایش مولانا وجود دارد. در اشعار دیگر نیز اسامی شعراء بزرگ ایرانی چون فردوسی، عطار، سعدی و حافظ را ذکر کرده و به ویژه بر اشعار انوری، خاقانی و عرفی نظیره سروده است. در هیچ جای دیوان نفعی اسم سیف فرغانی ذکر نشده و یا نظیره‌ای بر اشعار او نوشته نشده است. برای نگارنده روشن نیست که نویسندهٔ دانشنامه برای ارتباط نفعی و فرغانی چه دلیلی داشته و این اطلاعات را از کجا به دست آورده است. پیدا کردن رابطه میان این دو شاعر، سیف فرغانی و نفعی، سخت به نظر نمی‌آید. زیرا هر دو شاعر، صوفی و منتقد سخت بوده و از مدح سلاطین و وزرا اجتناب می ورزیدند. به قول امین ریاحی، سیف فرغانی در دیوان خود از اوضاع زمانه و ارباب قدرت انتقاد می کرد. (ریاحی،۱۳۶۹: ۱۰۹). نفعی نیز از بزرگان عصر خود بسیار نقد می‌کرد. او یکی از قصیده سرایان بسیار معروف عثمانی است که

در هجو دولتمردان، شعرا و عامه مردم کتاب *سهام قضا* را سروده است. نفعی از بزرگان زمانه آن قدر هجو کرد تا کشته‌شد. منابع تاریخی آورده اند که به دلیل هجوی که برای بایرام پاشا (متوفی ۱۰۴۸هـ./-۱۶۳۸م.)، وزیراعظام عثمانی، سروده ، اعدام شده است.

ما در پژوهش خویش به تأثیر نفعی از سیف فرغانی دست نیافتیم. ولی چنانکه اشاره شد در دانشنامهٔ ادبی فارسی در آناتولی و بالکان از چنین تأثیری سخن به میان آمده است. به نظر نگارنده احتمالا این ادعا بر گرفته از مقالهٔ پژوهشگر ترک[۳۸] تحت عنوان "*شاعران فارسی سرای و فارسی نویس ارزرومی*" است. در حالی که در مقالهٔ مذبور نامی از سیف فرغانی برده نشده؛ تنها به تأثیر نفعی از شعرای ایرانی چون فردوسی، عطار، مولانا، سعدی، حافظ و عرفی پرداخته شده که ممکن است نویسندهٔ مدخل نفعی در دانشنامه ادب فارسی نام عرفی و فرغانی را با هم اشتباه گرفته باشد.

ط) حسن بن شرفشاه (متوفی۷۱۵هـ./۱۳۱۵م.)

السید رکن‌الدین حسن بن محمدبن شرفشاه در استرآباد دیده به جهان گشود. وی علم اصول فقه، نحو و فلسفه را آموخت و در سن سی سالگی به مراغه رفت و در آنجا شاگرد ناصرالدین طوسی شد .وی با ذکاوت خویش یکی از دانشجویان برجسته طوسی

---

[۳۸] Prof. Dr. Veyis Değirmençay

شد و زمانی که طوسی در سال ۶۷۲هـ./۱۲۷۳م. از مراغه به بغداد رفت، حسن‌بن شرفشاه را هم با خود برد. در همان‌سال طوسی فوت کرد و به‌این دلیل شاگرد وی به موصل رفت و در مدارس آن‌جا به تدریس فلسفه پرداخت. تاج الدین السبکی (متوفی۷۷۱هـ./۱۳۷۰م.) در کتاب *طبقات الشافعیة الکبری* از تدریس وی در مدرسه شهدیه واقع در شهر ماردین آناتولی یاد می‌کند و این نشان می‌دهد که وی برای آموزش علم به آناتولی آمده است. اینکه وی تا چه مدتی در آن‌جا ساکن بوده، مشخص نیست. مدرس بودن وی در آناتولی باید قبل از سکنی گزیدن وی در موصل باشد. وی عالم جامعی بود و در فلسفه یگانه شهرت بسیار داشت. سلاطین زمان برای حسن بن شرفشاه احترام قایل بوده و به ویژه حکومتداران مغول از وی ستایش کرده اند (Çağrıcı, 1997: 353).

۲/۲. مهاجرین قرن هشتم هجری

۱) سید هارون ولی (متوفی ۷۲۰هـ./۱۳۲۰م.)

سید هارون ولی یکی از دراویش خراسانی بود که برای رواج ترکی در آناتولی تلاش کرده بود. در مقابل استیلای مغول به مردم آناتولی روحیه داده و سیدی‌شهر[۳۹] را در نزدیکی قونیه تأسیس کرده است. بنا بر مناقبنامهٔ سید هارون ولی وی در خراسان سمت امیری را به عهده داشته است (Özcan,1989:16). نوشته اند که هر بار که به آرامگاه جدش می‌رفت، صدای ناآشنا می شنید که به وی می‌گفت:

"به روم برو، در شهر قرامان کوهی به نام کوپه[۴۰] هست. آنجا شهری بساز. مردم آن شهر از صلحا باشد و عقیبت شاکیان آن خیر نباشد" (همان:۲۳).

بعد از این اتفاقات پی در پی، وی امیری را رها کرد و با قافله‌ای چهل نفره از خراسان راه افتاد. ابتدا به قونیه رفته و دو سال در آن‌جا ماند. سپس به دامنهٔ کوه کوپه رفت و یک منطقهٔ مسکونی به نام سیدی‌شهر بنا می ساخت و در آنجا نیز ماندگار شد. وی برای اسکان‌سازی سیدی‌شهر مدرسه، مسجد، زاویه، خانه و حمام بنا کرده است. از آن جایی که این شهر در دورهٔ سلاجقه روم وجود نداشته و رشد آن در اطراف بناهای

---

[۳۹] Seydi Şehir
[۴۰] Küpe Dağı

سید هارون ولی صورت گرفته، می‌توان گفت که بنیان‌گذار این شهر، سید هارون ولی است. از منابع دریافت می‌شود که سید هارون ولی در نزد مردم آناتولی مقام مهمی داشته است. وقتی که مردم اطراف، رشد این شهر را دیدند در آنجا اقامت گزیدند. از اندیشهٔ عرفانی و نسبت وی به طریقه‌ها هیچ اطلاعی در دست نیست (Şahin,2009:58-59).

ب) علاء الدین خوارزمی (متوفی ۷۴۲هـ./۱۳۴۱م.)

شیخ علاء الدین خوارزمی، از خوارزم راهی نواحی حرمین، شام و آسیای صغیر گشته است. تاریخ تولد وی مشخص نیست اما وفاتش در کتاب *جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی* ۷۴۲هـ. قید شده است (پاکتچی،۱۳۹۲: ۴۵۰). بر اساس اطلاعاتی که از نفحات الانس دریافت می‌شود، وی عارفی فاضل بوده و در تصوف مقام بالایی داشته است. در کتاب مذکور از زبان امام یافعی کراماتی در باره وی نقل می‌شود که شیخ دوازده روز به یک وضو نماز می خواند و پانزده سال پهلو بر زمین نمی‌نهاد و چند روز می گذشت که غذا نمی‌خورد. سپس امام یافعی می گوید:

"شیخ علاء الدین گفت که در بعضی از ساحل‌های روم گوشه گرفته بودم. چون باز آمدم آدمی دیدم که در خلوت من نماز می گذارد. بر ریگی که بر در خلوت سرای من بود هیچ اثر پای نبود. تعجب کردم که از کجا در آمده است. بعد از آن بگریست.

در فکر شدم که از برای وی چه آرم که روز عید است. التفات به من کرد و گفت ای فلان فکر مکن که در غیب است آنچه که تو نمی دانی و لیکن اگر نزد تو آب هست پیش آر. برخواستم که ابریق بیاورم. پیش ابریق دو گردهٔ نان دیدم نهاده بزرگ گرم و مغز بادام بسیار. آن را برداشتم و پیش وی بردم. نان را شکست و مغز بادام را پیش من ریخت و گفت بخور. حضور آن طعام را غریب دیدم گفت این را غریب مدار که خدای را بندگان هستند که هر جا که باشند هر چه خواهند دریابند" (جامی، ۱۳۳۶: ۵۸۴).

اینکه وی در کدام تاریخ و از چه سبب وارد آناتولی شده برای نگارنده معلوم نیست. تا آن‌جایی که بررسی شده در منابع ترکی هیچ اطلاعی از وی در دست نمی‌باشد. روایتی که در کتاب *طرائق الحقایق* ذکر شده، برگرفته از نفحات الانس می‌باشد (معصوم علیشاه، ج۲، ۱۳۸۳: ۶۷۲-۶۷۳).

پ) جلدکی (متوفی ۷۴۳ یا ۷۶۲ هـ./ ۱۳۴۳ یا ۱۳۶۰م.)

آیدمیربن علی بن آیدمیر جلدکی، ملقب به عزالدین، کیمیاگر اهل خراسان و منسوب به روستای جلدک که واقع در خراسان نزدیک به شهر طوس بوده، نامدار شده است. جز آنچه خود او در برخی آثارش نوشته، اطلاعی از زندگی وی در دست نیست. وی به گفتهٔ خود، برای درک محضر استادان فن و گردآوری

کتاب‌های رایج در زمینهٔ کیمیا هفده سال به مناطق چون عراق، آناتولی، مغرب، یمن، حجاز و سوریه سفر کرد. در آخر نیز در مصر اقامت گزید و در قاهره جهان را بدرود گفت (Ökten,1993: 550). وی دست کم بیست و پنج کتاب نوشته که برخی از آن‌ها چند جلدی‌اند. جلدکی را آخرین نمایندهٔ معروف گرایش رمزی و باطنی در فن کیمیا دانسته اند. زبان نوشته های جلدکی، هم‌چون دیگر کیمیادانان این گرایش، ابهام آمیز و دشوار است. برخی از آثار وی عبارت اند از *البدرالمنیر فی اسرارالاکسیر*، *الدّرّالمنثور*، *کشف الستور*، *البرهان فی اسرار علم المیزان* است (نادری،۱۳۸۵: ۵۵۲).

سنت علمی دولت عثمانی همان‌طور که حوزه‌های مختلفی را از میراث فرهنگی تمدن اسلامی دنبال کرده، در فن کمیا نیز تا حدی از این میراث بهره‌مند بوده است. در شکل‌گیری سنت کمیا در دولت عثمانی پژوهش‌های علمی جلدکی نقش فعال و به سزایی داشته است. علی چلبی ازنیکی معروف به فاضل علی بیگ (متوفی۱۰۱۷هـ./۱۶۰۹م.)، مشهورترین کمیاگر عثمانی بوده و از جلدکی و زکریای رازی پیروی کرده است (Aydın,2016:109).

ت) قره جه احمد (۷۷۳ یا ۷۹۲هـ./۱۳۷۱ یا ۱۳۹۰م.)

وی هم عصر سلطان اورخان عثمانی (Mehmed Süreyya,c1,1308: 190) و یکی از دراویش ترکمن می‌باشد. وی منسوب به گروه ابدالان روم

بوده که در به اسلام گرویدن مردم آناتولی، نقش مهمی ایفا کرده است. قره جه احمد، اهل خراسان بود. او زندگی مرفه خود را کنار گذاشته و به آناتولی مهاجرت کرده است. مجدی(۹۹۹هـ./۱۵۹۱م.)، ادیب و شاعر عثمانی، در ترجمه ترکی شقایق النعمانیه بیان می‌کند که وی به سبب جذبهٔ الهی موطن اصلی خود را ترک کرده، به روم آمده و در آقحصار[۴۱] سکنی گزیده است (Mecdî Efendi, 1279: 33). اگر تاریخ فتح آقحصار را ۷۱۳هـ./۱۳۱۳م. درنظر بگیریم، تاریخ آمدن وی به آناتولی مشخص می شود (Şahin, 2007: 105). قره جه احمد در بسیاری از فتوحات آناتولی شرکت داشت. بعد از فتوحات، شهرهای آناتولی را گشت و بیماران روحی را معالجه نمود. در استانبول در سمت اسکودار به نام وی زاویه‌ای ساخته شده است. این زاویه بین عثمانی و بیزانس وظیفهٔ منطقهٔ مرزی را به عهده گرفته بود. قره جه احمد در این زاویه مریدان زیادی را تربیت کرد. اما مشخص نیست چرا اسکودار را ترک نموده، به شهر مانیسا بازگشته و تا آخر عمر در آنجا زندگی کرده است. بعد از بررسی منابع می‌توان گفت که وی در میان سال‌های ۷۷۳-۷۹۲هـ./۱۳۷۱-۱۳۹۰م. در آق‌حصار فوت کرد. گفته می‌شود که بعد از وفات او تجربیات طبابت وی را فرزند وی ادامه داده است(Şahin,2007: 107).

[۴۱] آقحصار شهری است در غرب ترکیه واقع در استان مانیسا

ث) پوستین پوش (متوفی بعد از نیمهٔ دوم قرن هشتم)

وی یکی از ارن‌های خراسان می‌باشد. وی از خراسان به بروسه مهاجرت کرد. به خاطر پوشیدن پوست به این اسم نامیده شده است. از طرف سلطان مراد یکم (حک ۷۶۳-۷۹۱هـ./۱۳۶۲-۱۳۸۹م.) در بروسه زاویه‌ای به نام وی بنیان نهاده شده است (Halil Efendi, 2019: 34; Mecdi,1269: 45). وی در عصر سلطان مراد یکم در بروسه فوت کرده است (Mehmed Süreyya, c.2, 1308: 40, Mehmed Paşa,1290: 109). او نیز چون دیگر دراویش خراسانی در فتوحات آناتولی شرکت کرده و در زاویه‌ای که برای وی ساخته شده، به ارشاد مریدان خود پرداخته است. در مورد شرح حال پوستین پوش نیز مانند دیگر ابدالان و دراویش مهاجر اطلاع زیادی دردست نیست.

ج) خواجه دهّانی (متوفی ؟)

او در قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی از پیشروان شعر ترکی در قلمرو آناتولی محسوب می‌شود. با اطلاع از جرأت و شهامت سلطان علاءالدین کیقباد سوم (حک ۶۹۷-۷۰۲هـ./۱۲۹۸-۱۳۰۲م.) برای ملاقات با وی به قونیه رفت. وی در مجالس این سلطان حضور داشته و مشمول الطاف او شده است. اشعاری را که در آن به مدح سلطان علاءالدین کیقباد سوم پرداخته، مورد پسند تمام مجالس قرار می گرفت. از یکی از قصاید دهّانی دریافت می‌شود که وی از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده و او دلتنگ

وطن خود بوده است. او در زمانی که خراسان و آناتولی تحت سیطرهٔ امپراتوری ایلخانی بوده و امنیت راه ها برقرار بوده، برای بازگشت به وطن خویش از سلطان اجازه خواسته است (Köprülü, 1943: 397). خواجه دهّانی، به دستور سلطان علاءالدین کیقباد سوم به زبان فارسی کتاب *سلجوقنامه* را به نظم کشیده است. وی در آناتولی بسیار معروف بود. پژوهش هایی که در قرون بعدی در آناتولی دربارهٔ او صورت گرفته نشان می دهد که او در قرون بعد نیز شناخته بوده است. محمد خطیب اوغلو (متوفی ۸۳۸هـ./۱۴۳۵م.)، در کتاب *بحر الحقائق*، وی را با شاعران بزرگ چون عطار و مولانا ذکر کرده است (بحر الحقائق: ۵۶ب). این ابیات به زبان ترکی نشان دهندهٔ ادامهٔ تأثیر و شهرت دهّانی در آناتولی در قرون بعدی می‌باشد:

جلال الدین مولانای اعظم — که باشد مفخر آن مرد معظم
نظام الدین و سعدی، خواجه عطار — که بحر معنی از الله ستّار
به راه پیروی شان پا نهاده — دهّانی، احمدی و شیخ اوغلی[۴۲]

وی بیشتر به زبان ترکی شعر سروده است. دیوان وی به کوشش ارسن ارسوی و عمران آی[۴۳] به چاپ رسیده است. اشعار وی از لحاظ ادبی حائز اهمیت است. در اشعار وی تأثیر عرفان دیده نمی‌شود. در بیشتر غزل‌های او به عشق زمینی پرداخته شده و

---

[۴۲] به زبان ترکی عثمانی:

جلال الدین مولانای اعظم — که باشد مفخر آن مرد معظم
نظام الدین و سعدی، خواجه عطار — بلاری معنی بحرین قلد ستّار
بلارک تابیدر اغلی در هم — دهّانی احمدی شیخ اغلدر هم

[۴۳] Ümran Ay ve Ersen Ersoy

موضوع غزل‌های وی غیر دینی می‌باشد. وی با سبک رندانه شعر می سرود. به ویژه طبیعت، فصل گل و گیاهان با مجاز و تشبیه‌های مختلف در اشعار او به کار رفته‌است (Ersoy, Ay, 2017: 27). تاریخ وفات وی مشخص نیست اما به نظر پژوهشگران تُرک وی در آخر قرن هشتم هجری زنده بوده است.

چ) عزیزی استرآبادی (متوفی ؟)

عزیزبن اردشیر، در استرآباد به دنیا آمده ولی در آذربایجان زندگی کرده است. بعد از مدتی در بغداد نديمي سلطان احمد جلایر(حک ۷۸۴-۸۱۳هـ.) را به عهده گرفت و ایام جوانی را در بغداد گذرانده‌است. در سال ۷۹۵هـ./۱۳۹۳م. هنگامی که امیر تیمور بغداد را اشغال کرد، او همراه با سلطان احمد جلایر، از بغداد فرار کرده و پس از رهایی از دست تاتارها، به مشهد رفته است. بعد از چند روز اقامت در مشهد همراه با عده‌ای دیگر به دست گروهی از تاتارها افتاد و آنان را نزد میرانشاه بن امیر تیمور بردند. عزیزی استرآبادی که از لطف و تفقد میرانشاه برخوردار شده بود، مدتی نزد وی مانده و پس از این‌که تاتارها کاملاً بغداد را تصرف کردند، عازم دیاربکر شده و از طریق دیاربکر درسال ۷۹۶هـ./۱۳۹۴م. به سیواس[۴۴] رفته است (Öztürk,1990:3-4).

[۴۴]شهریست در مرکزی آناتولی واقع شده‌است.

وی از استقبال و مراحم سلطان قاضی برهان الدین (متوفی ۸۰۰هـ./۱۳۹۸م.)، امیر سلجوقی روم، برخوردار می‌شود و خود را منتسب به وی می‌نماید. وی به درخواست قاضی برهان‌الدین احمد، کتاب *بزم و رزم* را در موضوع تاریخ سیواس نوشت. در واقع، قاضی برهان‌الدین از وی خواست که کتابی دربارهٔ شرح حال و حوادث زمان او تألیف نماید. با این‌که عزیزی استرآبادی، به منظور هنرنمایی و فضل فروشی میل داشت که کتاب خود را به عربی بنویسد، آن امیر فارسی را ترجیح داد. او بعد از کشته شدن ممدوحش، به مصر رفت و در آن‌جا درگذشت. او اشعاری به زبان فارسی داشته و در نظم و نثر فارسی و عربی سرآمد بوده است. کتاب بزم و رزم او معروف به تاریخ قاضی برهان‌الدین سیواسی اگر چه به نثری منشیانه و دشوار نوشته شده، از نظر حوادث آن دوره و شناخت وضع دیار آناتولی ارزش خاصی دارد (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۳۶-۱۳۷). برای قضاوت دربارهٔ شخصیت علمی و ادبی عزیزبن اردشیر هیچ مدرک دیگر غیر از کتاب بزم و رزم در دست نیست. در بزم و رزم ۱۵۴۱ بیت شعر آمده است که ۱۹۶ بیت از آن‌ها، از آن مؤلف است که ۱۳۷ بیت آن عربی و ۵۹ بیت دیگر به فارسی است. بزم و رزم با این‌که تاریخ خصوصی متعلق به قاضی برهان الدین احمد، سلطان، شاعر و عالم سیواس می‌باشد، ولی حاوی اطلاعاتی مهم دربارهٔ آناتولی در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم میلادی است. عزیزبن اردشیر استرآبادی، چنان که از اثر او بر می‌آید، مردی فاضل

و توانا بوده و نثر کتاب و اشعار و قصایدی که خود به تازی و فارسی در خلال عبارات آورده است، قدرت و توانایی وی را در شاعری و نویسندگی آشکار می‌سازد (مفتاح، وهاب ولی،۱۳۷۴: ۱۳۰-۱۳۴). این اثر در سال ۱۹۲۸ میلادی در چاپخانهٔ اوقاف به همت محمد فوأد کوپرولوزاده و با مقدمه‌ای از وی به خط و زبان ترکی عثمانی به طبع رسیده است. این ابیاتی که از اثر بزم و رزم است، تاریخ نگارش آن را نشان می دهد:

بیاراستم خوش یکی بوستان — که چینند گلها از او دوستان
دمادم ریاحین این تازه باغ — معطر کند عاشقان را دماغ
به توفیق دارای فرد و صمد — گذشته ز هجرت سنین هشتصد
به ختم آمد این نامهٔ نامدار — که تا روز محشر بود پایدار

ح) فیضی بلخی (متوفی ؟)

درویش فیضی مولوی در بلخ به دنیا آمده است. بعد از کسب علم در بلخ به طریقت مولویه پیوست. سپس به قونیه مهاجرت کرد (Tuman,c.2,2001:812; Esrar Dede,2018:251). مدتی در مولوی خانهٔ قونیه عزلت گزید. بیشتر با کبار مشایخ بلخ و بخارا دیدار داشت. دربارهٔ شرح حال درویش فیضی اطلاع بیشتری در دست نیست. مشخص می‌شود که وی مانند دیگر دراویش خراسانی با عشق مولانا به آناتولی آمده و گوشه نشینی را انتخاب کرده است. وی در قونیه به امیر علیم چلبی (متوفی ۷۹۸هـ./۱۳۹۶م.) پیوست. به نظر اسرار دده (متوفی۱۲۱۱هـ./۱۷۹۷م.)، شاعر و صوفی عثمانی،

فیضی در شعر فارسی شاعر کامل بوده است. این ابیات پراکنده از آن خود فیضی می‌باشد (Esrar Dede,2018:252-253) :

از فیوضات ازل تا به ابد مهتاجند بندگان در مولا به در مولانا

***

از در بلخ تا به روم گفتهٔ مولوی بوَد گفتهٔ مولوی بوَد شمسِ من و خدای من

***

صوفی صفی دلت طایر اوج فناست در طایرانِ سماء بال فشان از درا
تا پی زار رهت دانهٔ دل بشکند رقص کنان سینه گر د آمده چون آسیا
از سر واوِ وجود تا خطِ میمِ عدم دائرهٔ مرتسم کرده زیرِ کارِ لا

۳/۲. مهاجرین قرن نهم هجری

ا) اخی میرم خلوتی (متوفی ۸۱۲هـ./۱۴۰۹م.)

اسم وی میرم (امره) خلوتی بوده و در شهر هرات به دنیا آمده است. لقب اخی به دلیل مناسبت وی با اخی‌اورن به وی داده شده است. تاریخ تولد وی مشخص نیست. او در هرات و شروان زندگی کرده و در آن‌جا علم آموخته و به عرفان پرداخته است. وی بعد از وفات پیر عمر خلوتی (متوفی ۸۰۰هـ./۱۳۹۷م.) مراد طریقت خلوتیّه شد. میرم بعد از استیلای هرات توسط تیمور آن دیار را ترک نموده، رو به سوی آسیای صغیر کرده و در قرشهر سکنی گزیده است(Vassaf,c.3,2006:137-138) .وی در سال ۸۱۲هـ./۱۴۰۹م. همان‌جا یا در تبریز دنیا را بدرود گفته است. در هر دو شهر نیز قبری به وی نسبت داده شده است (Tatcı, Akdemir,2018:34). مشهورترین شاگردان وی پیر ابی طالب، پیر توکل، عمر ربانی و عزالدین ترکمنی (متوفی ۸۲۸ه./۱۴۲۵م.) هستند.

ب) علی مست ادهمی بخاری (متوفی اوایل قرن نهم هجری)

وی با نام علی مست یا الماس سلطان معروف است. وی اهل بخارا بوده و در زمان ییلدیریم بایزید (حک ۷۹۱-۸۰۵هـ./۱۳۸۹-۱۴۰۲م.) از بخارا به بروسه مهاجرت کرده است. بنا بر تذکره‌ها وی درویشی منسوب به طریقت ادهمیه بوده و در بروسه در محلهٔ عجم رئیس زاویه‌ای ساخته است(Mehmed Süreyya,.

(c.3,1308: 493)وی خلیفهٔ عیسی دده شد. در عهد محمد چلبی (حک ۸۱۶-۸۲۴هـ./۱۴۱۳-۱۴۲۱م.) دنیا را بدرود گفته است و در اطراف زاویه‌ای که خود او ساخته، دفن شده است. در قدیم الایام روزهای شنبه زائران به این تربت می‌آمده و خاک تربت او را به روی خودشان می مالیده‌اند. به عقیدهٔ مردم از خاک تربت شفا و درمان می یافتند. از این تربت امروز تنها قبری باقی مانده است. محمد فخرالدین افندی (متوفی۱۲۷۲هـ./۱۸۵۶م.) در کتاب *گلزار عرفان* از علی مست ادهمی طوری بحث می‌کند که علی مست ادهمی از بزرگان اولیا است: "وی با کرامات اعلی مشهور است. مست میکدهٔ عشق الهی و مخزن اسرار نامتناهی است" (Mehmed Fahreddin Efendi: 105a).

پ) سید علی سلطان (متوفی بعد از ۸۱۵هـ./۱۴۱۲م.)

وی در زمان سلطان اورخان (حک ۷۲۴-۷۶۳هـ./۱۳۲۴-۱۳۶۲م.) از خراسان به آناتولی آمد (Şahin,2009:48). سید علی سلطان یکی از ارن‌های خراسانی به شمار می‌آید که برای شرکت کردن در فتوحات بالکان به آناتولی مهاجرت کرده است. وی در این فتوحات سردار غزیان خراسان بود و با عنوان قزل دلی[۴۵] شهرت یافت. از مناقبنامهٔ سید علی سلطان چنین بر می‌آید که وی در خراسان می‌زیسته است و با یارانش وارد خاک عثمانی می شود. او بعد

[۴۵] Kızıl Deli

از فتوحات بسیار در دیار بالکان سکنی گزید. وی درویشی قلندر مشرب بوده و مخصوصاً شعرای بکتاشی در آناتولی از او با احترام یاد می‌کنند (Antov,2017:62-63).

ت) الوان شیرازی (متوفی ۸۲۹هـ./۱۴۲۶م.)

شیخ الوان در سال ۷۷۹هـ./۱۳۷۷م. در ترکستان ولادت یافت. جد او اهل شیراز بود و بدین سبب به نام الوان شیرازی معروف شده است. در عصر سلطان اورخان به آناتولی مهاجرت کرد. الوان شیرازی یکی از خانواده های مهاجر بوده که با گذر زمان ترک شده اند. وی شاعر بوده و کتاب *گلشن راز* اثر محمود شبستری را به زبان ترکی برگردانده و به سلطان مراد ثانی اتحاف کرده است. صوفیان دیگر در آناتولی مانند ابراهیم تنّوری (متوفی ۸۸۷ش./۱۴۸۲م.)، برای کتاب خود به نام *گلزار معنوی* از ترجمهٔ وی استفاده کرده است (Tuman,c:1,1390: 54, Özkan,1995:67). سهی بیگ (متوفی۹۵۵ش./۱۵۴۸م.) شاعر و مؤلف عثمانی، در تذکرهٔ *هشت بهشت* از اشعار شیخ الوان با افتخار بحث می‌کند و سپس به نظیره های شعرای آناتولی که به بسیاری از غزل های وی پاسخ گفته شده، می پردازد. در قلمرو آناتولی بیشتر نظیره ها بر یک غزل وی سروده شده است اما به نظر سهی بیگ حتی یکی از این اشعار همتای غزل الوان نبوده است (Sehî :Beg,2017:74)

خط عذارش نامه‌جان است محبت‌نامه آخرالزمان است

گر قدت سایه افکند بر خاک سرتاسر آن سرو روان است[٤٦]

ث) خندان (متوفی ۸۳۰هـ./۱۴۲۷م.)

خندان به لقب شاه خندان ژولیده موی مشهور است. مولد وی بخارا بوده و برادر سید عمادالدین نسیمی (متوفی۸۳۷هـ./۱۴۳۳م.) می باشد. بیشتر عمر خود را در سیاحت گذرانده است. وی صوفی مشرب بوده، اما این‌که به کدام طریقت تعلق دارد، مشخص نیست. وی شهرهای چون نیشابور، اصفهان و حجاز را گشت و بعد از زیارت حج به استانبول آمد. با ابدالان و دراویش آناتولی همدم شده و با شعرا آن‌جا مصاحبت داشته است (Tuman,c.1,2001:259, Ahdî,2018:154). بیتی که به منظور پیشنهاد برای نسیمی سروده بسیار معروف است:

بیا این سرّ را به کس فاش مکن خوان خاصّ به عامه آش مکن

نسیمی نیز در مقابل به برادرش شعری سرود که با این بیت شروع می شود (Latîfî,2018:513):

دریای محیط به جوش آمد کون و مکان به خروش آمد

---

[٤٦] به زبان ترکی:

Mahabbat-nâme-i ahir zamandur İzarında hatı mektub-ı candur

Kamu ucdan uca serv-i revandur Boyunun gölgesi düşdügi yirler

در تذکره ها ابیات فارسی و ترکی وی موجود است اما هیچ اطلاعی درباره دیوان وی وجود ندارد. این بیت فارسی از اوست:

بر سر کوی بتان هر دم تماشاییت هست اندرآن کو با رقیبان جنگ و غوغاییت هست

این بیت نیز سروده وی به ترکی است:

سینهٔ ما پر از شعله نار انا الحق است دل بی کینهٔ ما از غیر نقش تو مبراست[۴۷]

ج) جمال‌الدین احمد خوارزمی (متوفی ۸۳۱هـ./۱۴۳۷م.)

امام جماعت عهد محمد سلطان، از نوادگان تیمور، و معلم مدرسهٔ وی در سمرقند بوده که به عثمانی مهاجرت کرده است. وی در سال ۸۳۱هـ. زمانی که خطیب شهر بروسه بود، درگذشت (حیدرزاده،۱۳۷۵: ۷۰-۷۱). وی مانند برهان‌الدین حیدر هروی(متوفی۸۳۰هـ./۱۴۲۷م.)،عالم فاضل قرن نهم هجری، در مدارس دولت عثمانی بوده و به شاگردان بسیاری تدریس کرده است.

ج) امیر سلطان (متوفی ۸۳۳هـ./۱۴۲۹م.)

شیخ شمس‌الدین سید محمدبن علی حسینی بخاری صوفی نامدار، شخصی عالم و فاضل بوده و در آناتولی با لقب امیر سلطان (۷۷۰-۸۳۳هـ./۱۳۶۹-۱۴۲۹م.) اشتهار یافته است. زادگاهٔ وی بخارا است. وی پسر سید علی حسین بخاری، از خاندان پیامبر

---

[۴۷] به زبان عثمانی:
غیر نقشندن مبرادر دل بی کینه مز شعلهٔ نار اناالحقدن طولودر سینه مز

بوده است. وی در هیجده سالگی با صوفیانی چون؛ سید اصول، سید ناصر، سید نعمت الله، علی دده، بابا ذاکر و غیره از بخارا راهي حج شد. مهاجرین فراوانی در این سفر امیر سلطان را همراهی کردند؛ ولی تمامی این افراد چون امیر سلطان در آناتولی تأثیرگذار نبودند. امیر سلطان چند سال در مدینه و بغداد ماند و بعد از وظیفۀ حج به بروسه مهاجرت کرد و تا آخر عمر در همان شهر اقامت گزید. وی در این سال‌ها اثر *مفتاح الغیب*، تألیف شیخ صدرالدین قنوی را خواند و با خط خویش نوشت. ملا فناری(متوفی ۸۳۴ش./۱۴۳۱م.)، عالم عثمانی، بر این استنساخ اجازت نامه ای به رشته تحریر در آورده است (Mecdi,1269:76-77). بنا بر تذکره های عرفانی، وی از جذبۀ الهی برخوردار بوده و بعضی کرامات از وی آشکار شده است. وی مورد لطف پادشاهان عثمانی همچون؛ سلطان ییلدیریم بایزید (۷۹۱-۸۰۵ش./۱۳۸۹-۱۴۰۳م.)، محمد چلبی (۸۱۶-۸۲۴ش./۱۴۱۳-۱۴۲۱م.) و سلطان مراد ثانی (۸۲۴-۸۴۸ و ۸۴۹-۸۵۵ش./۱۴۲۱-۱۴۴۴ و ۱۴۴۶-۱۴۵۱م.) قرار گرفت. وی برای سلطان مراد ثانی شمشیر بسته است. گفته می‌شود که تقلید السیف یعنی مراسم شمشیر بستن سلاطین عثمانی از این روزگار شروع شده است. سلطان ییلدیریم بایزید، به امیر سلطان چون فرزند خویش مهر ورزیده و خوندی فاطمه سلطان خاتون، دختر خود را به نکاح وی در آورده است.

امیر سلطان منسوب به طریقت کبرویه بوده است. در بعضی منابع منسوب بودن وی به طریقت نقشبندیه ویا نوربخشیه که

یکی از شاخه‌های طریقت خلوتیه بوده، ذکر شده ولی اشتباه است (Algül, Azamat,1995:147). وی با مریدان بسیار خود در فتح شهرها به سپاه عثمانی از لحاظ معنوی کمک کرده است. امیر سلطان، خلفای خود را برای گسترش دین اسلام به شهرهای مختلف آناتولی فرستاد. پس از فوت او خواجه حسن قره‌سیلی، مرید وی، شیخ و جانشین وی شده است(Mehmed Süreyya,c.3,1308: 159-160). امیر سلطان، در مجموعهٔ که بعد از آمدن وی به بروسه به نام او بنیان نهاده شده، مدفون است. مجموعهٔ امیر سلطان از عمارت، مسجد، تربت و حمام تشکیل شده است. تربت او میان مردم ترکیه بسیار معروف است. حسین آل‌گل، پژوهشگر ترک، در دائرة المعارف اسلامی ترکیه با تکیه بر سخن سید نعمت الله که مناقبنامهٔ امیر سلطان را نوشته، اظهار می‌کند که امیر سلطان منسوب به مذهب امامیّه بوده است. به عقیدهٔ وی این نکتهٔ مهمی است که امیر سلطان در عین شیعه بودن در محیط سنّی عثمانی بی حد معروف بوده و مورد الطاف پادشاهان قرار می گرفته است. نگارندهٔ این پژوهش بعد از تحقیقات مفصل در این خصوص به این نتیجه رسید که در آن زمان یعنی در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی هنوز مذهب شیعه به شکل سیاسی ظهور نکرده بود و دولت عثمانی نیز آن را به عنوان عنصر تهدید در نظر نمی گرفت. اختلافات مذهبی به طریق سیاسی از قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی به بعد شروع شده است. نکتهٔ دیگری نیز این است که تا قرن دهم هجری دولت عثمانی مشغول عمران آناتولی، پشتبانی از علم و

گسترش دادن مرزها با تفکّر دین اسلام بوده و به مذهب افراد کاری نداشته است.

در منابع در کنار وجه صوفیانه امیر سلطان به ویژگي شاعری او نیز اشاره شده است. وی اشعار فارسی و ترکی داشته، اما تا کنون دیوان شعری وی پیدا نشده است (Uğur,2013:22). در بعضی تذکره ها اشعار وی آمده است. حسین آیوانسرایی (متوفی ۱۲۰۱ش./۱۷۸۷م.)، مؤلف عثمانی، در اثری به نام *وفایات* شعر ترکی امیر سلطان را آورده است. ترجمهٔ فارسی آن (Ayvansarâyî,2017:143):

به توحید آی و از حدّ مگذر	از راه راست منحرف نشو
سیصد و شست چشمه	دریاچهٔ سرآمد نزد ماست
پیر سلطان در این ره چون غلامی است	این زبان است که دردهایت را بیان می کند
"الف" راهٔ درست به سوی خداست	اگر طالب "میم" هستی، "دال" نزد ماست[۴۸]

بعد از تحقیقات بسیار دربارهٔ امیر سلطان، در یک مجموعهٔ شعری در کتابخانهٔ آتاتورک با قصیده ای مواجه شدیم که به نام امیر سلطان نوشته شده بود. این شعر در واقع یک نعت پیامبر(ص) بوده است. تا به حال در هیچ منبعی این نعت نیامده

۴۸

Tevhide gel hadden aşma	Togrı yolından şaşma
Üç yüz altmış altı çeşme	Başdaki göl bizde olur
Pir Sultan bu yolda kuldur	Derdün okıyan bu dildür
Elif Hakk’a togrı yoldur	Mim istersen dal bizde olur

است. این نعت یا از آن امیر سلطان نیست ویا پژوهشگران به دلیل نبود آن در مجموعه‌های شعری دیگر آن را نقل نکرده اند. شعر امیر سلطان چنین است(نسخه خطی ۴۰الف-۴۱الف) :

"در نعت شریف گفتهٔ امیر سلطان"(40-a)

شکر خداوند که در ابتدا زد رقم صنع مر این نکته را
بر ورق گل بنویسد صبا صلی علی سیدنا المصطفی
باز گل و سبزه نمودند روی آب روان گشت بر اطراف جوی
بوی ریاحین چو شنیدی بگوی صلی علی سیدنا المصطفی
گل چو برافروخت ز عارض چراغ بر جگر لاله کشیدند داغ
نالهٔ قمری بگلستان باغ صلی علی سیدنا المصطفی
خواجهٔ والئ خبرالانام احمد مختار علیه السلام
شاد کن آن روح بگو این کلام صلی علی سیدنا المصطفی
زور ازل جامهٔ صورت گشا بهر علی زد رقم انما
ای دل آشفته کجایی بیا صلی علی سیدنا المصطفی
جامه‌دران غنچهٔ خونین کفن در غم و تیمار حسین و حسن
نعره زنان بلبل بی خویشتن صلی علی سیدنا المصطفی
(40-b) آد معصوم شه با وفا نقد بنی آدم آل عبا
خبر بگو از سر و صدق و صفا صلی علی سیدنا المصطفی
باقر و صادق دو شه محترم دام سعادات جهان کرم
از سر اخلاص بگو دم بدم صلی علی سیدنا المصطفی
موسئ کاظم شه عالیجناب شمع هدی خواجهٔ یوم الحساب
از ره تحقیق بگو این جواب صلی علی سیدنا المصطفی
ای که بحج رفتنت آمد هوس روضهٔ سلطان خراسانت بس
در رهش از صدق بر آور نفس صلی علی سیدنا المصطفی

مهر تقی در دل و جان منست　　حب نقی روح روان منست

هر نفس این ورد زبان منست　　صلی علی سیدنا المصطفی

دوش برین طارم نیلوفری　　زهره بصد گونه زبان آوری

گفت بروح حسن و عسکری　　صلی علی سیدنا المصطفی

(41-a) مهدي هادی بدر آید ز غیب　　بشکند این شیشهٔ ناموس ریب

نعره برآور که نه کاریست عیب　　صلی علی سیدنا المصطفی

حسرت و افسوس که عمری مدام　　رفت نشد قصهٔ شاهی تمام

ختم کن این قصه بگو والسلام　　صلی علی سیدنا المصطفی[۴۹]

در این شعر نکتهٔ قابل توجه این بود که در بیتی کلمهٔ حج و خراسان با هم آورده شده اند. همان‌طور که می‌دانیم امیر سلطان اهل خراسان بوده و از راه حج به آناتولی آمده است:

ای که بحج رفتنت آمد هوس　　روضهٔ سلطان **خراسانت** بس

این بیت احتمال تعلق این شعر به امیر سلطان را محکم‌تر می سازد. چراکه از این بیت در می‌یابیم؛ این شعر از سوی کسی که خراسانی باشد، نوشته شده است. دیگر ویژگي این نعت نیز پرداختن به مدح امامان است. البته در بعضی اشعار صوفیان سنی آن زمان نیز می‌توان مدح امامان را دید. شاید

[۴۹] در این شعر، شاعر از اسم پیامبر (ص) شروع می کند و سپس به علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع) می آید و تا به مهدی (ع) می رسد. نام دوازده امام را بعد از پیامبر به ترتیب ذکر می کند. کاتب نسخه، گاهی اوقات کلمات را درست ننوشته و جایی که نیاز به حرف "و" نبوده، این حرف را آورده است. کاتب، در این مصراع "گفت بروح حسن و عسکری" بین حسن و اسکری "و" گذاشته است. در حالی که درست آن حسن اسکری یعنی امام یازدهم است. در جای دیگر نیز مصراع "جامه‌دران غنچهٔ خونین کفن" را به شکل "جامه در آن غنچهٔ خونین کفن" نوشته است. کاتب این مصراع را نیز اشتباه خوانده است: "آد معصوم شه با وفا" در این مصراع طبیعتاً اسم حضرت سجاد (ع) باید بیاد. چون اسم همهٔ امام ها را به ترتیب ذکر کرده است.همچنین کلمه آد در وزن نمی گنجد. حتما در اول این مصراع کلمه دیگر بوده، ولی کاتب نتوانست آن را درست بخواند. ولی در هر صورت این بیت مغشوش است.

در آینده بتوان اشعار دیگری متعلق به وی را در کتابخانه های ترکیه پیدا کرد.

امیر سلطان یکی از صوفیانی است که نظر همه را به خود جلب کرده است. بنابراین مناقبنامه‌های فراوانی در مورد او در آناتولی نوشته شده است. پژوهشگران تا به‌حال هشت مناقب نامه مربوط به وی را ثبت کرده‌اند. البته بعضی از این آثار شامل شرح حال دیگر صوفیان نیز می‌شود. یکی از این مناقب نامه‌ها که با دست یحیی بن بخشی، صوفی و مدرس عثمانی (متوفی تقریبی نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی)، به نام *"مناقب امیر سلطان، مناقب الجواهر"* به رشته تحریر در آمده است (Hüseyin Vassâf,2006: 354). محمود شوقی بن احمد (شوقی افندی)، از علماء تراجم احوال و منسوب به طریقت نوربخشیه بوده، در سال ۹۶۲هـ. کتاب "*مناقب امیر سلطان*" را نوشت (Bursalı Mehmed Tahir,c.3,1342: 82-83). بالدیرزاده محمد افندی (متوفی ۱۰۶۰هـ./۱۶۵۰م.)، شاعر و مؤلف عثمانی، در اثری به نام روضه الاولیا با شروع از ترجمهٔ حال امیر سلطان به شرح حال دیگر عرفا، شعرا و علما تا به زمان خود پرداخته است. شاعر مُدامی نیز (۹۴۷هـ./۱۵۴۰م.) در آغاز دیوانچهٔ خود مناقب نامه‌ای در مورد امیر سلطان، به شکل مثنوی که شامل هفت صد و هشتاد بیت باشد، سروده است. مُدامی به غیر از این مناقب نامه در بقیهٔ اشعاری خود نیز به مدح امیر سلطان پرداخته است

(Bilgin,1993:124-125). این ابیات از دیوانچه مُدامی است که در قسمتی به عنوان "در خطاب عقل بر سبیل تجرید" آمده است:

نحیفم عاجزم خوارم حقیرم ضعیفم ناتوانم یک فقیرم
از شهر کفه هستم یک دردمندم ذلیلم فکر نکن که ارجمندم
درونم پاک و قلبم پر از صفاست دلم صفی و نامم مصطفی است
بدان در جهان مدامی مخلصم در بروسه غلام امیر سلطانم[۵۰]

بسیاری از شعرای آناتولی در اشعار خود، وی را مدح کرده و یا بر او نظیره سروده اند. به جا است که این شعرا و نظیره های آن ها به عنوان نمونه ذکر شود. احمد پاشا، شاعر عثمانی قرن نهم هجری، دربارۀ امیر سلطان قصیده ای سروده و شاعر محمود چلبی با تخلص غُباری به قصیدۀ احمدپاشا پاسخ گفته است (Âşık Çelebi,2018:683):

والیِ ملک ولایت حضرت سلطان امیر شاۀ ایوان کرامت حضرت سلطان امیر
اختر برج حقیقت حضرت سلطان امیر ماۀ گردون شریعت حضرت سلطان امیر
میر ایوان سعادت حضرت سلطان امیر شیر کوهسار شهادت حضرت سلطان امیر

---

۵۰ اصل شعر به زبان ترکی:

Zaîfem nâ-tüvânem bir fakîrem Nahifem âcizem horem hakîrem
Zelîlem sanma ki bir ercümendem Kefe şehrindenem bir derdimendem
Dilüm sâfî vü namum Mustafa'dur Derûnum pâk ü kalbum pür safâ-dur
Burûsa'da Emîr Sultan gulâmı Cihanda mahlasun bil ki Müdâmî

کچه‌جی زاده عزّت ملا (متوفی ۱۲۴۵هـ.)، شاعر عثمانی، در *دیوان بهار افکار* که به مولانا تقدیم کرده، نظیره‌ای به زبان فارسی در وصف امیر سلطان سروده است (Ceylan,Yılmaz,2005:710):

یا امیر الامراء السادات — کارزارم چه شود درآراسات
خرابت قلعات خیرالعمل — دربقا نیست مرا صور سبات
قد تحیّرتُ بی جند العصیان — بندرآ تعبیه کن جیشِ نجات

جشن فصل ارغوان نیز تأثیر امیر سلطان بر مردم آناتولی را نشان می دهد چرا که در دورهٔ عثمانی دراویش و مردم آناتولی از هر طبقه، اوایل بهار از شهرهای مختلف برای جشن ارغوان به بروسه، به تربت امیر سلطان می‌رفته و ذکر و توحید اجرا می کرده اند. این فصل ارغوان که شبیه عید نوروز بوده تا آخر قرن نوزدهم میلادی در آناتولی رایج بوده است (Algül,2005:1334-35). محدود کردن تأثیر امیر سلطان تنها به قرن نهم هجری/ پانزدهم میلادی بسیار دشوار است. زیرا همهٔ این اشعار و مناقبنامه ها نشان می‌دهد که وی تأثیر عمیقی بر روی شعرا و مردم آناتولی گذاشته و این تأثیر بعد از عهد او نیز ادامه یافته است. اهمیت وی در نزد مردم آناتولی امروز نیز پابرجا است.

ح) امیر غیاث‌الدین (متوفی ۸۵۲هـ./۱۴۴۹م.)

ابوالیقین امیر غیاث‌الدین محمدبن حسین‌بن محمد حسینی استرابآدی، از بزرگان طریقت حروفیه می‌باشد. وی در استرآباد در میان سال‌های ۷۹۰ ویا ۷۹۹هـ./۱۳۸۸ یا ۱۳۹۴م. دیده به جهان گشود. امیر غیاث‌الدین به منظور اشاعهٔ افکار طریقت حروفیه در جامعه؛ از تبریز، مرکز طریقت حروفیه، خارج شده و به شهرهای مختلف سفر کرده است. با امیر نورالله، نوهٔ فضل الله حروفی، به بطلیس[۵۱] رفته و در آنجا با بزرگان طریقت حروفیه تبادل نظر کرده است. امیر غیاث الدین در هرات به ظن هم‌دست بودن در سوءقصد علیه شاهرخ میرزا، پسر تیمور، دستگیر شد اما از زندان فرار کرد و به شیراز و سپس به بغداد رفت. کتاب *استوانامه* را که منبع اصلی تاریخ حروفیه است، برای گسترش و زنده نگه داشتن نظرات این طریقت به رشته تحریر در آورده است. محتوای کتاب از زندگی نامه شیخ فضل الله حروفی و خلفای وی تشکیل شده است. یک نسخه از این اثر در کتابخانه ملت ترکیه واقع در استانبول نگهداری می شود (Aksu,1995:130-131). یک نسخهٔ دیگر نیز از این اثر در کتابخانه ملی پاریس موجود می باشد. این ابیات در مقدمهٔ آن اثر آمده است (براون،۱۳۶۵: ۲۳۵):

اینست کتاب استوانامه بنام — اعلام کند بهشت و دوزخ بتمام
هر کس که بخواند این کتاب از سر شوق — داند همه ارواح کجا کرد مقام

[۵۱] شهریست در نزدیکي استان وان و در شرق ترکیه قرار دارد.

بعد از کشته شدن فضل الله حروفی(۷۹۶هـ./۱۳۹۴م.)، خلفای وی به مناطق مختلف فرار کردند و در خراسان، اصفهان، آذربایجان، آناتولی و سوریه برای گسترش طریقت حروفیه کوشیدند. امیر غیاث‌الدین استرآبادی نیز یکی از این خلفا می‌باشد. البته تعداد خلفای حروفیه که به آناتولی مهاجرت کردند، بیشتر از این است. اما این‌جا تنها اسم امیر غیاث الدین ذکر شده است. چرا که در این پژوهش فقط به مهاجران اهل خراسان و ماوراء النهر پرداخته شده است. بنابراین به خاطر اینکه اطلاع دقیقی دربارۀ زادگاه بقیه افراد مهاجر در دست نیست، از ذکر نام آن‌ها خودداری شده است.

خ) سید علاء الدین علی سمرقندی (متوفی ۸۶۰هـ./۱۴۵۶م.)

وی اهل ماوراء النهر بوده و بعد از کسب علم در موطن اصل خود به شهر لارنده[۵۲] مهاجرت کرده است. در آناتولی به تفسیر قرآن پرداخت (Mecdî,1269: 102). او تفسیری بر قرآن کریم مشتمل بر چهار مجلّد تألیف کرده که به سورۀ مجادله ختم شده و ناتمام مانده است. نام این کتاب تفسیر بحرالعلوم می‌باشد. وی فوائد و دقائق مهمی را از تفاسیر برگزیده، درآن گنجانیده و فوائدی نیز از خود با بیانی شیوا بدان افزوده است

[۵۲] شهر قرامان کنونی در آناتولی.

(طباطبائی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶: ۳۳). غیر از تفسیر حاشیه هایی نیز بر کتب نوشته است. وی به تصوف گراییده و جزء صوفیان حنفی بوده است. طریقت سمرقندیه که در آناتولی فعالیت داشته، به وی نسبت داده می شود. بعضی منابع اشاره می‌کند که سمرقندیّه فرقه ای است که از طریقهٔ نقشبندیّه، کبرویّه و یا خلوتیّه منشعب شده است. فعالیت این طریقت در آناتولی به شهرهایی چون قرامان، بروسه و بالیکسیر محدود مانده و بعد از قرن یازدهم هجری از بین رفته است (Öngören,2015: 80). حسام الدین بروسوی (متوفی ۱۰۴۲هـ./۱۶۳۲م.)، شاعر صوفی عثمانی، منسوب به طریقت سمرقندیّه بود. وی در اثر خود به نام *مهمّات المؤمنین* از دو فرقه دیگر این سلسله خبر می‌دهد که یکی از آن‌ها به امیر سلطان می رسد (Kara, 1998: 511).

د) علی عجمی (متوفی ۸۶۰هـ./۱۴۵۶م.)

وی اهل سمرقند می‌باشد. عالمی عابد و زاهد بود. مراتب علمی را در دیار خود گذراند. از شاگردان میر سید شریف جرجانی بوده و پس از اتمام تحصیلات در عصر سلطان مراد ثانی از سمرقند به آناتولی مهاجرت کرده است. او ابتدا به شهر قسطمونی رفته و مورد اکرام اسماعیل بیگ، فرماندار قسطمونی، قرار گرفته است. سپس به شهر ادرنه رفته و در آنجا با سلطان مراد ثانی ملاقات کرده و در عصر سلطان محمد فاتح

با یک امتحان مزیت علمی خود را اثبات کرده است. سپس به بروسه رفته و در سال ۸۶۰هـ. همان‌جا فوت کرده است. در نزدیک تربت امیر سلطان مدفون است (Mehmed Süreyya, c.3,1308: 493). آثار وی از این قرار است: *حواشی شرح المواقف*، *حواشی بر حاشیهٔ میر سید شریف بر شرح شمسیّه* و *حواشی حاشیهٔ شرح المطالع از میر سید شریف* (طباطبائی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶: ۳۶).

ذ) مصنّفک (متوفی ۸۷۰هـ/۱۴۶۵م.)

علاء الدین‌علی بن‌محمد بن‌مسعود بن‌محمود بن‌محمد بن‌عمر شاهرودی بسطامی‌هروی‌رازی‌عمری بکری، اهل بسطام بود و در سال ۸۰۳ هجری نزدیکی شاهرود دیده به جهان گشود. وی یکی از علمای بزرگ قرن نهم هجری بوده و به سبب اشتغال زیادش از سنّ جوانی به تصنیف به مصنفک شهرت یافت. بر اساس اطلاعی که در *تذکره اسلاف* آمده وی برای کسب علم در سال ۸۱۲هـ.، در نه سالگی به هرات فرستاده شد (Faik Reşad,2019: 91-91). وی از اولاد امام فخرالدین رازی، عالم بزرگ قرن ششم هجری بوده و به عمر بن خطاب و ابوبکر صدیق رضی الله عنه منسوب است. بعد از تحصیلات در هرات در سال ۸۴۸ هجری به دولت عثمانی آمد و به عنوان مدرس در مدرسه قونیه به تدریس پرداخت، سپس به استانبول رفت. علوم ادبی را نزد جلال الدین یوسف اوبهی (متوفی۸۲۳هـ.)، یکی از شاگردان علامه تفتازانی، قفه شافعی را نزد امام

عبدالعزیز بن ابهری و فقه حنفی را در محضر امام نصیح‌الدین محمد بن محمد تحصیل نمود. (اینان،۱۳۸۳: ۱۰۳-۱۰۴). وی یکی از علماء مشهور عصر خود شد. در سال ۸۶۷هـ./۱۴۶۳م. با سلطان محمد فاتح در سفر بوسنی شرکت کرد. به خاطر علاقه به تصوف با یکی از خلفای زین‌الدین خوافی بیعت بست و در سال ۸۷۰هـ. در استانبول وفات یافته، در جوار آرامگاه ابا ایوب انصاری دفن شد. همهٔ آثار خود را به مدارس صحن ثمان وقف کرده است. مصنفک به جز شرح و حاشیه و آثار مختلف فارسی و عربی، اشعار فارسی وعربی نیز دارد. محمد ثریا در تذکره *سجلی عثمانی* آثار وی را چنین ذکر کرده است: *ارشاد، مصباح، لباب، مطول، مفتاح، تلویح، کشاف، صدر الشریعه، وقایه*. وی کتاب خود دربارهٔ فقه حنفی به نام *الحدود و الاحکام* را به سلطان محمد فاتح و *تحفهٔ محمودی* را به محمود پاشا تقدیم نمود. به غیر از این آثار کتبی به عنوان *انوار الاحداق، حدائق الایمان، تحفت السلاطین* نیز دارد (Mehmed Süreyya, c.3,1308: 486, Mecdî,1269: 186). در قلمرو عثمانی بر بعضی از آثار وی شرح نوشته شده است. شعبان‌زاده محمدمحتشم افندی (متوفی۱۱۲۰هـ./۱۷۰۸م.)، ادیب دورهٔ عثمانی، تحفهٔ محمودیه را به نام آداب الحکّام (تحفهٔ محمود محتشم) به زبان ترکی عثمانی برگردانده است. پژوهشگران، در دانشکده‌های الهیات و ادبیات به عنوان رساله بر روی آثار مختلف وی کار کرده‌اند. و سنان تاشدلن در رشتهٔ

زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قونیه، برای رسالۀ دکتری خود *شرح مثنوی* مصنّفک را تصحیح کرده است.

ر) معالی (بعد از ۸۷۹هـ./۱۴۷۴م.)

میر سید علی بن مظفر الطوسی، ملقب به معالی، اهل طوس بوده و بسیار سیاحت کرده است. وی از راه تبریز و مراغه به استانبول آمده و در این شهر به خدمت سلطان محمد فاتح رسیده است. اثر خود را با عنوان خنکارنامه، به پادشاه عثمانی، سلطان محمد فاتح تقدیم نمود. نسخۀ از این اثر در موزه توپقاپی‌سرای موجود است (Özgüdenli,2020:425). خنکارنامه کتاب تاریخی به زبان فارسی است که در آن فتوحات و جنگ های فاتح سلطان محمد (۸۴۸-۸۸۶هـ./۱۴۴۴-۱۴۸۱م.) به نظم کشیده شده است. آغاز این مثنوی چنین است (Karatay,1961: 59).

ز فیض خداوند حی قدیم رحیمست و رحمن حکیم و کریم

این اثر را رفعت یالچین بالاتا در دانشگاه استانبول به عنوان پایان‌نامه دکتری تصحیح شده است. به جا است که به عنوان نمونه از شعر معالی چند بیت را از قصیده ای که در ثنای سلطان محمد فاتح سروده شده نقل کنیم: (Balata,1992:6):

اوراد صبح و شام من آخر دعا بود ورد زبان من همه مدح و ثنا بود

تا سر بر آستانش و جانم در آستین با دشمنان شاه مرا ماجرا بود

هر کس به پای بوس سمندش نمیرسد پیراهن ندامت او چون قبا بود

سلطان هفت کشور و دارای مملکت بخشنده تاج باشد و عالی جنا بود

در هند و در خطا و خراسان و مصر و شام سلطان شهنشهی چو محمد کجا بود

در علم و در سخاوت و تدبیر سلطنت ادراک عقل و دانش او هم ورا بود

ز) عبدالرزاق بخشی (متوفی ؟)

وی منشی است که در قرن پانزدهم میلادی در دربار عثمانی در زمان سلطان محمد فاتح و سلطان بایزید ثانی، به سر می برده است. وی اهل سمرقند می‌باشد که از آنجا به آناتولی مهاجرت کرد و از سلاطین زمان یاری خواست. با آنکه او در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی نامه[٥٣] و فرمان[٥٤] هایی را که به زبان ترکی چغتایی و با حروف عربی و ایغوری به ترکان چغتایی ارسال می شده ، نگاشته؛ ولی هیچ اطلاعی درباره وی در منابع عثمانی و چغتایی نیامده است. بنابراین تاریخ تولد و مرگ او معلوم نیست. نام او در آثاری که خود وی استنساخ کرده به شکل شیخزاده عبدالرزاق بخشی آمده است. ولی مصراع اول بیت

[٥٣] Bitig
[٥٤] Yarlıg

عربی که در آخر طویوغ[۵۵] هایی که به حروف ایغوری نگاشته شده تنها نام عبدالرزاق آورده شده است. همچنین تخلص وی در اشعارش به شکل "بخشی، بخشی قول[۵۶] و یا بخشی ترکستانی" است. او به دلیل این که از سمرقند به آناتولی آمده، گاهی ترکستانی نیز تخلص می‌کرده است. عبدالرزاق بخشی که فارسی می دانست و در کنار حروف عربی از حروف ایغوری نیز استفاده می کرد. با تقدیم غزل و قصیده های مختلف به سلاطین هم‌عصر خود، از آن‌ها یاری جسته و انتظار توجه شان را داشته‌است. متونی که از عبدالرزاق بخشی به جا مانده کتب استنساخ شده از طرف او و منظومه های‌اش می‌باشد. عدد منظومه های او بیست می باشد. از این اشعار پنج طویوغ با حروف ایغوری، (سه قصیده و دو غزل) است که در زیر آن با حروف عربی آمده و یک قصیده، هفت غزل، یک قطعه و دو بهاریّه یکی منظوم و دیگری منثور با حروف عربی نگاشته شده است (Sertkaya,1998: 297). *عتبة الحقایق* تألیف ادیب احمد یوقنکی و *محزن الاسرار* تألیف میر حیدر طلبه در میان آثار استنساخ کردهٔ عبدالرزاق بخشی می باشد. وی بر دو غزل علی‌شیر نوایی (متوفی ۹۰۶هـ.) که در دیوان *غرایب الصغار* موجود است، با همان وزن و قفیه دو تا نظیره سروده است

---

[۵۵] Tuyuğ: نوعی شعر ترکی است که بیش تر در حوزهٔ ادبیات آذری دیده می شود و شبیه رباعی می باشد.

[۵۶] Bahşı Kul

(Sertkaya,2004: 58). در ترکیه دربارۀ زندگی و آثار او تحقیقات مختلفی همچون پایان نامه و مقاله فراهم شده است.

ژ) علاء الدین علی بن محمد قوشجی (۸۷۹هـ./۱۴۷۴م.)

علاء الدین علی بن محمد سمرقندی ملقب به قوشجی، متکلم، ادیب، منجم و از فقیهان حنفی در قرن نهم هجری که در انواع علوم بهره‌مند بوده است. وی در سمرقند دیده به جهان گشود. پدر وی محمد از خدام امیر الغ بیگ، پادشاه دولت تیموری، بوده و برای وی باز نگه می‌داشت. به این سبب با نام "قوشچی" مشهور گشته است. علی قوشجی در زادگاه خود تحصیل کرده و از الغ بیگ و قاضی‌زاده رومی (متوفی۸۴۴هـ./۱۴۴۰م.)، ریاضیدان عثمانی، درس آموخته است. بعد از کشته شدن الغ بیگ از سمرقند به تبریز رفته و مورد اکرام سلطان اوزون حسن قرار گرفته است. او با دعوت سلطان محمد فاتح به استانبول آمد. وقتی که به استانبول آمد، وی را به احترام استقبال کردند و در مدرسۀ آیاصوفیه به تدریس پرداخت. وی به ویژه در علم ریاضی و نجوم عالم پرآوازۀ زمان بود. در استانبول شاگردان زیادی را تربیت کرد. ملا لطفی(متوفی۹۰۰هـ./۱۴۹۵م.)،عالم مشهور عثمانی، یکی از شاگردان وی می‌باشد. علی قوشجی دختر خود را به نکاح فرزند قاضی‌زاده رومی درآورد. وی در سال ۸۷۹هـ. در استانبول دنیا را بدرود گفته است (Mecdi,1269:180-182;

(Mehmed Süreyya,c.3,1308: 486-487). بعضی از آثار وی را می‌توان چنین ذکر کرد: از علم حساب *رسالۀ محمدیّه*، از علم هیئت *فتحیه*، *عنقود الزواهر فی نظم*. سید علی‌پاشا (متوفی ۱۲۶۲هـ./۱۸۴۶م.)، ریاضی دان عثمانی، کتاب فتحیه علی قوشجی را که به نام فاتح سلطان‌محمد تألیف کرده بود، ترجمه و ملخص نموده است. این اثر در سال ۱۲۳۹هـ. با بعضی علاوه‌ها به نام *مرآت العالم* طبع شده است. (Bursalı Mehmed Tahir, c.3,1342: 275).

س) علاء الدین علی طوسی (متوفی ۸۸۷هـ/۱۴۸۲م.)

علی طوسی فیلسوف و فقیه حنفی پس از تحصیل در ایران، در عهد سلطان مراد ثانی به دولت عثمانی مهاجرت کرد و تا زمان سلطان محمد فاتح در شمار مشهورترین علمای آن سامان بود. وی مرید شیخ عبدالله بوده و دانش فراوان داشت. ابتدا در شهر بروسه به مدرسی پرداخته و بعد از بنای مدرسۀ ثمانیه در دورۀ سلطان محمد فاتح به استانبول دعوت شده و به تدریس ادامه داده است. سلطان‌محمد فاتح از طوسی و مولانا مصطفی هوجازاده (خواجه زاده)، یکی از مدرسان مدرسۀ ثمانیه خواسته-بود که در قضاوت میان غزالی و ابن‌رشد، رساله‌ای بنویسند. طوسی رساله ای را با عنوان *حاشیه علی التلویح و الذخیرة فی المحاکمه بین الغزالی و ابن‌رشد*، نوشت. پس از نگارش این رساله، فضلای عهد، تألیف هوجازاده را ترجیح دادند. طوسی

رنجید و راه ایران در پیش گرفت (حیدرزاده؛ ۱۳۷۵-۱۳۷۶: ۶۲-۶۳). و بعد از مشاهده احترام بسیار علما در آناتولی، از کار خود پشیمان شد. او در سال ۸۸۷ فوت کرده است. کتاب تهافت *فلاسفه تألیف* وی می‌باشد (Mehmed Süreyya,c.3,1308: 494; Mecdî,1269: 117-120). طوسی در کتاب *تهافت الفلاسفه*، به بیست مسائلی که غزالی در *تهافت* خود آورده، پرداخته و با این اثر خود بسیار معروف گشته است. او کتاب *حاشیۀ علی لوامع الأسرار* را نیز دربارۀ منطق و حکمت نوشته است. عبدالله الهی (متوفی ۸۹۶هـ./۱۴۹۱م.)، عالم و صوفی عثمانی منسوب به طریقۀ نقشبندیه، شاگرد وی بوده و همراه با ملا طوسی به سمرقند رفته است.

ش) عینی (متوفی۸۹۷ یا ۹۰۰هـ./۱۴۹۱یا۱۴۹۴م.)

تخلص وی عینی بود. دربارۀ زندگی وی اطلاعی دقیقی دردست نیست. اما پژوهشگران بنا بر اشعار او موطن اصلی، گرایش و مذهبی وی را حدس زده اند. از دیوان او چنین بر می‌آید که وی در شهر ترمذ ترکستان زاده شده است. در موطن خود کسب علم کرده و سپس به قرامان مهاجرت کرده است. دیوان وی شامل اشعار فارسی، عربی و ترکی می‌شود. وی نه تنها شاعر شاهزاده جم (متوفی۹۰۰هـ./۱۴۹۵م.)، فرزند سلطان محمد فاتح، بلکه همدم و مؤنس وی نیز بود. وی در قرامان به تدریس پرداخته و به یکی از خلیفه‌های حاجی‌بایرام ولی (متوفی ۸۳۳هـ./۱۴۳۰م.)،

بنیانگذار طریقت بایرامیه در آنکارا، پیوسته است (Esendemir,2019: 5-6). به گفتهٔ حسین اونور، پژوهشگر ترک، او شاعری طراز اول نبوده است (Ünver,1991: 273).

ص) خواجه رکن‌الدین محمود بخاری (متوفی ؟)

وی اهل بخارا و یکی از خلفای بهاءالدین محمد نقشبند (متوفی ۷۹۱هـ.) بوده که از بخارا به آماسیه مهاجرت کرده است. تاریخ تولد و وفات وی مشخص نیست. اما در سال ۸۰۷هـ./۱۴۰۴م. در شهر آماسیه از طرف بدرالدین محمود چلبی (متوفی ۹۱۴هـ./۱۵۰۸م.)، قاضی مشهور آماسیه، به نام محمود بخاری زاویه‌ای ساخته شده و بخاری شیخ آن زاویه شده است. این زاویه به نام تکیه محمود چلبی معروف است. در منابع از این زاویه به عنوان اولین زاویه‌ای مربوط به طریقت نقشبندیّه در آناتولی یاد می‌شود. در زمان سلطان بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸هـ./۱۴۸۱-۱۵۱۲م.) در این زاویه دراویش طریقت خلوتیه به بست نشستند و با ذکر ختم خواجگان اصول طریقت خلوتیه را اجرا کردند (Özköse,2018: 104-105; Kılıç,2016: 30). همان‌طور که در فصل اول رساله ذکر شده، طریقت نقشبندیه بعد از خلوتیه یکی از گسترده‌ترین طریقتهاست که در آناتولی فعالیت داشته است.

ض) خروس دده (متوفی ؟)

اطلاع ما در مورد زندگی‌نامه خروس دده بسیار محدود است. او از پیران معروف خراسانی به شمار می‌آید. او یکی از خلفای احمد یسوی بوده که برای ترویج اسلام و گسترش ترکی از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده است. او در محلهٔ اون کاپانی[۵۷] مدفون است. در فتح استانبول شرکت داشته و به خاطر این‌که در این فتح بانگ خروس می‌زده به این لقب معروف شده است (Vassaf,c.1,2006: 483; Köprülü,1976: 47).

ط) سید ناصرالدین بخاری (متوفی ؟)

وی اهل بخارا می‌باشد. با امیر سلطان از بخارا به بروسه آمده و جزو بزرگان اولیاست.وی بعد از وفات در کنار امیر سلطان دفن شده است (Mehmed Süreyya,c.4,1308:533-534). در بروسه زاویه ای دارد و تربت مقدس وی توسط عشاق و عرفا زیارت می شود. بر اساس کتب تذکره و تراجم، وی اثری به نام *سعادت نامه* دارد (Vassaf,c.1,2006:354).

مهاجرانی که از بخارا با امیر سلطان به بروسه آمدند بسیار هستند. در بعضی منابع تعداد این عرفا به چهل حتی به صد نیز می‌رسد. اگر این اطلاع اغراق نباشد ممکن است امیر سلطان با قافله بزرگی مهاجرت کرده‌باشد. در میان این اشخاص،

---

[۵۷] (Unkapanı)نام یکی از محله‌های استانبول می باشد.

شعرا نیز حضور داشته اند. بسیاری از مهاجران بخارایی گرایشی به تصوف داشته‌اند که در بخش امیر سلطان اسامی بعضی از آن‌ها ذکر شده‌است. دربارهٔ شرح حال همهٔ این عرفا اطلاعی در دست نیست. بنابراین در مورد تأثیرگذاری این افراد نمی توان سخنی گفت.

۴/۲. مهاجرین قرن دهم هجری

ا) امیر بخاری (متوفی ۹۲۲هـ./۱۵۱۶م.)

به دلیل این‌که در فصل سوم شرح حال، آثار و تأثیر وی در آناتولی مفصل تر مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ در اینجا فقط به ذکر نام ایشان اکتفا می‌کنیم.

ب) عبدالعلی بن محمد بیرجندی (متوفی ۹۳۴هـ./۱۵۲۸م.)

نظام الدین عبدالعلی بن محمد حسین برجندی، در بیرجند به دنیا آمده و در آخر عمرش به استانبول مهاجرت کرده است. وی از دانشمندان علمای ریاضی، در قرن دهم هجری است که به ریاضی قدیم خدمت کرده و بر اغلب کتب ریاضی شرح نوشته است. وی از اساتید معروف علم نجوم و جغرافی نیز می‌باشد (نقوی، ۱۳۷۲: ۲۱۲). او شاگرد شیخ‌الاسلام سیف‌الدین احمد تفتازانی (متوفی ۹۱۶هـ.)، فقیه شافعی و از نوادگان تفتازانی (متوفی ۷۹۲هـ.)، می‌باشد. وقتی که استاد وی با دستور شاه اسماعیل صفوی (حک ۹۰۷-۹۳۰هـ.) همراه با علمای حنفی دیگر کشته شدند، او از ترس جان به استانبول فرار کرده است. آثار مختلفی از وی در کتابخانه‌های استانبول موجود است که اسامی آن‌ها را ذکر خواهیم کرد: *حاشیه بر شرح الملخص در هیأت چغمینی*، *شرح بیست باب در اسطرلاب*، *رساله در معرفت تقویم*، *شرح رسالهٔ*

الشمسیه، *تحفهٔ سلیمی* و غیره می‌باشد. در دائرة المعارف اسلامی ترکیه اشاره می‌شود که وی بعد از استانبول به شهر طرابزون نیز رفته و در آنجا اثری به نام *تحفهٔ سلیمی* را به شاهزاده سلیم (سلطان سلیم اول) تقدیم نموده است. بنا بر این اثر، وی با شاهزاده مصاحبت داشته است (Aydın, Aydın;1992: 186-187). همان‌طور که معلوم است سلطان یاووز سلیم قبل از اینکه بر تخت بنشیند در میان سال‌های ۸۹۲-۹۱۶هـ./۱۴۸۷-۱۵۱۰م. در طرابزون بوده، ممکن‌است بیرجندی نیز همان‌زمان آنجا باشد. اما مشخص نیست که وی بعد از این تاریخ در کجا به سر می برده است.

پ) احمد سمرقندی (متوفی ۹۳۰ یا ۹۸۱هـ./۱۵۲۴ یا ۱۵۷۳م.)

وی در سمرقند به دنیا آمد. در مورد منسوب بودن وی به طریقت روایات مختلفی وجود دارد. وی در دوران جوانی به طریقت نوربخشیه پیوسته است اما بعضی منابع او را منسوب به طریقت کبرویه-نوربخشیه، بعضی نیز منسوب به طریقت خلوتیه می دانند. او پس از مدتی رهسپار ارزنجان شد و مرید پیر محمد ارزنجانی[۵۸] (متوفی ۸۷۹هـ./۱۴۷۴م.) گردید. اما قبل از تکمیل طریقت، شیخ او وفات یافت. او به منظور تکمیل طریقت

[۵۸] وی از اولین شیوخ طریقت خلوتیه است که در آناتولی در شهر ارزنجان فعالیت می کرد. وی به شروان رفته و به شیخ یحیي شروانی انتساب کرده است. سپس به ارزنجان بازگشت تا این طریقه را در آناتولی گسترش بدهد.

پیش علاءالدین عشاقی، خلیفه شیخ خود، به شهر عشاق[۵۹] رفت. در این شهر سیر و سلوک خود را نزد شیخ علاءالدین عشّاقی[۶۰] تکمیل کرده و بعد از وفات علاءالدین عشاقی به پست نشست (Kılıç,2016: 15-16). احمد سمرقندی قبل از فوت در شهر عشاق، به حسام‌الدین عشاقی خلافت داده است. تاریخ وفات او مشخص نیست و در عشاق در دهکدهٔ کاباک لار[۶۱] مدفون است.

ت) احمد الهی (متوفی ۹۳۶هـ./۱۵۳۰م.)

وی اهل بخارا و هم‌عصر امیر بخاری و احمد بخاری بود. این سه متصوف بخارایی به دلیل این‌که شباهت‌های زیادی با یکدیگر داشتند، با هم اشتباه گرفته شده‌اند. احمدالهی یکی از شیوخ طریقت نقشبندیه بوده و در عصر سلطان محمد فاتح به بروسه مهاجرت کرده است. از تألیفات وی مشخص می شود که عربی، فارسی و ترکی را مانند دیگر عرفا و شعرای آن زمان به خوبی می‌دانسته است. در دیوان وی اشعار فارسی و ترکی موجود می‌باشد. وی در اشعار خود از تخلص الهی استفاده می‌کرد. این باعث شد که آثار وی را به عبدالله الهی نسبت دهند چرا که هر دو به طریقت نقشبندیه تعلق داشته و ملامی مشرب بوده‌اند. احمدالهی تألیفات بسیاری دارد. وی با درخواست سلطان محمد

---

[۵۹] شهریست واقع در غرب ترکیه.
[۶۰] وی منسوب به طریقت خلوتیه بود و در شهر عشاق این طریقت را گسترش می داد.
[۶۱] Kabaklar Köyü

فاتح بر *مفتاح الغیب* تألیف صدرالدین قنوی شرحی به زبان فارسی نوشت. سلطان محمد فاتح برای ملا الهی احترام بسیار قائل بوده و وقتی که ملا الهی در مسجد آیاصوفیه در مورد وحدت وجود و اندیشهٔ عرفانی خود صحبت می‌کرد، سلطان محمد فاتح نیز در آنجا حضور داشته است (Tek,2006: 286). *شقائق الحقایق* نیز شرحی است که وی آن را به زبان فارسی بر اثر *گلشن راز* شبستری نوشته است. دیوان وی نیز به وسیلهٔ اسماعیل حکمت ارتایلان منتشر شده است. دفتردار درویش افندی برای وی زاویه-ای ساخته و او در بروسه در آرامگاه یُغورتلی بابا[۶۲] مدفون است (Mehmed Süreyya,c.1,1308: 192-193; Tuman,c.1,1390: 55). این غزل فارسی از دیوان احمد الهی است (Ertaylan,1961: 98):

ما جان بتمنّای تو دادیم همیشه — در محنت غمهای تو شادیم همیشه
مانندهٔ نرگس که بگل دیده گشاید — بر طلعت تو دیده گشادیم همیشه
سرگشته و فریاد کنان بی سر و سامان — در راه هوای تو چو بادیم همیشه
چون قطرهٔ باران که فتد بر گلستان — ما بر گِل کوی تو فتادیم همیشه
ما قبله سر کوی تو رآنیم ازان روی — رخ بر سر کوی تو نهادیم همیشه
ما را بجز از فقر و فنا نیست مرادی — زین واقعه ما اهل مرادیم همیشه
با نفس زنم تیغ به توفیق الهی — ما جامه این نوع جهادیم همیشه

احمد الهی مریدان بسیاری را ارشاد کرده است. فردوسی رومی (اوزون فردوسی، شاعر و مؤلف عثمانی، متوفی پس از ۹۱۴هـ.)

---

[۶۲] Yoğurtlu Baba Mezarlığı

نیز مرید وی بود. بعد از احمد الهی شیخ محمد افندی، پسر وی، جانشین او شد. این خانواده به عنوان الهی زاده ها معروف اند (Tosun,2007: 283).

ث) عصام الدین الإسفراینی (متوفی ۹۴۵هـ./۱۵۳۸م.)

وی عالمی است که بر زبان عربی مسلط بوده و شروحی که بر آثار علم کلام و منطق نوشته در خراسان و ماوراء النهر معروف شده است. وی در سال ۸۷۳هـ./۱٤٦۸م. در اسفراین، شهری نزدیک به نیشابور، به دنیا آمد. پدر وی قاضي اسفراین بود. بعد از تحصیلات ابتدایی زبان عربی، ادبیات و بلاغت را از عبدالرحمن جامی یاد گرفته و به واسطۀ جامی به شیخ عبیدالله احرار منسوب است. إسفراینی در خراسان و ماوراء النهر کلاس-های زبان عربی، منطق، فلسفه و کلام را تدریس کرده و به اوج شهرت خود رسیده است. حتی برای درس دادن در مدرسه سلطانیه به هرات نیز رفته است؛ ولی با فتوای قاضی ابوالمعالی الهروی از هرات تبعید شد. چرا که قاضی کلاس های علم منطق و فلسفه را جائز نمی دانست. در بعضی منابع ذکر شده که وی از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده و تا آخر عمر خود در آنجا زندگی کرده است. منابع دیگر چنین اشاره می‌کند که وی در سمرقند دنیا را بدرود گفته است. عصام الدین إسفراینی، اثر خود را به نام *حاشیه علی جزء عم من تفسیر البیضاوی* به سلطان

سلیمان قانونی اتحاف کرده است. این اطلاع نیز احتمال آمدن وی به آناتولی را قوی‌تر می سازد. ولی ممکن است این اثر در سفر ایران به وی تقدیم شده باشد (Durmuş,2000: 516-517). دو نسخه خطی آن در الرباط (پایتخت مراکش) و در تهران در کتابخانه نسخه های خطی مدرسه سپه سالار ثبت شده است. *رسالۀ فی علم المجاز*، از طرف عبدالباقی بن محمدالعارف شرح شده و احمد المولوی نیز به فارسی ترجمه شده است. مشهورترین اثر وی *الأطول* است.

ج) میر علیم بخاری (متوفی ۹۵۰هـ./۱۵۴۳م.)

در بخارا و سمرقند درس خوانده و در عصر سلطان سلیمان قانونی به خاک عثمانی گام نهاد. وی مدتی را در مصر گذراند و در آنجا روزانه سی آقچه برای او تعیین شد. وی سپس به استانبول رفت (بابائی، ۱۳۹۵: ۱۰۰). در *سجلی عثمانی* رفتن وی به مصر چنین بیان می‌شود: به وی وظیفه‌ای داده و یک مدت در مصر زندگی کرده است. سپس به استانبول باز گشته و در سال ۹۵۰هـ./۱۵۴۴م. همان‌جا فوت کرده است (Mehmed Süreyya,c.4, 1308: 529). در علوم عقلی، شرعی و همچنین در علم حدیث و تفسیر فاضل مهمی بود. وی شرحی بر *فوائد الغیاثیه فی علم البلاغه* تألیف علامه عضدالدین نوشته است (Mecdi, 1269: 510).

ج) بابا حیدر سمرقندی (متوفی ۹۵۷هـ./۱۵۵۰م.)

وی اهل سمرقند بوده و در دوران جوانی به مصاحبت و خدمت خواجه عبیدالله احرار(متوفی۸۹۵هـ.) رسیده است. او بعد از وفات خواجه به حجاز رفته و چند سال در مکۀ مکرمه مجاورت کرده است (Mecdî,1269: 435). سرانجام به استانبول آمده و همان‌جا ماندگار شده است (Tosun,2007: 270). باباحیدر در مسجد و زاویه‌ای که سلطان سلیمان قانونی (حک ۹۲۶-۹۷۴هـ./۱۵۲۰-۱۵۶۶م.) در محلۀ أیوب ساخته بود، به تدریس اشتغال داشت (حیدرزاده، ۱۳۷۶: ۸۶). این زاویه وظیفۀ مهمان‌سرایی را به عهده گرفته بود که در آن صوفیان مهاجر منسوب به طریقت نقشبندیه زندگی می‌کردند.

ح) شیخ عبداللطیف جامی (متوفی ۹۶۳هـ./۱۵۵۶م.)

وی در تذکره ها با نام عبداللطیف جامی ویا عبداللطیف بخاری ذکر می شود. وی شاعر، متصوف و عالم بوده و در آخر قرن دهم هجری زندگی کرده است. او مدتی به مجاهدت و ریاضت مشغول بود. برای تکامل تحصیل علم از خراسان به ماوراءالنهر هجرت کرد و مدتی در سمرقند و بخارا ماند و در ماوراءالنهر با علم و فضل خود نامدار شد. به گفتۀ عطایی در ذیل شقایق النعمانیه وی از نوادگان شیخ السلام احمد جامی نامقی (متوفی ۵۳۶هـ.) و مریدان شیخ محمد خبوشانی (متوفی ۹۳۸هـ./۱۵۳۲م.)

می‌باشد. عبداللطیف جامی بعد از بخارا به آرزوی زیارت حج به مکه رفته و بعد از انجام وظیفهٔ حج به استانبول آمده است. او مورد احترام سلطان سلیمان قانونی قرار گرفت و چندی در دربار وی زیست. وی طریقت اویسی داشته و همچنین منسوب به طریقت کبرویه بوده است(Nev'izâde Atayî,c.1,2018:398-399). منابع عثمانی اشاره می‌کند که سلطان سلیمان قانونی آداب طریقت و تلقین ذکر را از عبداللطیف جامی یاد گرفته است. وی در حضور پادشاه ذکر کبروی را اجرا کرده است. او به شاعر حزینی خلافت کبروی داد. جامی مدتی بعد از اقامت در استانبول، به موطن خود برگشت و در خوارزم وفات یافت(Kara,2014:120).

ارتباط حجاج ماوراءالنهری با دولت عثمانی، چندین قرن به طول انجامید. آن‌ها از حمایت نظامی و مالی دولت عثمانی برخوردار بودند و نه تنها در راه، بلکه در شهرهایی مانند استانبول، بیت المقدس و شام، رباطها و خانقاه‌هایی برای اقامت آن‌ها ساخته می‌شد (جعفریان،۱۳۹۲: ۲۳). بنا بر اطلاعاتی که در سفرنامه‌های حج آمده، مشخص می‌شود که مانند عبداللطیف جامی بسیاری از شعرا و عرفای حجاج خراسانی و ماوراءالنهری مورد احترام و الطاف سلاطین عثمانی قرار می گرفتند. ما به سبب نداشتن شرح حال همهٔ این حجاج عالم و عارف تنها به نمونه هایی چون جامی اکتفا می‌کنیم که تأثیر عمیق‌تری بر قلمرو آناتولی داشته است.

در قلمرو آناتولی، محیی گلشنی (متوفی بعد از ۱۰۱۷هـ./۱۶۰۸م.)، عالم و شاعر عثمانی و شیخ طریقت گلشنیه[۶۳]، مرید عبداللطیف شده و در ترجمهٔ ترکی *رشحات* از وی سخن گفته است. عبداللطیف جامی به درخواست سلطان سلیمان به همراهی او به ادرنه مسافرت کرده و در همان شهر با شاعر محیی آشنا شده است. محیی در نتیجهٔ علاقهٔ وافر خود نسبت به عبداللطیف جامی همیشه در کلاس‌های وی حضور داشته و در این کلاس ها از جذبهٔ الهی بهره‌مند شده است (Koç,2005:218) . محیی در اثر خود، در کنار پرداختن به زندگی شیخ خود در عین حال ساختار تصوف قرن دهم هجری در آناتولی را منعکس می کند و بدین سبب نوشتار محیی حائز اهمیت است.

خ) مرادی عجم (۹۶۸هـ./۱۵۶۰م.)

او اهل بسطام و از نسل بایزید بسطامی بوده است (Tuman,2001: 948). بعد از وظیفهٔ حج و زیارت ائمهٔ کرام در سال ۹۵۵هـ. به آناتولی آمد. در اقسام شعر توانایی داشت و بر قصیدهٔ مصنوع سلمان ساوجی نظیره نوشته است. او همچنین مقبول شعرای عجم، ظرفای روم، مورد پسند ارباب رقوم و خاطرنشان صاحبان علوم بود. بنا بر تذکره عهدی وی اشعار فراوانی دارد. این ابیات به نظر عهدی، شاعر عثمانی در قرن شانزدهم میلادی، حسب حال

[۶۳] یکی از فرقه های طریقت خلوتیه در آناتولی است که به ابراهیم گلشنی، شاعر و صوفی عثمانی قرن نهم هجری، تعلق دارد.

نامرادان دور زمان و ورد زبان مستمندان جهان است (Ahdî,2018: 281):

مرادی در جهان هر چند کردم ترک وادی ها ندیدم وادیی خوشتر ز کنج نامرادی ها

در کوی نا مرادی از هیچ رهگذاری نگرفته خاطر کس هرگز ز من غباری

به گرد کوی تو از عاشقان زار منم به دام تو ز اسیران خاکسار منم

د) جدایی عجم (متوفی ۹۶۸هـ./۱۵۶۰م.)

وی اهل بخارا (Tuman,2001: 147). و طالب اهل حکمت بوده است. سرانجام وطن خود را ترک کرده و به دیار روم آمده و به خدمت ارباب علوم رسیده است. در حالی که از مصاحبه علما بسیار بهره‌مند شده بود از دنیا ناامید شده و از بیماری طاعون فوت کرده است. مطلعی از وی در تذکره عهدی چنین آمده است (Ahdi,2018:133):

مران راکب به خاری ز کوی یار مرا برو برای خدا یک زمان گذار مرا

ذ) تاج‌الدین بخاری (متوفی ؟)

وی از مشاهیر خطاطین می‌باشد. در عصر سلطان یاووز سلیم از بخارا به استانبول آمد (Şemseddin Sami,1891:1607). او در ثلث، یاقوتی، بوابی و دیوانی مهارت بسیار داشت (بابایی، ۱۳۹۵: ۵۱).

ر) شجاع‌الدین فارسی (متوفی ؟)

از هنرمندان ایرانی، حاضر در کارگاه های هنری دربار سلطان سلیمان قانونی بود که در سال ۹۳۴ق. دیوان امیر علیشیر نوایی را کتابت کرده است. در این نسخه، عناصر مکتب هرات به چشم می‌خورد. با توجه به وجود عناصر هنر تیموری در این نسخه می‌توان او را از هنرمندانی دانست که توسط شاه اسماعیل صفوی از هرات به تبریز آورده و در سال ۹۲۰ق.، پس از نبرد چالدران، توسط سلطان یاووز سلیم به استانبول منتقل شده اند (بابایی،۱۳۹۵: ۵۳).

ز) محمد بن یوسف (متوفی ۹۷۱هـ./۱۵۶۴م.)

وی با نام شیخ محمد سمرقندی معروف است. از علمای ماوراء النّهر تحصیل علم کرد. سپس به استانبول مهاجرت کرده و نزد ابوبکر افندی تصوف خود را تکمیل کرده است. وی از قادریه بوده و مذهب حنفی داشته است. او بعد از تماشای عالم به صحبت عبداللطیف جامی رسید. او از هر دو شیخ افندی و جامی اجازت نامه داشت (Nev'izâde Atâyî,2017:417).

ژ) شاه حسین خراسانی (متوفی ۹۷۲هـ./۱۵۶۴)

وی ممکن است از هنرمندان مکتب هرات باشد که در دورهٔ شاه اسماعیل اول از هرات به تبریز منتقل شده بود. وی پس از نبرد چالدران(۹۲۰هـ./۱۵۱۴م.) اسیر دولت عثمانی شد(بابایی،۱۳۹۵: ۶۲). نام او در دفتر اهل حرف در سال ۹۳۲ ق. به عنوان سپردوز با ۱ آقچه مقرری قید شده است. نام وی در سال ۹۷۲ ق. جزو درگذشتگان آورده شده است (Uzunçarşılı,2003:44). این مثال برای نشان دادن سهمی که اهل حرف مهاجر در پیشرفت صنعت‌های گوناگون در آناتولی داشتند، آورده شده است. چرا که این مهاجران که در حرفه ای مهارت داشتند هنرهای خود را به پیشه‌وران آناتولی آموزش می دادند و به این ترتیب توسط شاگردان آناتولی آثار نوینی پدید می‌آمد.

س) ملا فاضل تاشکندی (متوفی ۹۸۰هـ./۱۵۷۲م.)

او به نام محترم افندی معروف بوده و اهل تاشکند است. در تاشکند تحصیل علم کرد. بعد از فریضهٔ حج به استانبول آمده و در سال ۹۴۳هـ./۱۵۳۳م. نقیب الاشراف شد. در سال ۹۶۰ هـ. به خاطر سخنان تحسین‌آمیز از شیخ خلیل عبداللطیف بخاری (متوفی ۹۶۳هـ.) از طرف سلطان سلیمان قانونی به وی انعام داده شده است. مدتی بعد دوباره به حج رفت و سپس در شهر کوتاهیه سکنی گزید. در سال ۹۸۰هـ. فوت کرده و در آیاصوفیه مدفون

شده است. سید، صحیح النسب بود. حتی امیر شعبان را در کار خیرات وکیل کرده بود؛ اما در سال ۱۰۰۲هـ./۱۵۹۴م. امیر شعبان شهید شده و بیشتر اموال محترم افندی از بین رفته است(Mehmed Süreyya,c.4,1308: 98; Nev'izâde Atayî,c.1,2017:620-621; Ahmet Rıf'at,1998: 63-64).

ش) احمد صادق حسینی (متوفی ۹۹۴هـ./۱۵۸۶م.)

وی اهل بخارا و در علم ظاهر و باطن ماهر بوده است. بعد از تحصیل علم و عرفان، به قصد کسب علوم عقلی و نقلی به خدمت مشایخ نقشبندیه رسیده است. وی در سال حدود ۹۸۰هـ. بعد از انجام حج به استانبول آمد. احمد صادق حسینی اجازه حضور در مجلس ابوالسعود افندی(متوفی۹۸۲هـ./۱۵۷۴م.)، شیخ الاسلام عثمانی، یافته و به وی خانه و معاش داده شده است او توانست از محبت سلطان مراد سوم بهره‌مند شود. او مجدداً عزم حج کرده و بعد از زیارت حج به استانبول برگشته است. وی در زاویهٔ امیر بخاری مدفون است. نام فرزند وی خواجه ضیاء الدین احمد می باشد(Nev'izâde Atayî, c.1,2017:1011; Mehmed Süreyya,c.1,1308:203-204).

ص) احمد بخاری (متوفی ۹۹۴هـ./۱۵۸۶م.)

وی از بخارا و از مشایخ نقشبندیه است. احمد بخاری اهل حال و به کرامات جلیله مشهور بوده است. وی تکمیل نفس و کسب معرفت کرده و در سال ۹۵۰ و یا ۹۶۰هـ./۱۵۴۳-۱۵۵۳م. از بخارا

به استانبول مهاجرت کرده است. احمد در منطقهٔ اون قپانی اقامت گزید و مجرد بود. بیشتر با مشایخ عجم مصاحبت داشت و به سلطان مراد خان ثالث (حک ۹۸۲-۱۰۰۴هـ./۱۵۷۴-۱۵۹۵م.) ارادت می‌ورزید. (Nev'izâde Atayî,c.1,2017:1010-1011; Mehmed Süreyya,c.2,1308:102).

ض) محمد افندی (متوفی ۱۰۰۰هـ./۱۵۹۲م.)

وی اهل بخارا می‌باشد. از شیوخ نقشبندیه تکمیل آداب طریقت کرده و هم صحبت آنان بوده است و به احتمال زیاد برای اشاعه این طریقت در آناتولی، از بخارا به استانبول هجرت کرده است. وی به سلستره رفتو در سال ۱۰۰۰هـ. در آن شهر فوت کرد. کرامات وی معروف است (Nev'izâde Atayî,c.1,2017:1025; Mehmed Süreyya,c.4,1308:129).

ط) پیر حسام الدین حسن عشّاقی (متوفی ۱۰۰۱هـ./۱۵۹۳م.)

وی بنیان گذار طریقت عشاقیه[٦٤] است که یکی از فرقه‌های طریقت خلوتیه می‌باشد. نام وی حسن و لقبش حسام الدین و کنیهٔ وی سید حسام الدین حسن البخاری العشّاقی (۸۸۰-۱۰۰۱هـ./۱۴۷۵-۱۵۹۳م.) می‌باشد. وی در بخارا به دنیا آمد. از این که نسب

[٦٤] عشاقیه، یکی از مکتب تصوف عثمانی که در شهر عشاق آناتولی تأسیس شده است. نام این فرقه به این شهر تعلق دارد. طریقت عشاقی هماهنگی از طریقت خلوتیه و نوربخشیه به وجود آمده است.

وی به حضرت امام حسن علیه السلام می‌رسد، شریف خوانده شده است. پدر وی، حاجی تبرک افندی، تاجر بود (Kılıç,2016:23). وی در همان زمانی که ادارۀ سیاسی بخارا از دست تیموری‌ها به اوزبک شیبانی رسیده، به شهر عشّاق در آناتولی مهاجرت کرده است. ظاهرا بعضی اغتشاشات آن منطقه منجر به این مهاجرت شده است. می‌توان گفت که وی در میان سال‌های ۹۰۵-۹۱۷هـ. از بخارا جدا شده است. او در ترک دیار و روی آوردن به تصوف مانند صوفی بزرگ ابراهیم ادهم است. زیرا وضع خانوادۀ وی خوب بوده و پدرش از وی انتظار داشت که به شغل تجارت ادامه بدهد. اما حسام الدین از این زندگی مرفه گذشته و به تصوف روی آورده است.

تقریباً در پنجاه سالگی به عشّاق رفته و در آنجا به شیخ احمد سمرقندی پیوسته است. بعد از وفات شیخ جانشین وی شد و مریدان بسیاری را تربیت کرده و در آناتولی معروف شده است. سپس با دعوت سلطان مراد ثالث به استانبول رفت با گذشت زمان استانبول به محفل زائران تبدیل شد و رغبت رجال دولتمرد به این زیارتها شیخ را که به مزاج عزلت‌گیری میل داشت، ناراحت کرد. وی به این سبب طلب زیارت حج را به سلطان عرضه کرد و در راه بازگشت از حج در قونیه وفات یافت.

حسام الدین عشّاقی صوفی ای منزوی بود و به این دلیل از وی آثار مکتوب باقی نمانده است .اگر چه در بعضی منابع از دیوانچه ای که شامل اشعار با تخلص حسامی ذکر شده اما در

حقیقت این اشعار از آن خود وی نبوده و متعلق به یکی از خلیفهٔ های وی می باشد. در این اشعار مدح حسام الدین عشاقی به واضح دیده می‌شود (Kılıç,2016: 30-31).

مراد ملا (متوفی ۱۲۶۴هـ./۱۸۴۸م.)، شاعر و عالم عثمانی، در دیوان خود حسام الدین عشاقی را مدح کرده است. مراد ملا منسوب به طریقهٔ نقشبندیه بوده و اسامی بسیاری از صوفیان را در دیوان خود ذکر کرده است به این سبب این اثر ویژگی تذکرة الاولیا را نیز دارد (Çetiner,2010:45). در دیوان ملا این قصیده در مدح حسام الدین عشّاقی آمده است:

در وصف حسام الدین عشّاقی

بدانید که نام آن فرد حسام الدین است
او نیز مثل پیرداش، سیف خدا شده است

حسام در نام او مانند شمشیری بران شده است
که گردن گناهان را بدون صدا قطع کرده است

محل تولد او عشاق است که شهری مشهور است
به استانبول آمد که به تدریس مشغول شود

عالمی عامل و هم فاضل و کامل بود
در علم ظاهر هم شخص عالمی بود

در جامع شروع به کرسی نشینی کرد
به طالبان درس داد و شروع به تدریس کرد

در این شهر با لقب شیخ عشاقی مشهور شد
که با صدق و بدون ریا شروع به وعظ کرد

تقدیر او را به سوی امی سنان راهنمایی کرد
او سالک راه حق شد و به شیخ اقتدا کرد

آتش به خانه گرفت در آن دو و خانهٔ جان روشن شد
درس و وعظ خود را تماما فدا کرد

ای فانی اگر می خواهی سوختگانی که درویش شده اند را
در این دنیا بشماری، ممکن نیست

یک نفر درویش سوخته تا حال ندیده است
به همین سبب ای افندی بیا و این را خوب بدان

عارف سر فنا و واصل سر بقا
این شخص در سایهٔ شیخ هدایتگرش به این مقام رسید

حقش شد و خلافت به او اجازهٔ ارشاد داد
ای بابا او هم به اندازهٔ شیخی عالی مقام شد

ای اخی در سال هزار و هشتاد هجری
عالم فانی را رها کرد و عزم دنیای باقی کرد

او جمع بسیاری را تربیت کرد یکی از مریدان خلوتیه شد و نامش عشاقی شد

شیخ محترم قاسم پاشا را مسکن خود کرده بود و در همان محل برای خود تکیه بنا کرده بود

حضرت شیخ در همان تکیه مدفون است خدا وجود او را در هر روز و شب مقدس گرداند

من تو را یاد کردم و تو هم مراد را یاد کن ای مقتدای اولیا مرا از وجودت فیض یاب کن[٦٥]

اگر چه در قصیده ای که در مدح حسام الدین عشاقی سروده شده، اطلاعات اشتباه وجود دارد، اما این قصیده از لحاظ تأثیرپذیری شعرای آناتولی از وی، حائز اهمیت است. زیرا

---

[٦٥] به زبان ترکی (Çetiner,2010:136-137):

Söyleyem cân u gönülden istima' it dâderâ — Hem tarik-i Halvetîde bir kutub dahi sana

Pîrdâş gibi olmuşdur bu da seyf-i Hudâ — İsmi olmuşdur Hüsâmeddin o zâtın biliniz

Münkerâtın boynını urmuş idiler bî-sadâ — Oldı ma'nâsı hüsâmında hemân keskin kılıç

Geldi İstanbula ki tedris ile meşgul ola — Mevlidi Uşşak oldı belde-i meşhûredir

İlm-i zâhirde bızâ'a sâhibi idi şahâ — Âlim-i âmil idi hem fâzıl u kâmil idi

Tâlibâna ders virüp tedrise itdi ibtidâ — Başladı kürsî nişîn olmagklıga câmi'de hem

Va'z dersin eyler idi sıdkile hem bî-riyâ — Buldı şöhret Şeyh Uşşaki deyü bu beldede

Sâlik oldı râh-ı hakka şeyhe itdi iktidâ — Sâik-i takdir anı Ümmî Sinana sevk idüp

Dersini de va'zını da cümlesin kıldı fedâ — Âteş aldı hâne ol dem tutuşdı cân evi

Sayayım dirsen cihânda mümkin olmaz ey fenâ — Sûhtelikden fârig olup derviş olanları sen

Bu nedendir ey efendi sen bunı gel anla hem — Görmemişdir bir ehad dervîş-i sûhte oldıgın

Sâyesinde oldı şeyhinin o zât-ı pür hüdâ — Ârif-i sırr-ı fenâ hem vâsıl-ı sırr-ı bekâ

O dahi bir şeyh-i âlî kadri oldı ey baba — Hakkı oldı pes hilâfet virdi irşâda izin

Âlem-i fâni-yi koydı eyledi azm-i bekâ — Sâl-i hicret bin ile seksen olunca ey ahî

Bir kul oldı Halvetîden dindi uşşâkı ana — Terbiyet kıldı nice cemm-i gafîri o sened

İtmişidi hem o mevzi'de hemân tekye binâ — Mesken itmişdi Kasımpaşayı şeyh-i muhterem

Sırrını takdis itsün rûz u şeb her dem Hudâ — Defn olundı tekyesinde hazret-i şeyh-i güzîn

Feyz-yâb it hem dahi ey muktedâ-yı evliyâ — Yâd kıldım ben seni sen de Murâdı yâd kıl

عشاقی در آخر سال‌های قرن شانزدهم میلادی وفات یافته ولی این قصیده را ملا مراد در قرن نوزدهم میلادی سروده است. این امر نشان می‌دهد که حسام‌الدین عشاقی سه قرن بعد از وفات خود نیز شناخته می‌شده و در آناتولی تأثیرگذار بوده است.

ظ) حزینی (متوفی ۱۰۰۲هـ./۱۵۹۳م.)

نام او سلطان احمد و تخلص وی حزینی بوده است. نام کامل او سلطان احمد بن مولانا محمودبن سلطان حاجی‌شاه‌القرشی می باشد. در حدود سال‌های ۹۴۰-۹۴۱هـ./۱۵۳۴-۱۵۳۵م. در شهر مرز حصار ماوراءالنّهر به دنیا آمده است. اولین نیمهٔ عمر خود را در این شهر گذرانده است. وی شیخ طریقت یسویه بوده و با اجازت نامه‌ای که از شیخ سید منصور گرفته، برای گسترش آداب و ارکان یسویه در آناتولی در دورهٔ سلطان سلیم ثانی (۹۷۴-۹۸۲هـ./۱۵۶۶-۱۵۷۴م.) به استانبول مهاجرت کرده است. گمان ب می‌شود که در سال ۱۵۶۴ میلادی از شهر حصار به راه افتاده و اول به زیارت حج رفته و بعد از شهر مدینه به استانبول آمده است. وی در شهر دیاربکر و استانبول زندگی کرده است. آثار حزینی از لحاظ تاریخ ادبیات عرفانی حائز اهمیت است. چرا که اطلاعاتی که حزینی می‌دهد، از منابع اصلی مربوط به طریقت یسویه به شمار می آید (Tosun,2017:93).

وی در اثر خود به نام *منباع الابحار فی ریاض الابرار* اطلاعاتی را در مورد دوران کودکی و سال های بعد از آمدن خود به

استانبول بیان می کند. او در این اثر به آداب و سلسلهٔ طریقت یسویه و نقشبندیه می‌پردازد (Tulum,2009:12). وی به احتمال زیاد آخرین اثر خود را به نام *جواهر الابرار من امواج البحار* را به سلطان مراد ثالث تقدیم کرده است. این اثر نشان دهندهٔ تأثیرگذاری طریقت یسویه در دولت عثمانی است (DeWeese,2012:392). این اثر مهم‌ترین منبع مربوط به رسوم طریقت یسویه و سلسلهٔ آن می‌باشد. فصل اول این اثر به زبان ترکی و فصل دوم آن به زبان فارسی می‌باشد. حجة الابرار، *تسلاء القلوب* و دیوان فارسی از دیگر آثار حزینی می‌باشند که در دانشگاه های مختلف ترکیه در مورد آنها پژوهش های صورت گرفته است. برای نشان دادن هویت ادبی وی یک شعر از اثر *تسلاء القلوب* آورده شده است (حزینی، ۶۹ الف):

یا رب این دستهٔ گل از گلشن کیست — خوشهٔ آن چنین ز خرمن چیست
روید از باغ اولیا گل ها — و ز گلستان غیب سنبل ها
آن که بر وی خدا تجلا کرد — گلشنی بهر او مهیا کرد
چه عجب گر از و گلی رویاند — یا که در وی گیاه مهر نشاند
دیده می باید و عقیده صاف — بیعت و خاطری بری ز خلاف
تا ببیند عجایب این خلق — هر یکی پر غرایب از ته دلق

ع) ملا عماد (متوفی ؟)

اهل سمرقند بوده و در ایام جوانی برای تحصیل معرفت و تکمیل فضیلت، بسیار کوشید و در میان دانشمندان هم‌وطن خود مشهور و نامدار شد. برای آرزوی تماشای دیار هند و سیر در

ممالک سند وطن اصلی خود را ترک کرده. مدتی در هند مانده و با اهل معرفت بحث و مذاکره کرده است. او سپس به حج رفته و به منظور رسیدن به خدمت اهل علم به آناتولی آمده است. در استانبول ساکن شده و به طریق علم پیوسته و دانشمند شده است. او از علم کلام، هندسه و هیئت آگاهی داشت. بنا بر تذکرهٔ عهدی وی در فن معما و عروض و کافیه سرآمد بوده و در سرودن شعر فارسی و ابیات حیات بخش و دلکش و مانند بادهٔ ناب بوده است. این بیت‌ها از آن وی می‌باشد (Ahdi,2018:230):

به کویت ای شهٔ خوبان گدای خاک زمینم — گدای کوی توام پادشاه روی نشینم

زان صنوبر قد جدا تا ماند پا در گل مرا — چون صنوبر غیرِ بارِ دل نشد حاصل مرا

غ) امینی سمرقندی (متوفی ؟)

امینی، اهل سمرقند بوده و هنگام بازگشت از مکّه از مرز ارزروم به استانبول رفته است. چون دید که آن زمان بسیاری از شاعران در مدح سلطان سلیمان قانونی قصیده می سرایند و در مقابل آن جائزه مهمی دریافت می‌کنند وی نیز با قصیده ای، پادشاه را مدح گفته و سه هزار آقچه[٦٦] دریافت کرده است. وی

[٦٦] سکه

با این پول به شغل بازرگانی روی آورد. امینی اشعاری به زبان فارسی دارد (نوایی،۱۳٦۳: ٤۰٦-٤۰۷).

ف) حسن بن حسین (متوفی ؟)

وی اهل سمرقند می باشد. تاریخ آمدن وی به استانبول مشخص نیست. او در ده سال اول سلطنت سلطان سلیمان قانونی وظیفهٔ قاضی را به عهده گرفته‌بود. در سال ۹۳۶هـ./۱۵۲۹م. سیاست نامه‌ای به زبان عربی به نام *لطائف الافکار و کاشف الاسرار* نوشت و به ابراهیم‌پاشا (متوفی ۹۴۲هـ./۱۵۳۶م.) تقدیم نمود. این اثر شامل پنج قسمت می‌شد: فی احکام السیاست، فی تاریخ اکابر البریات، فی الادبیات، فی الاخلاق، فی عجائب المخلوقات (Babinger,1982:62-63).

۲/۵. فهرست اسامی مهاجرین

ش.	نام	تاریخ وفات	گرایش	مناطق مهاجرفرست	مناطق مهاجرپذیر
۱.	بهاءالدین ولد	۶۲۸هـ.	عارف	بلخ	قونیه
۲.	بابا الیاس خراسانی	۶۳۷هـ.	عارف	خراسان	آماسیه
۳.	امیر جی سلطان	۶۳۷هـ.	عارف	خراسان	قیصریه
۴.	برهان الدین محقق ترمذی	۶۳۹هـ.	عارف	ترمذ	قونیه
۵.	شهاب الدین نسوی	۶۴۷هـ.	کاتب،تاریخ‌نگار	نسا	دیاربکر
۶.	احمد فقیه	۶۵۰هـ.	فقیه،عارف	خراسان	قونیه
۷.	حاجی بکتاش ولی	۶۶۹هـ.	عارف، ارن خراسان	نیشابور	قرشهر
۸.	پیر دده	؟	عارف، ارن خراسان	خراسان	آماسیه
۹.	آکیازی لی	؟	عارف، ارن خراسان	خراسان	بروسه
۱۰.	نصرت بابا	؟	عارف، ارن خراسان	خراسان	توقات
۱۱.	سعدالین حمّویه	۶۷۱هـ.	عارف،شاعر	بیشابور	دیاربکر
۱۲.	مولانا جلال الدین رومی	۶۷۲هـ.	شاعر،عارف	بلخ	قونیه
۱۳.	قانعئ طوسی	۶۷۲هـ. به بعد	شاعر	طوس	قونیه
۱۴.	آتشباز ولی	۶۸۴هـ.	عارف	بلخ	قونیه
۱۵.	مؤیدالدین جندی	۶۹۱هـ.	عارف،شاعر،شارح	فرغانه	قونیه
۱۶.	سعیدالدین فرغانی	۶۹۹هـ.	عارف،شاعر،شارح	فرغانه	قونیه
۱۷.	شمس الدین سمرقندی	۷۰۲هـ.	ریاضیدان، اخترشناس	سمرقند	ماردین
۱۸.	سیف فرغانی	۷۰۵هـ. به بعد	شاعر،عارف	فرغانه	آقسرای
۱۹.	حسن بن شرفشاه	۷۱۵هـ.	عالم،فلسفی دان	استرآباد	ماردین
۲۰.	سید هارون ولی	۷۲۰هـ.	ارن خراسان	خراسان	قونیه
۲۱.	علاءالدین خوارزمی	۷۴۲هـ.	عارف	خوارزم	آناتولی
۲۲.	جلدکی	۷۴۳ یا ۷۶۲هـ.	کیمیادان	طوس	آناتولی
۲۳.	قره جه احمد	۷۷۳ یا ۷۹۲هـ.	متصوف، ارن خراسان	خراسان	مانیسا
۲۴.	پوستین پوش	بعد از نیمهٔ دوم قرن هشتم		خراسان	بروسه
۲۵.	خواجه دهخانی	؟	شاعر	خراسان	قونیه
۲۶.	عزیزی استرآبادی	؟	تاریخ‌نگار	استرآباد	سیواس
۲۷.	فیضی بلخی	؟	شاعر،عارف	بلخ	قونیه
۲۸.	اخی میرم خلوتی	۸۱۲هـ.	متصوف	هرات	قرشهر
۲۹.	علی مست ادهمی بخاری	اوایل قرن نهم	متصوف	بخارا	بروسه
۳۰.	سید علی سلطان	۸۱۵هـ. به بعد	عارف، ارن خراسان	خراسان	آناتولی
۳۱.	الوان شیرازی	۸۲۹هـ.	شاعر،عارف	ماوراءالنهر	آناتولی
۳۲.	خندان	۸۳۰هـ.	شاعر	بخارا	استانبول
۳۳.	جمال الدین احمد خوارزمی	۸۳۱هـ.	عالم	سمرقند	بروسه
۳۴.	امیر سلطان	۸۳۳هـ.	عارف، شاعر	بخارا	بروسه
۳۵.	امیر غیاث الدین	۸۵۲هـ.	متصوف	استرآباد	بطلیس

۳۶.	علاء الدین علی سمرقندی	۸۶۰هـ.	مفسر،متصوف	ماوراء النهر	قرامان
۳۷.	علی عجمی	۸۶۰هـ.	عالم،شارح	سمرقند	بروسه
۳۸.	مصنّفک	۸۷۰هـ.	عالم،فقیه،شارح	بسطام	استانبول
۳۹.	معالی	۸۷۹هـ. به بعد	شاعر	طوس	استانبول
۴۰.	عبدالرزاق بخشی	؟	کاتب	سمرقند	استانبول
۴۱.	علی قوشجی	۸۷۹هـ.	دانشمند،ریاضی دان	سمرقند	استانبول
۴۲.	علاء الدین علی طوسی	۸۸۷هـ.	عالم،فلسفی دان	طوس	استانبول
۴۳.	عینی	۸۹۷ یا ۹۰۰ هـ.	شاعر،متصوف	ترمذ	قرامان
۴۴.	رکن الدین محمود بخاری	؟	عارف	بخارا	آماسیه
۴۵.	خروس دده	؟	ارن خراسان	خراسان	استانبول
۴۶.	سید ناصرالدین بخاری	؟	عارف	بخارا	بروسه
۴۷.	امیر بخاری	۹۲۲هـ.	شاعر،عارف	بخارا	استانبول
۴۸.	عبدالعلی بیرجندی	۹۳۴هـ.	ریاضی دان،فقیه	بیرجند	استانبول
۴۹.	احمد سمرقندی	۹۳۰ یا ۹۸۱هـ.	متصوف	سمرقند	عشاق
۵۰.	احمد الهی	۹۳۶هـ.	شاعر،متصوف	بخارا	بروسه
۵۱.	عصام الدین الإسفرایینی	۹۴۵هـ.	زبان شناس،فلسفی دان	نیشابور	آناتولی
۵۲.	میر علم بخاری	۹۵۰هـ.	معلم،محدث،مفسر	بخارا	استانبول
۵۳.	بابا حیدر سمرقندی	۹۵۷هـ.	متصوف	سمرقند	استانبول
۵۴.	شیخ عبداللطیف جامی	۹۶۳هـ.	متصوف	بخارا	استانبول
۵۵.	مرادی عجم	۹۶۸هـ.	شاعر	بسطام	استانبول
۵۶.	جدایی عجم	۹۶۸هـ.	شاعر	بخارا	استانبول
۵۷.	تاج الدین بخاری	؟	هنرمند،خطاط	بخارا	استانبول
۵۸.	شجاع الدین فارسی	؟	هنرمند،خطاط	هرات	استانبول
۵۹.	محمد بن یوسف	۹۷۱هـ.	متصوف	سمرقند	استانبول
۶۰.	شاه حسین خراسانی	۹۷۲هـ.	هنرمند	هرات	استانبول
۶۱.	ملا فاضل تاشکندی	۹۸۰هـ.	متصوف	تاشکند	استانبول
۶۲.	احمد صادق حسینی	۹۹۴هـ.	عالم،عارف	بخارا	استانبول
۶۳.	احمد بخاری	۹۹۵هـ.	عارف	بخارا	استانبول
۶۴.	محمد افندی	۱۰۰۰هـ.	عارف	بخارا	استانبول
۶۵.	پیر حسام الدین حسن عشاقی	۱۰۰۱هـ.	عارف	بخارا	عشاق
۶۶.	حزینی	۱۰۰۲هـ.	شاعر،متصوف	ماوراء النهر	استانبول
۶۷.	ملا عماد	؟	دانشمند،ریاضی دان	سمرقند	استانبول
۶۸.	امینی سمرقندی	؟	شاعر	سمرقند	استانبول
۶۹.	حسن بن حسین	؟	تاریخ نگار	سمرقند	استانبول

فصل سوم

شرح حال و آثار امیر بخاری و تأثیرپذیری شعرا و عرفای آناتولی از وی

۱/۳. شرح حال امیر بخاری (متوفی ۹۲۲هـ./۱۵۱۶م.)

سید احمد بن محمد بخاری حسینی که در آناتولی به امیر بخاری معروف است در بخارا زاده شد. او نوۀ خواجه فغنوی(متوفی ۷۱۵هـ./۱۳۱۶م.)، یکی از بزرگان سلسلۀ نقشبندیّه بود. پس از تحصیلات اولیه در بخارا به سمرقند رفت. در آنجا از مریدان شیخ عبیدالله احرار(متوفی ۸۹۵هـ./۱۴۹۰م.) شد و در خدمت این شیخ با عبدالله سیماوی معروف به شیخ الهی (متوفی ۸۹۶هـ./۱۴۹۱م.)، که از آناتولی به سمرقند آمده بود، آشنا شد(آلگار،۱۳۷۷: ۳۸۶). امیر بخاری درویشی فروتن بود. از آنجا که احساس می کرد شیخ احرار به دلیل آن‌که او سید و نوۀ فغنوی است علاقۀ بیشتری به وی نشان می‌دهد، ناراحت بود. و بدین سبب زمانی که عبدالله سیماوی مشهور به شیخ الهی سلوک خود را نزد شیخ احرار به اتمام رسانده قصد بازگشت به آناتولی داشت، امیر بخاری نیز از شیخ خود اجازه گرفت و به همراه شیخ الهی به سوی آسیای صغیر رفت.

آنان نخست به کوتاهیه زادگاه شیخ الهی رفتند و در آنجا زاویه‌ای برای نقشبندیه بنا کردند. امیر بخاری مرید شیخ الهی گشت و مدتی بعد به قصد سفر حج از شیخش اجازه گرفت. او برای سفر حج در کنار خود جز قرآن و مثنوی مولانا چیزی دیگر نداشت و در طول این سفر از هیچ کس آقچه یا صدقه نپذیرفت (Mecdî,1269:363; Mehmed Süreyya,c.1,1308:195-196). در قدس از خوراک وقف نمی خورد، به جای آن کتاب استنساخ می کرد تا با

درآمد آن بتواند زندگی کند. یک سال بعد به دعوت شیخ الهی به سیماو[٦٧] رفت. سپس برای آنکه وضع عرفانی استانبول را به شیخ خود گزارش کند، از جانب او به استانبول رفت. امیر بخاری نخست در زاویه شیخ وفا[٦٨] (متوفی ۸۹۶هـ./۱۴۹۱م.) با وی دیدار کرد و مدتی مهمان وی شد (Vassaf,2006: 58). در همان زمان شهرت شیخ الهی به درجه‌ای رسیده بود که از طرف سلطان عثمانی به استانبول دعوت شد. امیر به شیخ الهی نامه‌ای فرستاد که دربردارندۀ وضع عرفانی استانبول می‌شد. شیخ الهی تنها برای مدتی به استانبول آمد، به امیر بخاری خلافت داد و از آنجا به ینی جۀ واردار[٦٩] رفت. امیر بخاری بعد از تاریخ ۸۸۲هـ./۱۴۷۷م. به ارشاد مریدان پرداخت. او اولین صوفی است که طریقت نقشبندیّه را در استانبول گسترش داد. مصلح‌الدین طویل، عبید چلبی (از نسل مولانا جلال‌الدین رومی)، بابا بدرالدین که سلوک را در نزد شیخ الهی آغاز کرده‌اند، در خدمت امیر بخاری به اتمام رسانیده‌اند. پیروان امیر بخاری هر روز بیشتر شده و زاویه های جدید به نام وی ساخته می شد. امیر بخاری شش پسر داشت. ابتدا اولاد و عیال خود را در بخارا گذاشت اما آن‌ها را بعدها به پیش خود خواند. وی در ۹۲۲هـ. در هفتاد و سه سالگی درگذشت (Kara,1995:125-126).

---

[٦٧] از شهرستان کوتاهیه (Simav)

[٦٨] مصلح الدین مصطفی معروف به شیخ وفا، شاعر و متصوف عثمانی و بنیان گزاری شاخه وفائیه از سلسیلۀ زینیّه است.

[٦٩] ینی جۀ واردار یا واردار ینی جه سی، قصبۀ تاریخی در کنار رود وارادار. امروز واقع در یونان با نام امروزی: Giannitsa

۲/۳. اندیشهٔ عرفانی وی

طریقت نقشبندیه فرقه‌ای است که در سرزمین‌های بسیاری گسترش یافته و پیروان آن در سراسر جهان اسلام، از جمله ترکیه، ایران، عراق، سوریه، هندوستان و پاکستان فعالیت کرده اند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، احراریّه یکی از شاخه های طریقت نقشبندیّه است که عبیدالله احرار آن‌را بنیان نهاد. احراریّه نخستین‌بار در قرن نهم هجری/پانزدهم میلادی از طرف عبدالله سیماوی معروف به شیخ الهی (متوفی ۸۹۶هـ./۱۴۹۱م.)، عالم و شاعر عثمانی، در خاک آناتولی رواج یافت. خلفای امیر بخاری نیز تا پایان قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی در ادارهٔ این طریقت حاکم بودند. محمود چلبی، داماد امیر بخاری، برای اشاعه این طریقت در آناتولی فعالیت کرده و بعد از امیر بخاری نیرومندترین نمایندهٔ این طریقت شده است (Muslu,2003:279).

زاویه امیر بخاری نخستین زاویه‌ای است که مرکز طریقت نقشبندیه به حساب می آمد و از جانب سلطان ییلدیریم بایزید در محلهٔ فاتح استانبول ساخته شده است. چون مریدان امیر بخاری بسیار افزایش یافت،علاوه دو زاویه دیگر نیز یکی در آیوانسرای و یکی در اِدرنه قاپی ساخته شد. زاویه آیوانسرای در سال ۹۱۸هـ./۱۵۱۳م. ساخته شده است. این زاویه را در اوایل قرن دوازدهم هجری محمد امین توقاتی (متوفی ۱۱۵۸هـ./۱۷۴۵م.)، که یکی از مهم‌ترین شخصیت های این طریقت است ، اداره می‌کرد. زاویه اِدرنه قاپی در قرن شانزدهم میلادی

به فرمان سلطان سلیمان قانونی با نام امیر بخاری ساخته شده است (Muslu,2003:283). این سه زاویه که به فرمان سلاطین دولت عثمانی با نام امیر بخاری در مناطق مهم استانبول بنا شده، نشان دهندهٔ تأثیرگزار بودن شخصیت امیر بخاری است. اگر امیر بخاری در محیط ادبی و عرفانی آن دورهٔ استانبول تأثیر نیرومندی نداشت، بی‌گمان آن همه مرید به این زاویه‌ها نمی-آمدند و شیخ امیر بخاری مورد الطاف سلاطین قرار نمی گرفت.

چنانکه می‌دانیم طریقت نقشبندیّه پیرو سنّت، حفظ آداب شریعت و میانه‌رو است. اساس طریقت نقشبندیه بر نقش بستن ذکر حقّ در دل است. امیر بخاری در مجلس پیوسته با ذکر خفی بود. لامعی، شاعر عثمانی و مرید وی، اصول ارشاد امیر بخاری را چنین توصیف می کند: عمل با عزم، ترک صورت، مداومت ذکر خفی، صحبت، عزلت، کم‌حرفی، کم‌خوری، روزه، عبادت شب، دوری از بدعت، پیروی سنت و بریدن از دنیا (Kurnaz,Tatcı,1996:253).

به دلیل آنکه عبدالله الهی، شیخِ امیر بخاری، نخستین نمایندهٔ طریقت نقشبندیّه در آناتولی بوده، امیر بخاری نیز به جایگاهی مهم در این سلسله رسیده است. به وی پیر ثانی نیز می‌گفتند. سلسلهٔ نقشبندیّه تا زمانی که شاخه‌های آن با نام خالدیه و مجددیه وارد آناتولی شدند، به شیوهٔ عبیدالله احرار، شیخ الهی و امیر بخاری ادامه داد. وی در اشعار خود بخاری تخلص می‌کرد. برای درک اندیشه و عقیدهٔ عرفانی وی باید به اشعار ترکی امیر بخاری رجوع کرد، چرا که اشعار

ترکی وی، دور از اندیشه و اصول طریقت نقشبندیه امروزی است که تکیه بر زهد و تقوا دارد. امیر بخاری نیز مانند شیخ خود به نظریه وحدت وجود معتقد بود و به ویژه در اشعار ترکی او این عقیده نمایان است. از اشعار ترکی وی دریافت می‌شود که وی بیشتر متأثر از مکتب ملامتیه خراسان و وحدت وجود بوده و اندیشهٔ عرفانی وی نیز تکیه بر ذکر و محبت و عشق بوده است. محتوای اصلی اشعار ترکی چنین است: عزلت و گوشه‌نشینی، وصلت به حق، عمل صالح و در قلب به جز خدا به هیچ چیز و به هیچ کس جا ندادن. در حالی که اصول طریقت نقشبندیه خلوت در انجمن و در تقابل با عزلت گیری بوده، در بسیاری از اشعار امیر بخاری به گوشه‌نشینی و عزلت توصیه می‌شود. این شعر ترکی وی نیز بر همان منوال است:

زاهدا از هوا و آرزوی بهشت بگذر
گر مردی طالب حق باش و از ماسوا بگذر

جز خدا از هر چه دلت را نفی کن و بگذر
به غیر از او فکر مکن و از مالیخولیا بگذر

در هر عمل رضای خدا را در نظر بگیر
در عمل با اخلاص باش و از شرک و ریا بگذر

در راه خدا اختلاط با خلق رهزن تو است
عزلت بگیر و از جمله آشنایان بگذر

ای بخاری از بیت بگذر و رو به حق بگردان از ذوق و صفا که از شعر سرودن است بگذر[۷۰]

امیر بخاری در اشعار خود، ذکر خفی و تَرک چهارگانه را تلقین می‌کند. بیتی که در آخر دیوانچه فارسی وی آمده، نظر و عقیدهٔ عرفانی وی را بیان می‌کند (نسخه خطی ش586-۲۲ب):

هست تاج عارفان اندر جهان از چار ترک ترک دنیی ترک عقبی ترک هستی ترک ترک

وی در یک غزل تُرکی، تَرک هستی و تَرک آرزوهای دنیوی را مطرح می کند. بیت مطلع این غزل چنین است:

هر که از جمله جهان بری نیست در نظر مردان راه، او مرد میدان نیست[۷۱]

---

[۷۰] این غزل به عنوان نمونه اندیشه عرفانی وی از کتاب "امیر بخاری: متصوفی بخارایی در استانبول"/ "İstanbul'da Buharalı Bir Mutasavvıf, Emir Buharî" آورده شده است(۱۹۹۹: ۱۶۰).
به زبان ترکی:

Merd isen ol tâlib-i Hâk mâsivadan vaz gel Cennete itme heves zâhid hevâdan vaz gel
Gayrı fikri ko abes malihulyadan vaz gel Hak'dan artuk gönlüne her ne gelürse nefy kıl
İşün ıhlasıla kıl şirk ü riyadan vaz gel Her amelde Hak rızasın gözle ancak gayrı ko
Cümlesinden uzlet it hep âşinadan vaz gel Hak yolında ihtilât-ı halk ırar çün kim seni
Şi'r dimekden gelen zevk ü safâdan vaz gel İy Buhârî beyti ko daim teveccüh Hakk'a kıl

[۷۱] به زبان ترکی:
Merdân-ı râh içinde ol meydân eri değül Kangı kimesne cümle cihandan beri değül
(همان: ۱۳۵)

۳/۳. آثار وی

امیر بخاری دو اثر منظوم و دو اثر منثور دارد:

۱) *رساله فی التصوف:* در این اثر می‌توان اندیشهٔ عرفانی طریقت نقشبندیه را دید. این رساله از طرف فاطمه دورکوت در سال ۱۹۹۷ میلادی با نام "زندگی، آثار و اندیشهٔ تصوفی امیر بخاری" به عنوان پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد تصحیح شده است.

۲) *شرح یک غزل مولانا*: در کتابخانهٔ نسخه‌های خطی بروسه در بخش اورخان غازی با شمارهٔ 622-8 ثبت گردیده و پنج ورق است. این شرح، در دیوانچهٔ فارسی امیر بخاری نیز موجود است. این رسالهٔ کوچک به زبان ترکی نگاشته شده و شامل شرح فلسفی و عرفانی یک غزل منسوب به مولانا است. بیت مطلع این غزل در نسخه کتابخانه بروسه چنین است:

دوش وقت صبحدم بر چرخ پالان یافتم در میان دانه ی خشخاش سندان یافتم

اما در نسخه ای که در دیوانچه فارسی وی در کتابخانه ملت استانبول وجود دارد، بیت مطلع این غزل چنین است:

دوش وقت صبحدم بر چرخ پایان یافتم در میان دانهٔ خشخاش سندان یافتم

این اثر نخستین‌بار از طرف عامل چلبی اوغلو در ترکیه معرفی شده و سپس پژوهشگران دیگر نیز به آن پرداخته‌اند.

دیوانچه ترکی: حسین وصاف در سفینة الاولیا می گوید که این دیوانچه را دیده است (Vassaf,c.2,2006:58). اشعار ترکی وی در یک مجموعه رسائل موجود بوده و در کتابی به نام *"امیر بخاری: متصوفی بخارایی در استانبول"* چاپ شده است. دیوانچه ترکی وی شامل سی و یک غزل، سه مربع، چهارده رباعی، هفت مفرد و یک مثنوی است. در این اشعار تأثیر یونس امره (متوفی ۷۲۰هـ./۱۳۲۰م.)،شاعر و متصوف ترک، به وضوح دیده می‌شود. حتی کسی که نخستین‌بار اشعار ترکی امیر بخاری را خوانده باشد و با اشعار یونس امره نیز آشنا باشد، بی‌شک می‌تواند ارتباطی میان این دو شاعر بیابد.

دیوانچه فارسی: دیوانچه فارسی امیر بخاری در کتابخانهٔ ملت واقع در استانبول با شمارهٔ 586 ثبت گردیده و در آغاز این نسخه، *شرح ابیات غزل مولانا* آمده است. این نسخه شامل بیست و دو ورق، بسیار کم حجم بوده و دو قصیده، پنجاه و چهار غزل و یک قطعه دارد. دربیشتر اشعار فارسی وی پیرو غزلیات حافظ شیرازی است. نخستین‌بار جمال کورناز و مصطفی تاتجی با کتاب مستقلی، امیر بخاری را به جامعه دانشگاهی معرفی کردند. این کتاب در سال ۱۹۹۸ میلادی به نام "امیر بخاری: صوفی بخارایی در استانبول" چاپ شده است. این اثر تنها شامل عقاید و اشعار ترکی وی بوده اما پژوهشگران سپس‌تر به دیوانچهٔ فارسی امیر بخاری دست یافته اند. یک سالی بعد یعنی در سال ۱۹۹۹ میلادی این کتاب با افزوده ها به چاپ دوم رسید.

در چاپ دوم این کتاب تمام اشعار فارسی امیر بخاری آمده و این اشعار به زبان ترکی نیز ترجمه شده است. اما بررسی و تحلیل علمی این اشعار صورت نگرفته است. در این قسمت رساله به عنوان نمونه یک غزل فارسی امیر بخاری را می آوریم که نظیره ای بر یکی از غزلهای مشهور حافظ است:

بیت مطلع غزل حافظ:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را — به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

غزل امیر بخاری:

الا ای باد روح افزا سلام و بندگیها را — رسان بر طاق و ایوانش ز عجزمن بگو یارا

بنقد جان اگر وصلت توانستی خرید این دل — نبودی غیر ازین سودا بحج بازار مینا[۷۲] را

چه سان گویم من مسکین نشان بلبل عرفان — که میگوید بهر مجلس صفات پاک مولا را

بلطف و همت و سعیت مرا خود هست همت آن — که مزد کار تو بخشم سطنبول و قالاتا را

ولیکن رخت بخت خود به بال پشه گر بندم — بپروازش کند سیران سمرقند و بخارا را

بگرد عالم هستی همه گردیدم و دیدم — گزیدم از همه سیما و اقدام مربا[۷۳] را

---

[۷۲] مینا: مِنا یا مِنٰی، محلی در شرق شهر مکه می باشد.
[۷۳] در این بیت مربا به معنی "مرید تربیت شده" است.

جمال دوستان خواهی بخاری در بیادآور همیشه مکه و قدس معلا نظر دایم را

۴/۳. تأثیرپذیری شعرا و عرفای آناتولی از امیر بخاری

۱/۴/۳. لامعی چلبی (متوفی ۹۳۸هـ./۱۵۳۲م.)

لامعی چلبی یا لامعی بروسوی عارف، شاعر و مترجم عثمانی، در سال ۸۷۸هـ./۱۴۷۳م. در بروسه دیده به جهان گشود. وی تحصیلات اولیه را نزد مدرسانی چون ملا محمد حسن‌زاده و ملا اخوَین فراگرفت. سپس به امیر بخاری دست ارادت داده و به شیخی تبدیل شد که ادبیات و تصوف را با هم آمیخته است. لامعی کتاب‌های فارسی بسیاری را به ترکی برگردانید و به دلیل ترجمه‌های فراوانی که از جامی(متوفی ۸۹۸هـ.)کرده، به نام ملای روم نامیده شده است.

هرچند هیچ گاه به استانبول نرفته ولی در آنجا بسیار معروف شده و از طرف سلطان سلیم یاووز حقوق روزانهٔ سی و پنج آقچه برای لامعی تعیین شده‌است. وی همهٔ عمر خود را با تألیف اثر و ترجمه گذرانده و هیچ وظیفهٔ رسمی بر عهده نگرفته است. ترجمهٔ *حُسن و دل* فتاحی نیشابوری، شرح دیباجهٔ *گلستان*، ترجمهٔ *نفحات الانس*، ترجمه *سلامان و ابسال*، ترجمهٔ *وامق و عذرای* عنصری، *منظومهٔ شهرانگیز* در تعریف بروسه، ترجمهٔ منظوم *ویس و رامین* فخرالدین اسعد گرگانی، مثنوی *مقتل حسین*، *شرف*

الانسان، *لطائف نامه*، مثنوی *شمع و پروانه*، *دیوان قصاید و غزلیات* آثار لامعی است.

لامعی، بزرگ ترین خلیفه امیر بخاری بوده و در مثنوی *شرف الانسان* در مدح امیر بخاری شعری به زبان فارسی سروده است (Lâmi'î Çelebi,1997:141):

مدحت امیر بخاری

میر بخاری که تو را پیر بود — جان و دلش از دو جهان سیر بود
دل که چو فرخندهٔ روحش مدام — صدره نشین باشد و طوبی مقام
موم صفت دور شد آن انگبین — گریه‌کنان سوختگی را گزین
بگذر از این تفرقهٔ های و هوی — مهر بزن بر دهن گفت و گوی
صحن دلت پاک کن از ماسوا — تا که شود نظرگاه آن شاه را
در دو جهان یار تو را او بسست — خاتمهٔ کار تو او را بسست
یار شوی چون ز دل و جان بهوش — خواه بگو خواه تو بنشین خموش

نقطهٔ عطفی که در زندگی لامعی، بعد از انتساب وی به امیر بخاری رخ داده این است که در شخصیت و آثار و ترجمه‌های خود از اندیشهٔ عرفانی امیر بخاری بهره برده است. لامعی یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های ادبیات دیوانی ترکی در عصر خود بود و به همین دلیل انتصاب وی به امیر بخاری حایز اهمیت است.

نگارندهٔ این رساله در این بخش کوشیده است تا حدی تأثیرپذیری لامعی را از امیر بخاری با تکیه بر اشعار او نشان دهد. لامعی در آخر دفتر ثانی دیوان خود، بیست و هشت غزل دارد

که با اشعار ترکی امیر بخاری هم وزن هستند. لامعی در سر فصل این قسمت این عنوان را می آورد: "ابتدا به مدح امیر احمد البخاری علیه رحمه الله" بعد از این عنوان سه شعر از امیر بخاری را نظیره می گوید که بیت مطلع آن‌ها همانند سه غزل ترکی امیر بخاری است.

لامعی در هشت شعر خود میان این بیست و هشت غزل نام شیخ خود را ذکر می‌کند. در میان این اشعار تنها غزل بیستم با عنوان "در جواب غزل سلطان قورقود[۷۴]" آمده است. محقق این رساله بر این عقیده است که غیر از این شعر، همهٔ این اشعار در مدح امیر بخاری سروده شده و یا بر اشعار او نظیره بوده است. لامعی در هیچ جای دفتر ثانی دیوان خود بیان نمی کند که اشعار شیخ خود را نظیره گفته است ولی با توجه به پژوهش ما در مقایسه اشعار این دو می‌توان گفت ارتباطی میان این اشعار لامعی با اشعار ترکی امیر بخاری وجود دارد.

برای اثبات رابطهٔ نظیر گویی بین دو شعر شباهت‌هایی مانند وزن و قافیه و ردیف عناصری هستند که در ابتدا به چشم می خورند. اما همیشه نمی‌توان گفت که تنها برای این شباهتها می‌توان بین اشعار رابطهٔ نظیره برقرار کرد. می دانیم که لامعی چلبی مرید امیر بخاری بوده و چه در دیوان و چه در آثار مختلفش شیخ خود را مدح کرده است بنابراین یافتن

[۷۴] شاهزاده قورقود، برادر سلطان سلیم یاووز می باشد.

ارتباط بین این دو شعر و نظیره دانستن یکی بر دیگری امری طبیعی است. ما با مطالعه اشعار هر دو شاعر بیست و هشت نظیره را یافته‌ایم. مهم‌ترین دلیل نظیره شمردن این اشعار لامعی آوردن نام شیخ خود در ابتدای آن است. همانطور که در بالا نیز گفته شد، بعد از این عنوان، لامعی بیست و هشت غزل سروده که به باور ما همهٔ آن‌ها با اشعار ترکی امیر بخاری هم وزن بوده، مضمون و حتی قافیه بعضی از آن‌ها نیز یکی بوده است. برای مثال در غزلی که نقل خواهیم کرد، لامعی مضمون امیر بخاری را به غیر از تغییر یک یا دو کلمه همان‌طور که هست، می‌آورد و بر شعر وی نظیره می سازد. بیت مطلع هر دو شعر شبیه یکدیگرند. محتوا و وزن و مضمون و قافیه غزل یکی است. در هنگام ترجمه وزن آن از بین رفته ولی تا حدی سعی کرده‌ایم که مضمون و ویژگی سبکی اشعار را حفظ کنیم. اینجا بیت مطلع غزل امیر بخاری و سپس نظیره لامعی با ترجمه فارسی آن آورده شده است.

امیر بخاری:

به درگاهی بزرگ از حق انتساب دارم ز آنجا روز و شب فتح بابها شد نصیبم[۷۵]

لامعی:

به درگاهی بزرگ از گذشته انتساب دارم در آستانش روز و شب فتح بابهای بسیاری شد نصیبم
هر پرتو آن هژده هزار عالم را روشن میکند آفتابی دارم که از عرش و کرسی هم بلندتر است

---

[۷۵] بیت مطلع به زبان ترکی:
Bir ulu dergâh-ı Hak'dan intisâbum var benüm Hak bilür kim oradan çok feth-i bâbum var benüm
(Kurnaz, Tatcı,1999:129)

حور عین در ملکوت خاک راه آن را کُحل چشم خود میکند
شاهی دارم که گردون سوار و ماه رکاب است

دفتر عقل را در آتش عشقش سوزانده است
اکنون کتاب خوبی دارم که فاقد فصل و باب است

پرندگان صدره هم به گرد پرواز همت من نمیرسند
سیمرغ لامکان هستم که درگاهی عالی دارم

بندهٔ میر افندی هستم و مذهب من حُب آل است
و با اغیار نه سؤالی دارم و نه جوابی

لامعی! این دولت در دو جهان برایم کافی است
که به آستان نقشبندیه انتساب داشته باشم[۷۶]

وزن هر دو غزل فوق، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن است. شیخ بخاری در این غزل ترکی می‌گوید که با تمامی وجودش به حق رسیده و به مرتبهٔ بالا دست یافته است. لامعی نیز بر همین منوال این غزل ترکی را می‌سراید که بعضی ترکیبات آن شبیه غزل بخاری است. مثلا ترکیب فتح باب ها در غزل لامعی به همان صورت آمده است. سپس ترکیب دفتر علم که در شعر بخاری آمده، لامعی آن را به شکل دفتر عقل عوض کرده است. و بعد امیر بخاری به دست آوردن کتابی را که بدون حرف و نقش است بیان می‌کند؛ لامعی نیز از کتاب بدون فصل و باب می‌گوید.

لامعی در غزلی دیگر نیز بر شعر امیر بخاری نظیره می‌گوید.

امیر بخاری:

اعلی طریق حق، طریق نقشبندی است
رئیس طریق نقشبندی، میر افندی است[۷۷]

---

[۷۶] به زبان ترکی:

İşiğinde rûz u şeb çok feth-i bâbum var benüm
Arş u kürsîden yüce bir âfitâbum var benüm
Bir şeh-i gerdûn-süvâr ü meh-rikâbum var benüm
Şimdi fasl u bâbı yok bir hoş kitâbum var benüm
Lâ-mekân sîmurgıyam âlî-cenâbum var benüm
Gayrilerle ne suâl ü ne cevâbum var benüm
K'asitân-ı Nakşibende intisâbum var benüm
Bir ulu dergâha çoktan intisâbum var benüm
On sekiz bin âlemi rûşen kılur her pertevi
Hâk-i râhın kuhl ider mülk-i melekde hûr-ı în
Yandurup ışkı odında cümle aklun defterin
Tâyirân-ı sidre irmez himmetüm pervazına
Mîr Efendi bendesiyem mezhebümdür hubb-ı âl
Bana bu devlet iki âlemde besdür Lâmiî
(Lamiî,1983:177)

[۷۷] بیت مطلع به زبان ترکی:

لامعی:

امروز شهنشه در تخت ولایت، رئیس طریق خواجگان، میر
میر افندی است افندی است[۷۸]

امیر بخاری در این غزل از انتساب خود به خواجه بهاءالدین نقشبند و جا گرفتن پند و اندرز او در همهٔ دل ها سخن می‌گوید. در غزل لامعی انتساب وی به امیر بخاری بحث می‌شود و خود را غلام شیخش می‌نامد. لامعی هم‌چنین در غزل سوم آخر دفتر ثانی دیوان خود، غزل دیگر امیر بخاری را نظیره می گوید. بخاری در غزل مذکور شیخ خود را مدح می‌کند و از اعتماد و انقیاد خود به شیخش سخن به میان آورد. لامعی نیز از بخاری پیروی می‌کند و بر همان منوال از همت و بلندی مرتبهٔ شیخش سخن می‌گوید.

امیر بخاری:

به یک عزیز استناد دارم به غایت به او اعتماد دارم[۷۹]

لامعی:

به یک درگاه استناد دارم به اندازهٔ صد فلک به او اعتماد دارم[۸۰]

Tarîk-i Hakk'un a'lâsı tarîk-i Nakşibendîdür Tarîk-i Nakşibendînün re'isi Mir Efendidür
(Kurnaz, Tatcı,1999:130)

[۷۸]بیت مطلع به زبان ترکی:
Bugün taht-ı vilayetde şehinşeh Mir Efendidür Tarik-i hâce-gan içre re'is-i Nakşibendîdür
(Lamiî,1983:177)

[۷۹]بیت مطلع به زبان ترکی:
Bir azize istinâdum var benüm Ana gayet i'timâdum var benüm
(Kurnaz, Tatcı,1999:129)

[۸۰]بیت مطلع به زبان ترکی:
Bir işige istinâdum var benüm Yüz felekçe itimâdum var benüm
(Lamiî,1983:177)

سادگی کلام و لطف احساس امیر بخاری را بیشتر در غزلیات ترکی او می‌توان سراغ گرفت که حال و هوای عشق الهی دارد. ذکر جمیل بخاری در میان اشعار لامعی تنها مدح و ستایش از پیر طریقت نقشبندیه بودن او نیست. بلکه به سبب الفت با اشعار وی تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های عرفانی‌اش قرار گرفته و بعضی از مضامین وی را به صورت نظیره‌گویی آورده است. امیر بخاری در غزل پایین از دل پاک عاشقان حق دم می زند که با عشق الهی زنده شدند. اما مردم عادی به آنها هم‌چون دیوانه نگاه می‌کنند. وی اظهار می‌کند که از ایراد گرفتن عوام الناس نمی‌ترسد. لامعی به این شعر شیخ خود نیز نظیره می‌گوید.

امیر بخاری:

آیا به دل دهندگان به راه حق دیوانه می گویند؟ فرض کنیم که دیوانه است، آیا عاقل می‌شود می گویند؟[۸۱]

لامعی:

ای شیخ نیازی به کشف و کرامت ندارم
مرا از این ورطه نجات بده که نیازی به آفات نیست

گفتار تصوف در اطوار من جای نمی گیرد
دیوانه و مستم و طامات به کارم نمی آید

حل خواب را رها کن و مرا بیدار ابدی ساز
ای دل چشمهایت را بگشا که نیازی به خواب و خیالات نیست

سجاده و تسبیح و ردا و خرقه و تاج
با لطف بیان کردم که در خدمتت تکرار نیاز نیست

فکر چله گرفتن و وسوسهٔ خلوت و عزلت
همه راهزن دل هستند و نیازی به این ریاضتها نیست

بگذار که در درگه تو چونان سگی خوار باشم
همین عزت مرا کافی است و جز این هیچ چیز بالذات مورد نیازم نیست

---

[۸۱] بیت مطلع به زبان ترکی:
Divâneyimiş tutalum uslana mı dirler
Hak yolına dil virene divâne mi dirler
(Kurnaz, Tatcı,1999:133)

ای مرشد کامل من عاشق دیدارم — حور جنات را به من عرضه نکن که به کارم نمی آید
مورچه ای هستم که برای یاد گرفتن زبان پرندگان آمدم — دیوان سلیمانی و دارات مورد نیازم نیست
اگر همت تو به راهنمایی لامعی بپردازد — اگر به ظلمات هم برود، نیازی به چراغ ندارد[۸۲]

هر دو غزل ترکی نیز با وزن مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن سروده شده است. لامعی در این شعر انگار به غزل شیخ بخاری جواب می دهد و می‌گوید که دیوانه و مستم و نیازی به گفتار بیهوده و کرامات ندارم. زیرا وی مشتاق دیدار ابدی است و با اشتیاق می‌گوید که باید چشم دلم باز شود. مانند غزل سرآمد که می‌گفت هرکسی که سینه‌اش با عشق ویران شده، در حقیقت آن معمور و آباد شده است.

لامعی غزل دیگر امیر بخاری را با وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، در همان وزن نظیره گفته است .

امیر بخاری:

عقلم بردی و با دردت روز و شب سرگردانم — گر عاشقم چه شود یا رب! عاشق تو ام[۸۳]

---

[۸۲] به زبان ترکی:

Kurtar beni bu vartadan âfât gerekmez — Ey şeyh bana keşf ü kerâmât gerekmez
Dîvâne vü mestem bana tâmât gerekmez — Sığmaz benüm etvâruma güftâr-ı tasavvuf
Gönlüm gözin aç hâb u hayâlât gerekmez — Ko hall-i menâmı beni bîdâr-ı ebed kıl
Lütfiyle didüm tapuna kerrât gerekmez — Seccâde vü tesbîh ü ridâ hırka vü tâcı
Hep reh-zen-i dildür bu riyâzât gerekmez — Fikr-i çile vü vesvese-i halvet ü uzlet
İzzet bu yiter ayruğı bi'z-zât gerekmez — Seg gibi işigünde beni ko olayım hâr
Arz itme bana hur ile cennât gerekmez — Bir âşık-ı dîdârem eyâ mürşid-i kâmil
Dîvân-ı Süleymânî vü dârât gerekmez — Bir mûrçeyem kuş dilin öğrenmeye geldüm
Zulmâta girürse ana müşkât gerekmez — Ger Lâmiînün himmetün olursa delili

(Lamiî,1983:178)

[۸۳] به زبان ترکی:

N'ola ger hayrânınam yâ Râb senün hayrânunam — Aklum aldun dün ü gün derdünle ser-gerdânunam

لامعی:

با عشق معامله کردیم و هستیمان نیست شد
در معامله با یار به زیان و سود فکر نمی‌کنیم

هستیمان عشق است و با او سر و کار داریم
عشق یار ماست و گفتارمان با اوست

رند خراباتی هستیم و نه عقل داریم و نه آبرو
عقل و دل و آبرومان را یکجا به باد داده‌ایم

ای طالب راه بیا و از عقل بری شو
که میربخاری قافله سالار ماست

با لا کاری ندارم و سرم با الا گرم است
از دوگانگی گذشتیم و عهد و پیمانمان یکی است

چون جستجو کردم و دیدم که نه این هست و نه آن
دلم با سر هُو پر شد و انکارمان برخاست

ای لامعی سخن پوچ به عشق زیان میرساند
اگر مردانه سر ببازی اسرارهایمان آشکار خواهد شد[۸۴]

امیر بخاری در این شعر از وارد گلزار عشق شدن و از خار دنیا گذشتن می‌گوید. وی حتی در راه عشق عقل خود را نیز از دست می‌دهد و چون عندلیبان می‌نالد. همچنین لامعی نیز می‌گوید که غیر از عشق با هیچ چیز سر و کار ندارد. در بیت چهارم به امیر بخاری اشاره می‌کند که قافله سالار وی است و در بیت مقطع در راه عشق سر خود را می بازد و جان را فدا می‌کند تا به دیدار معشوق حقیقی برسد.

با اینکه لامعی چلبی هم قرن امیر بخاری بوده، تحت تأثیر وی قرار گرفته و به اشعار وی پاسخ گفته ولی زبانی که این

(Kurnaz, Tatcı,1999:134)

[۸۴] به زبان ترکی:

Assı ziyân bilmezüz yâr ile bâzârumuz
Işka muâmil olup geçdi yoğa varumuz
Işk durur yârumuz ışk ile güftârumuz
Işk durur varumuz ışk iledür kârumuz
Cümle yele virmişüz akl u dil ü ârumuz
Rind-i harâbâtîyüz bizde ne us var ne yüz
Mîr-Buhârî durur kâfile-sâlârumuz
Gel beri ey yol eri akldan olgıl beri
Geçdük iki sanmadan birdür ikrârumuz
Yokdur işüm lâyile hoş başum illâyile
Toldı dilüm sırr-ı Hû gitdi her inkârumuz
Gördüm idüp cüst ü cûy çünki ne ol var ne bu
Baş virürsin ki hemân açıla esrârumuz
Lâmiîya her zaman ışka ziyândur zübân

(Lamiî,1983:182)

دو شاعر در اشعار ترکی خودشان به کار برده‌اند، بسیار متفاوت بوده است. زبان امیر بخاری ساده‌تر و بدون تکلف و عاری از ترکیبات سخت عربی و فارسی است. هم‌چنین می‌توان گفت که این سبک و سیاق بیشتر نزدیک به سبک دو سه قرن پیش بوده و رنگ و بوی اشعار یونس امره، شاعر معروف ترک را دارد. اما اشعار لامعی منعکس کنندهٔ سبک شعر دیوانی ترکی در قرن شانزدهم میلادی است که استفاده از واژه‌ها و ترکیبات عربی و فارسی در آن متداول بوده است. و البته متفاوت بودن زبان یا لهجه مانع نظیره گویی نیست.

در اشعار یا متون ترکی بعضی از مهاجران خراسانی و ماوراءالنهری تفاوت گویش جلب توجه می کند. بدون شک این مهاجران قبل از اینکه وارد خاک آناتولی بشوند، زبان ترکی را بلد بوده و یا تا حدی با آن آشنایی داشته‌اند زیرا دیری نمی‌گذشته که مهاجرین به زبان ترکی کتابی تألیف می کرده یا تحفه‌ای برای پادشاهان می نگاشته اند، دلیل دیگر اینکه در زمان کوتاه پس از مهاجرت این اندازه یاد گرفتن زبان ترکی امکان‌پذیر نبوده است و به همین دلیل می‌توان گفت که در زادگاه خودشان زبان ترکی را یاد گرفته بوده‌اند.

۲/۴/۳. خضر بیگ (متوفی۹۲۰یا۹۲۳هـ./۱۵۱۶یا۱۵۱۹م.)

نام وی خضربیگ بوده اما با عنوان خضری معروف شده است. خضری، شاعر و عالم عثمانی، اهل بروسه بوده و منسوب به خانواده‌ای از علما. احمد پاشا، پدر وی، از مفتی‌های پر آوازۀ عثمانی بود. پس از تحصیل دانش آموزگاری پیشه کرد. و زمانی که در یکی از مدارس بروسه درس می‌داد به تصوف روی‌آورد. از شغل خود کناره گرفته، راه تصوف را برگزیده و مرید امیر بخاری گشت. در مجموعه‌های شعری، اشعار فارسی و ترکی خضری ثبت شده؛ اما تا حال دیوان وی پیدا نشده است. لطیفی دربارۀ خضری چنین می‌گوید: "وی از شعرای فاضل بوده و در فنّ شعر نیز کامل بوده است" (Latifi,2018:211).

بنابر تذکره‌ها، خضری از خویشاوندان عاشق چلبی(متوفی ۹۷۹هـ./۱۵۷۲م.)، شاعر و تذکره‌نویس عثمانی، بوده و پس از روی‌آوردن به تصوف در اشعار خود بخاری تخلص کرده است (Tuman,2001: 202; Âşık Çelebi,2018:646). پدر وی از گرویدن خضری به تصوف ناراحت شده و وی را از تصوف منع کرده اما خضری این را نپذیرفته است. بعد از این حادثه پدر وی، به پادشاه نامه‌ای نوشت و در آن حال خود را عرض نموده و از امیر بخاری به سلطان سلیم یاووز شکایت کرده است ولی این کار هیچ نتیجه‌ای نداشت. در تذکرۀ لطیفی بیان می شود که خضری گاهی نظیره نیز می گفته؛ اما به دلیل به دست نیامدن دیوان کامل وی نمی‌توان دانست که وی اشعار امیر بخاری را نظیره گفته است

یا خیر. او در شعرش بخاری تخلص می کرد و این از لحاظ تأثیرپذیری حایز اهمیت است و بنابراین می باید که به وی نیز اشاره کنیم.

۳/۴/۳. اسکوب لی آتا (متوفی ۹۳۰هـ./۱۵۲۳م.)

دربارۀ شرح حال وی اطلاعات زیادی در دست نیست. وی اهل اسکوب[۸۵] و از نسل احمد یسوی بوده است. اجداد وی از ایران به آناتولی مهاجرت کرده اند. در مثنوی خود به نام *تحفة العشاق* بیان می‌کند که علوم عقلی و نقلی را یاد گرفته است اما به نظر او علمی که انسان را به خدا برساند مهم‌تر بوده است. به این دلیل علم عقلی و شرعی را رها کرده و به مکتب نقشبندیه گرویده است. وی دیوان کاملی دارد و در مثنوی تحفة العشاق بهاء الدین نقشبند، امیر بخاری، عبدالله الهی و دیگر بزرگان این طریقت را مدح می‌کند. شعری که می آوریم در مدح امیر بخاری سروده شده است. از این شعر دریافت می‌شود که وی پیر را بهانه ای برای نجات می‌بیند و از امیر بخاری به عنوان راز شیخ بهاء الدین یاد می‌کند. در این شعر قدرت شاعری خود را نشان می‌دهد. با کلماتی چون اسلامبول، الهی و بها بازی می‌کند:

[۸۵] اسکوب شهریست در واقع بلغارستان کنونی

در وصف حضرت امیر بخاری

ای مرد بلند مرتبه به چنگال خواهد گرفت تو را
و در آفاق خواهد گرداند تو را

او راز و سرّ خواجه بهاءالدین است
مروارید بحر بها و دین است

وی نقد گنج خواجه الهی است
الهی افزون کن نقد این گنج را

جایگاه این سرور در اسلامبول است
وی صاحب معرفت و اسلام پروَر است

قطب حق میر بخاری در وجود اوست
گویی بحار جهان در ذات اوست

دولت نصیب کسی است که به چنین ذاتی برسد
قبل از مرگ به خاک پایش بیفتد

اگر به او برسی به خود رسیده ای
پوست را رها کن تا به جان برسی

گر نه پدر و مادر به کار نمی آید
مرشد وسیلهٔ نجات است و از حق توقع او را داشته باش[۸۶]

۴/۴/۳. مراد نقشبندی (۱۲۶۴هـ./۱۸۴۸م.)

سید خواجه حافظ محمد مراد، عارف عثمانی، شیخ زاویه مراد ملا بوده و در استانبول به دنیا آمده است. عربی، فارسی، اصول عقاید، فقه و منطق آموخت و بعد از تحصیلات بسیار در مدرسه مدرس شد. وی منسوب به طریقت نقشبندیه بود. بعد از اتمام علوم شرعی آثار عرفانی را خواند. وی با هوش و ذکاوتی که داشت، جلب نظر می‌کرد. همه کتب خود را به کتابخانه مراد ملا وقف کرد. همان زمانی که شیخ زاویه ملا مراد شده در مسجد

---

[۸۶] به زبان ترکی:

Gezdüre âfâkı ey merd-i seni
Kim alup çengâline bir dem seni
Dürridür bahr-ı bahâ vü dînün ol
Sırrıdur Hâce Bahâ'ü'd-dînün ol
Nakdini artur İlâhî gencinün
Nakdidür Hâce İlâhî gencinün
Marifet çog anda vü İslâm bol
Yiridür ol serverün İslâmbol
Sanki dünyânun bihârı anda dur
Kutb-ı Hak Mîr Buhârî andadur
Ölmedin pâyına yüz süre ere
Devlet anun kim bunun gibi ere
Koyasın kışrı iresin özüne
Ana irürsen iresin özüne
Bir bahâne oldı mürşid Hak'dan um
Yoksa ne eb fâ'ide eyler ne üm
(Üsküplü Atâ,2017:192)

سلطان احمد نیز واعظی می‌کرد. زاویه مراد ملا محفل علمیه و ادبی زمان خود نامیده می‌شد. وی در این زاویه درس مثنوی نیز داده و بدین سبب به نام "مثنوی خوان شهر" شهرت یافته است. *قواعد فارسیه*، *وقایع نامه*، *خلاصة الشروح*، *ماحضر* و *دیوان* از آثار اوست. دیوان وی به نام *دیوان ملامراد* چاپ شده است. این دیوان بعد از نعت بزرگان دین اسلام به مدح اولیا و متصوفان می‌پردازد. در این قسمت رساله شعر ملا مراد که در مدح امیر بخاری بوده، آورده شده است. این شعر ارزش ادبی چندانی ندارد و بیشتر به دلیل اطلاعاتی که در آن هست به تذکره می‌ماند:

در مدح حضرت شیخ سید احمد البخاری

پیشوای گروه خُفیه سید احمد است
مقتدای طریق نقشبندی سید احمد است

از بخارا آمده و دست شیخ الهی را گرفت
راهنمای راه خدا سید احمد است

نسل پاک رسول کبریا و آل مصطفی
آسمان عالم های معانی سید احمد است

در عصر جناب بایزید خان ظهور کرد
پدر تمامی اهالی ستانبول سید احمد است

در ابتدا سه خانگاه نقشبندی ساخت
وفادار طریق او سید احمد است

حکیم چلبی خلیفه حضرت شیخ شد
زاویه امر کننده به او هم سید احمد است

اگر خطش را می دیدی گویی خاتم عمر است
شیوه خط و ادای او سید احمد است

در شقایق چنین نوشته شده که عزیز در اثنای غسل شدن
با تبسم چشم گشود و دوای درد سید احمد است

هنگام قرار دادن در قبر خود بخود برگشت
قبله نمای حاضرانش سید احمد است

در میان قبور اولیا چنین قبری ندیدم
که پارسای تمام اولیا سید احمد است

اگر قبرش را روضه جنت بنامند سزاوار است
مانند ضیا و روشنایی جان است

اعتقاد مراد دردمند همواره چنین است
مولای من سید احمد رضی الله عنه است [۸۷]

[۸۷] به زبان ترکی:

Gürûh-ı hufyenin hep pîşvâsı Seyyid Ahmed'dir
Buhârâ'dan gelüp Şeyh-i İlâhî'nin tutup destin
Resûl-i kibriyânın nesl-i pâk-i Mustafâ âli
Cenâb-ı Bâyezîd Hân-ı Velînin geldi asrında
Yapup evc hânkâh-ı Nakşibendi cümleden evvel
Hakîm Çelebi olmuşdı halîfe hazret-i şeyhe
Göreydin hattını dirdin Omarın hatîmidir bu
Şakâyıkda yazılmışdır azîz esnâ-yı gaslinde
Yine yazmış ki kabre vaz' olunca hod-be-hod dönmüş
Kubûr-i evliyâda görmedim ben böyle bir kabri
Dinürse ravza-i cennet sezadır kabrine anın
Murâd-ı derd-mendin i'tikâdı böyledir dâim

Tarîk-i Nakşibendî muktedâsı Seyyid Ahmed'dir
Olan râh-ı Hudâ'nın rehnümâsı Seyyid Ahmed'dir
Ma'ânî âleminin hem semâsı Seyyid Ahmed'dir
Sitanbul ehlinin de hep babası Seyyid Ahmed'dir
Olan dâim tarikine vefâsı Seyyid Ahmed'dir
Anâ da emr iden tekye binâsı Seyyid Ahmed'dir
Müsellem şîve-i hatla edâsı Seyyid Ahmed'dir
Tebessümle göz açdı derd-i devâsı Seyyid Ahmed'dir
Dahi huzzârının kıble-nümâsı Seyyid Ahmed'dir
Ki olan her velinin pârsâsı Seyyid Ahmed'dir
Ki kabri zâirâna cân ziyâsı Seyyid Ahmed'dir
Olan hoşnûd kendinden Hudâsı Seyyid Ahmed'dir
(Molla Murad,2010:84-85)

نتیجه‌گیری

در قسمت اول رساله جغرافیای تاریخی خراسان و ماوراءالنهر و آناتولی بررسی شده و اتفاقات مهم تاریخی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در بین سده‌های هفتم و دهم هجری نشان داده شده است. راجع به انگیزه‌های مهاجرت از خراسان و ماوراءالنهر به آناتولی پژوهش کرده و به همین منوال تاریخ تطور طریقت‌ها در آناتولی در قرون مذکور بررسی شده است. همهٔ این اطلاعات نشان می‌دهد که هر عصر انگیزه ها و دلایل خاصی برای مهاجرت دارد. این انگیزه ها باعث می‌شود که شعرا، متصوفان و عالمان از زادگاه خود به جاهای مختلف هجرت کنند. این مهاجرت‌ها گاهی به اجبار و گاهی نیز به میل مهاجران صورت می‌گرفت. مهاجران در جاهایی که بدان مهاجرت می کردند، محیط ادبی و عرفانی جدید می‌ساختند. شعرا و علمای آناتولی در اطراف این محیط جدید جمع می‌شدند و از علم و عرفان مهاجرین استفاده می کردند. چه پادشاهان سلاجقهٔ روم و اتابکان آناتولی و چه سلاطین دولت عثمانی از مهاجران خراسانی و ماوراءالنهری به خوبی استقبال می کردند. سلاطین عثمانی نه تنها، در مدارس عثمانی و مجالس ادبی از حضور ایشان استفاده می کردند، بلکه به عنوان دوست از صحبت‌های علمی آن‌ها نیز بهره‌مند می شدند. بی شک، این عزت و احترام باعث جذب علما و عرفای خراسانی و ماوراءالنهری به آناتولی می شد.

اگر نگاهی به‌روند و نتیجهٔ مهاجرت‌های این چهار قرن بیندازیم، دیده می‌شود که مهاجرت فرهیختگان از خراسان و ماوراءالنّهر به آناتولی در قرن هفتم هجری شروع شده است. البته تحقیقات مورخین این عصر نشان می‌دهد که این مهاجرت قبل از حملهٔ مغول شروع شده بود؛ یعنی وقتی که آلپ ارسلان، سلطان سلجوقی، در سال ۴۶۳هـ./۱۰۷۱م. وارد آناتولی شد، مهاجرت‌های دسته جمعی نیز آغاز گردید. مهاجرت بزرگان علم و ادب از قرن هفتم تا دهم به طول انجامید. قرن هفتم و هشتم را باید با هم بررسی کرد. چرا که در طول قرن هفتم و هشتم هجری بعضی سرزمین‌های خالی آناتولی با اسکان قبایل ترکمن و عارفان خراسانی و ماوراءالنّهری آباد شدند. در این گستره کم‌کم فرهیختگان نیز از بلاد دیگر به آناتولی آمدند. ولی در این میان اکثریت مهاجرین از خراسانیان و ماوراءالنّهریان بودند.

در فصل دوم رساله؛ شرح حال، آثار و تأثیر حضور مهاجرین خراسانی و ماوراءالنّهری در آناتولی به شکل مفصل مورد بحث قرار گرفته است. ترجمه ها، حاشیه ها و نظیره هایی که بر آثار و اشعار آن‌ها نوشته شده ویا اسامی مهاجرینی که در دیوان‌های شعرای آناتولی ذکر شده، مورد بررسی قرار گرفته است. سعی شده است که تأثیرپذیری شعرا و عرفای آناتولی از افراد مهاجرین خراسانی و ماوراءالنّهری نشان داده شود. مدح این مهاجرین در اشعار شعرای آناتولی و همچنین ترجمه، شرح

و حاشیه‌هایی که در قلمرو آناتولی بر آثار مهم علمای مهاجر خراسانی و ماوراءالنّهری نوشته می شده، نشان دهندهٔ تأثیر این افراد بر قلمروی عثمانی است.

در شرح حال مهاجرین دیده می‌شود که آن‌ها گرایش‌های مختلفی داشتند؛ گرایشاتی مانند شاعری، تصوف، ادب، فقه، تفسیر، تعلیم، ریاضی، کمیاگری، تاریخ، جغرافی، اخترشناسی، زبان شناسی، خط و غیره. بنابراین مهاجرین به سه گروه اصلی جمع بندی شده اند: شعرا، عرفا و علما. اما در کنار شعرا، عرفا و علما به هنرمندان نیز باید اشاره کرد. همان‌طور که ملاحظه شد به دلیل زیاد بودن تعداد مهاجرین بیشتر به تأثیر شعرا و عرفا پرداخته‌ایم و به دلیل این‌که بیشتر این شعرا و علما به طریقت‌های مختلف منسوب بودند، به گسترش آن طریقت‌ها در آناتولی نیز اشاره شده است. در بعضی قسمت‌های فصل دوم مخصوصاً قرن هفتم هجری، به ابدالان خراسانی اشاره می‌شود که در فرهنگ عامه آناتولی از ارزش والایی برخوردار هستند. زیرا این طائفهٔ بزرگ هم در جنگ ها شرکت کرده، هم گرایش عرفانی داشته اند.

نگارندهٔ این رساله در تحقیق خود به این نتیجه رسید که همهٔ ارن‌های خراسان ویا با عنوان دیگر *"ابدالان روم"* اهل خراسان نبودند. معمولاً زادگاهٔ ایشان آذربایجان بوده و آنها ترکمن بوده اند. برای مثال در بسیاری از مناقبنامه ها به اسامی چون ابدال موسی و ابدال مراد بر می‌خوریم. که در

باره آن نوشته اند: این‌ها دراویشی بودند که برای شرکت در فتوحات عثمانی از خراسان به بروسه آمدند اما وقتی که این اطلاعات را با منابع دیگر مانند دانشنامه‌ها مقایسه کنیم، پی می بریم که این اشخاص در اصل از شهر خوی بودند. ولی به خاطر این‌که دراویشی بی شمار برای شرکت کردن به فتوحات عثمانی از شهرهای مختلف خراسان به آناتولی آمده اند، همهٔ دراویش غازی با این عنوان شناخته شده اند.

همان‌طور که ملاحظه می شود در قرن هفتم هجری نام نوزده و در قرن هشتم هجری نام هشت نفر ذکر شده است اما این به معنی این نیست که تعداد همهٔ مهاجرین اهل قلم این قدر بوده اند. بعد از در نظر گرفتن زادگاه، شرح حال و تأثیر مهاجران؛ اسامی این افراد انتخاب و آورده شده است. بدون شک مهاجران در میان آن دسته‌ای بودند که در حوزه علمی، عرفانی و ادبی آناتولی تأثیر عمیقی گذاشتند. قونیه در این دو قرن اهمیت فراوان داشت. چرا که اکثریت مهاجرین در قرن هفتم هجری در پایتخت سلاجقه روم ویا در جوار آن سکنی می گزیدند. این نیز نشان دهندهٔ در امان ماندن در سایهٔ پادشاهان و نزدیک بودن به مراکز علمی و فرهنگی آن زمان می باشد. اما بعد از فروپاشی سلاجقهٔ آناتولی و تأسیس اتابکان آناتولی در قرن هشتم مهاجرت‌ها کاهش می یابد. البته با پایان یافتن خطر مغول در خراسان و ماوراء النّهر در آخر این قرن، باعث شد که

مهاجرت فرهیختگان به آناتولی کم‌تر بشود. اما در آن زمان نیز مهاجرت دسته جمعی ترکمنان ادامه می‌یافت.

در قرن نهم و دهم هجری مهاجرت فرهیختگان نسبت به قرون قبلی گسترش می‌یابد. به ویژه در قرن دهم هجری بسیاری از عارفان، عالمان و حجّاج خراسانی و ماوراءالنّهری به استانبول هجرت کرده اند. در قرن نهم هجری، نوزده مهاجر و در قرن دهم هجری، بیست و سه مهاجر سرشناس شناخته شده است. در قرن دهم هجری استانبول به عنوان شهر مهاجرپذیر جلب توجه می کند. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در قرون قبلی قونیه و بروسه مناطق مهاجرپذیر بودند. اما در قرن نهم و دهم هجری قونیه این خصوصیت خود را از دست می‌دهد و جای خود را به استانبول وا می‌گذارد. استانبول پایتخت جدید دولت عثمانی بوده و به مرکز علم و ادب تبدیل شده است. بدین سبب بسیاری از مهاجرین فرهیخته این شهر را بر گزیده اند. در این دو قرن به ویژه در میان شهرهای چون هرات، بخارا، سمرقند، استانبول، بروسه و آماسیه تبادل اجتماعی فرهنگی و ادبی صورت گرفته است. این تبادل علمی باعث شده که علما، عرفا و شعرای این مناطق از هم‌دیگر تأثیر بپذیرند.

به استناد این پژوهش تأثیرگذاری مهاجرین در آثار فرهیختگان آناتولی مشاهده می شود. ابعاد این تأثیر در ترجمه و نظیره های شعرا و عرفای آناتولی خود را آشکار می سازد. نگاشته های اهل قلم آناتولی باعث شده است که این تأثیر

تا به امروز انتقال یابد و اندیشه های علمی، ادبی و فرهنگی و حتی اختلافات فلسفی آن قرون را زنده نگه بدارد. در نتیجه این مهاجرت‌ها دیده می‌شود که تجارب علمی آناتولی رو به فزونی رفته است. مهاجران هم از لحاظ علمی و هم از لحاظ اجتماعی فرهنگی روی اهل قلم آناتولی تأثیرگذار بوده اند و در تمام زمینه ها خصوصا فرق صوفیه تأثیر بسیار پذیرفته اند. امیر بخاری نیز یکی از مهاجرانی بوده که از منطقه ماوراءالنهر به آناتولی آمده و در محیطهای عرفانی و ادبی آن تأثیرگذار بوده است.

اهل قلم آناتولی از عرفا و شعرای خراسانی و ماوراءالنهری چون امیر سلطان و احمد الهی و حسام الدین عشاقی و غیره تأثیر پذیرفتند. این تأثیر در آثار علما و شعرای آناتولی دیده می‌شود. در فصل سوم که فصل پایانی این رساله است، زندگی نامه، آثار و اندیشهٔ عرفانی امیر بخاری بررسی شده است. دلیل اختصاص دادن این فصل به امیر بخاری این است که وی نسبت به بقیه عرفا و شعرای مهاجر که به آناتولی آمده بودند؛ تأثیر گسترده‌تری داشته است.

در قلمرو آناتولی لامعی چلبی، مراد نقشبندی و اسکوب لی آتا منظومه هایی دارند که در مورد شیخ امیر بخاری به رشتهٔ تحریر در آورده اند. در قلمرو آناتولی این شعرا در اشعارشان نام امیر بخاری را یاد کرده و با احترام از وی سخن گفته اند. در میان این شعرا لامعی چلبی جایگاه اول را دارد؛ زیرا وی

در آخر دفتر ثانی دیوان خود ستایش امیر بخاری را می‌آورد. این اشعار از لحاظ ادبی مهم است. نخستین‌بار است که بعضی اشعار ترکی امیر بخاری و لامعی چلبی به زبان فارسی برگردانده شده است. در قلمرو آناتولی غیر از لامعی، به شعرا و عرفای دیگری نیز که تحت تأثیر افکار و اندیشه عرفانی امیر بخاری قرار گرفته‌اند، اشاره شده است؛ اما به دلیل این که دیوان شعر خضری یافت نشده، مشخص نیست که نظیره‌ای بر شعر امیر بخاری سروده یا وی را مدح کرده باشد. مدح مراد نقشبندی بیشتر مربوط به اطلاع از شرح حال امیر بخاری است و نمی‌توان از ارزش ادبی آن سخن به میان آورد. اما مدح اسکوب لی آتا از لحاظ سبکی ارزش بیشتری داشته و گویش متفاوتی دارد. به عنوان نتیجه می‌توان گفت که مدح و نظیره های لامعی بی‌همتا است. ما در مدت نگارش این تحقیق به این شعرا دست یافتیم که در آثارشان امیر بخاری را مدح گفته ویا شعر او را نظیره گفته اند اما در کتابخانه‌های ترکیه نسخه‌های بسیاری هست که هنوز بررسی نشده و بدون شک بعد از بررسی و تحلیل آنها می‌توان به نامها، مدحها و نظیره‌های جدید دست یافت.

منابع

کتاب ها

ابن بی بی (۱۳۵۰). *اخبار سلاجقهٔ روم*، با متن کامل مختصر سلجوقنامهٔ ابن بی بی، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابفروشی تهران

ابن حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامهٔ ابن حوقال*، ایران در صورة الارض، ترجمه و توضیح: دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۶۸). *مسالک و ممالک*، ترجمه فارسی قرن پنجم/ششم هجری، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

افلاکی، احمد (۱۹۸۰). *مناقب العارفین*، با تصحیحات و تعلیقات تحسین یازیجی، ج ۱و۲، چاپ دوم، آنقره: انتشارات انجمن تاریخ ترک

افشار، محمود (۱۳۵۹). *افغان نامه*، جالد ۳، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

اقبال آشتیانی (۱۳۸۸). *تاریخ مغول*، از حملهٔ چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران: انتشارات امیر کبیر

اقبال آشتیانی (۱۳۶۰). *ظهور تیمور*، به کوشش میر هاشم محدث، تهران: انتشارات انجومن آثار ملی

امیر بخاری، *دایوان فارسی*، نسخه خطی با شمارهٔ ۵۸۶ در کتابخانه ملت

اینان، فاطمه زهرا (۱۳۸۳). *سهم دانشمندان دورهٔ عثمانی در زبان و ادبیات عرب، از آغاز امپراتوری عثمانی تا دورهٔ سلطان مراد سوم (۶۹۹هـ./۱۲۹۹م.-۱۰۰۳هـ./۱۵۹۵م.)*. پایان نامهٔ برای دریافت درجهٔ کارشناسی ارشد، رشتهٔ زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تهران

بابایی، طاهر (۱۳۹۵). *نقش نخبگان حکومتی ایرانی در قلمرو عثمانی در دورهٔ سلیمان اول*، پایان نامهٔ دکتری، رشتهٔ تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگه تهران

پاکتچی، احمد (۱۳۹۲). *جریان های تصوف در آسیای مرکزی*، چاپ اول، تهران: انتشارات بین الملل الهدی

براون، ادوارد (۱۳۳۹). *از سعدی تا جامی*، تاریخ ادبی ایران از نیمهٔ قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری عصر استیلای مغول و تاتار، ترجمه: علی اصغر حکمت، چاپ دوم. تهران: ابن سینا

جامی، مولانا عبدالرحمن بن احمد (۱۳۳۶). *نفحات الانس من حضرات القدس*، به تصحیح مهدی توحیدی پور، تهران: انتشارات محمودی

جعفریان، رسول (۱۳۹۲). *جادة العاشقین؛ قسمت حج*. تهران: علم

جغرافیای کامل ایران (۱۳۶۶). موالفین قسمت دوم: دبیران گروه های آموزشی جغرافیای استان ها، ج ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران

حدود العالم من المشرق الی لمغرب (۱۳۷۲). با مقدمهٔ بارتولد، تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میرحسین شاه، با تصحیح و حواشی مریم میراحمدی، غلامرضا ورهرام، انتشارات دانشگاه الزهرا: تهران.

حزینی (۲۰۱۴). تسلاء القلوب (متن انتقادی)، نگارنده؛ احمد قارا، پایان نامه کارشناس ارشد، دانشگاه قیریق قلعه، ترگیه

دوغان، اسرا (۱۳۹۰). *تاریخ حج گزاری ایرانیان*، تهران: نشر مشعر

دیوانچهٔ فارسی امیر بخاری، کتابخانه نسخه های خطی ملت، شمارهٔ ۵۸۶

راوندی، مرتضی (۱۳۷۴). *تاریخ اجتماعی ایران*، حیات ادبی مردم ایران، ج ۸، بخش اول، تهران: انتشارات نگاه

رنجبر، احمد (۱۳۶۳). *خراسان بزرگ (بحثی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ)*، تهران: امیر کبیر.

ریاحی، محمد امین (۱۳۶۹). *زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی*، چاپ اول، تهران: انتشارات پاژنگ

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). *آشنایی با تاریخ ایران*، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۵). *ارزش میراث صوفیه*، چاپ هجدهم، تهران: امیر کبیر

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۶). *دنبالهٔ جستجو در تصوف و ایران*، چاپ یازدهم، تهران: امیر کبیر

سعیدالدین فرغانی (۱۳۹۸). *مشارق الدراری*، شرح تائیه ابن فارض، با مقدمه و تعلیقات سید جلال الدین آشتیانی، مشهد: انتشارات انجمن فلسفه و عرفان اسلامی

سیف فرغانی (۱۳۶۴). *دیوان سیف الدین محمد فرغانی*، دوره کامل، با تصحیح و مقدمه دکتر ذبیح الله صفا، تهران: انتشارات فردوسی

شرح غزلهای حافظ (۱۳۹۲). نوشتهٔ دکتر حسینعلی هروی، ج ۱، تهران: نشر نو

شهاب الدین نسوی (۱۳۸۴). *سیرت جلال الدین منکبرنی*، (ترجمه فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول در قرن هفتم هجری)، تصحیح، مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

شکر، محمد (۱۳۸۵). *سلجوقیان، شکست بیزانس در ملازگرد و گسترش اسلام در آناتولی*، مترجمان نصرالله صالحی ـ علی ارطغرل، قم: نشر ادیان

صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹). *تاریخ و ادبیات در ایران، از آغاز سدهٔ دهم تا میانه سدهٔ دوازدهم هجری*، جلد اول-پنجم، تهران: انتشارات فردوس

طباطبائی، سید محمد منصور (۱۳۸۷-۱۳۸۶). ایرانیان روم، رجال ایرانی دربار عثمانی، سدهٔ هستم تا دهم هجری. ضمیمهٔ شماره ۳، فصلنامهٔ علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

زکریا قزوینی، (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، انتشارات امیر کبیر: تهران.

لسترینج، گای (۱۳۷۷). *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمهٔ محمود عرفان، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

مستوفی قزوینی، فاضل حمدالله (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*، به تصحیح لسترنج، دنیای کتاب: تهران.

معصوم علی شاه، (محمد معصوم شیرازی) (۱۳۸۳). *طرائق الحقایق*، با تصحیح محمد جعفر محجوب، جلد دوم، تهران: انتشارات کتابخانهٔ سنائی

مفتاح، الهامه؛ ولی، وهاب (۱۳۷۴). *نگاهی به روند نفوذ و گسترش زبان و ادب فارسی در ترکیه*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

نفعی (۲۰۱۹). *دیوان فارسی*، متن - ترجمه، به کوشش محمد آتالای، استانبول: دماوند

نقوی، نقیب (۱۳۷۲). مقاله نامهٔ خراسان. چاپ دوم. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی

نفیسی، سعید (۱۳۶۳). *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، تهران: فروغی

نوایی، علی شیر (۱۳۶۳). *مجالس النفائس*، به کوشش علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات منوچهری

هروی، نجیب مایل (۱۳۶۲). *نفحة الروح و تحفة الفتوح*، تهران: انتشارات مولی

یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۲). *فرهنگ نام آوران خراسان. مشهد:* انجمن آثار و مفاخر فرهنگی خراسا

یاقوت حموی بغدادی (۱۳۸۳). *معجم البلدان*، جلد دوم، ترجمان: دکتر علینقی منزوی، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه): تهران.

مقاله ها

آلگار، حامد (۱۳۷۷). *امیر بخاری*. دانشنامهٔ جهان اسلام. زیر نظر غلامعلی حداد عادل. ج:۲۵، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی

اجاق، احمد یاشار (۱۳۸۵). *از عصیان بابائیان تا گزلباش گری؛ نگاهی به تاریخ ظهور و رشد علویان در آناتولی*، مترجم: شهاب ولی، فصلنامه تاریخ اسلام، سال هفتم، شماره ۲۷، صص: ۱۵۹-۱۸۲

اشراقی، حسن، (۱۳۸۱). چشم *اندازی به ترکمنان استرآباد در عصر صفوی*، فرهنگ، پاییز، شمارهٔ ۴۳، صص: ۲۱-۳۲

براون، ادوارد (۱۳۶۵). نوشته های حروفیان و ارتباط آنان با طریقه دراویش بکتاشی، مترجم: عطاءالله حسینی، فرهنگ ایران زمین، شماره ۲۶، صص: ۲۰۶-۲۴۴

برزگر (۱۳۸۰). *سعید فرغانی*، فرهنگنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در آسیای میانه، سرپرست حسن انوشه، تهران، مج۱، صص: ۴۹۵

تقوایی، فاطمه (۱۳۹۰). *نقش مهاجرین خراسان بزرگ در توسعه ی فرهنگ ایرانی آسیای صغیر (قرن پنجم تا نهم هجری)*، خراسان بزرگ، سال دوم، شماره ۴، صص: ۲۹-۵۳

جابری نسب، نرگس، (۱۳۸۸). *مهاجرت ایرانیان به هند*، فصلنامهٔ مطالعات شبه قره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال اول، شمارهٔ اول، زمستان، صص: ۲۵-۵۶

حاجیان پور، حمید (۱۳۷۸). *روابط ایرانیان و اوزبکان در دورهٔ شاه طهماسب صفوی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان)، پاییز و زمستان، شماره: ۱۸-۱۹، صص: ۳۵-۶۰

حیدرزاده، توفیق (۱۳۷۵). *مهاجرت علمای ایران به امپراتوری عثمانی (و انتقال سنّت های مدارس ایرانی به آن سرزمین*، از اوایل دورهٔ تیموری تا اواخر عهد صفوی)، فرهنگ، شمارهٔ ۲۰ و ۲۱، صص: ۴۹-۹۴

دانشنامهٔ ادب فارسی: ادب فارسی در آناتولی و بالکان (۱۳۸۳). به سرپرستی حسن انوشه، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

دین پرست، ولی (۱۳۹۱). *نقش ایرانیان مهاجر در آناتولی با تأکید بر دوره تیموری و اوایل دوره صفوی*، تاریخ اسلام، زمستان، سال سیزدهم، شماره: ۵۲، صص: ۱۵۵-۱۸۲

دین پرست، ولی (۱۳۹۵). *نقش نخبگان ایرانی در گسترش مناسبات ایران و عثمانی در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی*، مطالعات روابط فرهنگ بین الملل، زمستان، سال اول، شماره: ۴، صص: ۵۷-۶۸

رنجبر، احمد (۱۳۵۵). *بررسی تاریخی در جغرافیای سمرقند و دانشمندان آن*، مقالات و بررسی ها، نشریه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، پاییز، شماره ۲۵-۲۶، صص: ۲۴۰-۳۰۴

شاملی، عباسعلی؛ حسینخانی، هادی (۱۳۸۲). *ریشه های چالش و درگیری میان صفویان و عثمانیان (برهه میان سال های ۱۵۰۲ و ۱۵۷۶ میلادی)*، تاریخ اسلام در آیینهٔ پژوهش، زمستان، شماره: ۴، صص: ۳۹-۷۸

صدری نیا، باقر (۱۳۹۰). *بررسی عوامل و ابعاد مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر در قرن هفتم*، تاریخ نامه ایران بعد از اسلام، بهار و تابستان، شماره: ۲، صص: ۴۳-۷۰

علامه، سیدمیر حسین (۱۳۹۴). *بررسی وضعیت انتقال علوم به قلمرو خلافت عثمانی تا ورود دانشمندان شیعی عهد صفوی*، فصلنامه علمی ـ پژوهشی شیعه شناسی، سال سیزدهم، شماره ۵۱، پاییز، صص: ۲۷-۴۰

فلاحی، کیومرث (۱۳۸۷). *مهاجرت از ایران از آغاز تا امروز*، اطلاعاتی سیاسی - اقتصادی، آذر و دی، شماره ۲۵۵-۲۵۶، صص: ۱۴۸-۱۶۵

ماهر، فرهاد (۱۳۷۲). *مهاجرت، قانونمندی ها، دیدگاه ها نگاهی جامعه شناختی*، اقتصادی کشاورزی و توسعه، شماره ۱، صص: ۹۰-۱۰۷

مخبر دزفولی، فهیمه (۱۳۹۶). *تشیع امامی و پیدایش طریقت علوی-بکتاشی در آناتولی*، پژوهشنامه ادیان، شماره ۲۱، صص: ۱۳۱-۱۴۵

منوری، سید علی (۱۳۹۶). *مناسبات دین و دولت و تکوین شالوده روابط خارجی ایران با عثمانی*، (۱۱۳۵-۹۰۷ق./۱۷۲۲-۱۵۰۲م.)، تاریخ روابط خارجی، زمستان، شماره: ۷۳، صص: ۷۱-۱۰۳

میرباقری فرد، سید علی اصغر؛ نجفی، زهره (۱۳۸۸). *سعدالدین حمویه در مراد المریدین*، مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره نهم، بهار و تابستان، صص: ۱۳۳-۱۵۳

میرجعفری، حسی دهقان نژاد، مرتضی؛ حاجیان پور، حمید (۱۳۸۵). *اندیشه غالیانه در طریقت صفوی*، اندیشه دینی، زمستان، شماره: ۲۱، صص: ۹۳-۱۱۶

نادری، نگار (۱۳۸۵). *جلدکی*، دانشنامه جهان اسلام، صص: ۵۵۱-۵۵۳

هروی، نجیب مایل (۱۳۶۵). *جواهر الکنوز شرح داعی شیرازی بر رباعیات سعدالدین حمویه*، معارف، آذر و اسفند، شماره ۹، صص: ۷۹-۱۰۸

Ahdî. (2018). *Gülşen-i Şu'arâ.* (Haz: Süleyman Solmaz). Ankara: Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları

Ahmet Rıf'at. (1998). *Devhatü'n-Nukabâ. Osmanlı Toplumunda Sâdât-ı Kirâm ve Nakibüleşrâflar.* (Haz: H. Yüksel, F. Köksal). Sivas Cumhuriyet Üniversitesi Fen Edebiyat Fakültesi Yay.

Akbulut, Kadir. 2018. *Müeyyidüddîn-i Cendî'nin Nüktetü'l-Aşk Adlı Mesnevisi,* Selçuk Üniversitesi, Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi

Mazzaoui, M. M. (2005). (Kitap içinde makale). *Akdeniz'den Hindistan'a Türk-İran Esintileri*. 2005. Ed. Canfield, Robert L. çev: Ömer Avcı, İstanbul: Kaknüs Yayınları

Algül, H. (2005). *15. Yüzyılda Bir Tekke Şenliği Erguvan Faslı.* XIV. Türk Tarih Kongresi. Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları

Alper, M; Arıcı, Mustakim. (2015). (Ed.) *Osmanlı'da İlim ve Fikir Dünyası, İstanbul'un Fethinden Süleymaniye Medreselerinin Kuruluşuna Kadar.* İstanbul: Klâsik Yayınları

Algül, H. Azamat, N. (1995). *Emîr Sultan.* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. c: 146-148. Ankara: TDV Yayınları

Antov, N. (2017). *The Ottoman "Wild West". The Balkan Frontier in the Fifteenth and Sixteenth Centuries.* United Kingdom: Cambridge University Press

Armağan, A. (2000). *"XVIII. Yüzyılda Hac Yolu Güzergâhı ve Menziller (Menâzilü'l-Hacc)".* Osmanlı Araştırmaları, 20: 73-118

Arslan, Hüseyin (2001). *16. yy. Osmanlı Toplumunda Yönetim, Nüfus, İskân, Göç ve Sürgün,* 2. Baskı, İstanbul: Kaknüs Yayınları

Âşık Çelebi. (2018). *Meşâ'irü'ş-şu'arâ.* (Haz: Filiz Kılıç). Ankara: Kültür Bakanlığı Yayınları

Âşık Paşazâde. (1332). *Tevarih-i Âl-i Osman.* İstanbul: Matbaâ-i Âmire

Âşık Paşazâde. (2003). *Osmanoğulları'nın Tarihi*. Çeviri ve Günümüz Diline Aktarım: Kemal Yavuz – M. A. Yekta Saraç, İstanbul: Koç Kültür Sanat Tanıtım

Ateş, A. (1959). *"Anadolu'nun Unutulmuş Büyük Bir Şairi: Sayf Al-Din Muhammed Al-Fargani"*. Belleten, XXIII, 91: 415-456

Ay, R. (2006). (Ahmet Yaşar Ocak). (Ed). *Anadolu Selçukluları ve Beylikler Dönemi 1, Sosyal ve Siyasal Hayat,* Ankara: Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları

Aydın, A. (2016). Osmanlıda Simyadan Kimyaya Geçiş Süreci. Dört Öge. 9: 105-114

Aydın, G.; Aydın, C. (1992). *Bircendî.* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 6: 186-187. Ankara: TDV Yayınları

Ayvanserâyî, Hafız Hüseyin. (2017). *Vefeyât-ı Ayvansarâyî.* Haz: Ramazan Ekinci. Ankara: T.C. Kültür ve Turizm Bak. Kütüphaneler ve Yayımlar Genel Müdürlüğü

Azbî Baba Divanı (İnceleme-Metin). (2002). (Haz: Mehmet Erol). Çanakkale Onsekiz Mart Üniversitesi, Yayınlanmamış Doktora Tezi

Babinger, Franz. (1982). *Osmanlı Tarih Yazarları ve Eserleri,* Çeviren: Coşkun Üçok, Ankara: Kültür Bakanlığı Yayınları

Bahrü'l-Hakâyık (Transkripsiyon, Dil Özellikleri, Sözlük). (1997). (Haz: Selcen Köse Çiftçi). Afyon Kocatepe Üniversitesi. Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi

Balata, R. Y. (1992). (Haz.). *Hunkarnâma. (Tavarih-i Âl-i Osman).* Müellif: Mir Sayyid Ali B. Muzaffar-i Ma'alî. İstanbul Üniversitesi, Yayınlanmamış Doktora Tezi

Baltacı, C. (2005). XV - XVI. Asırlarda Osmanlı Medreseleri. İstanbul. Marmara Üniversitesi İlahiyat Fakültesi Yayınları

Beyanî. Mustafa Cârullahzâde. (2017). *Tezkiretü'ş - şu'arâ.* (Haz: Aysun Sungurhan). Ankara: Kültür Bakanlığı Yayınları

Bilgin, O. (1993). *Şeyhî Hakkında Yeni Bilgiler.* Türklük Araştırmaları Dergisi, İstanbul: 7: 123-139

Bursalı Mehmed Tahir. (1342). *Osmanlı Müellifleri.* c.3, Matbaa-i Âmire: İstanbul

Gökmen, M. H. (Ed.). (2011). *Büyük Selçuklu Devletinden Türkiye Selçuklu Devletine.* Konya: Selçuk Üniversitesi Türkiyat Araştırmaları Enstitüsü Yayınları

Ceylan, Ö. Yılmaz, O. (2005). *Hazâna Sürgün Bahar: Keçecizâde İzzet Molla ve Dîvân-ı Bahâr-ı Efkâr.* İstanbul: Sahhaflar Kitap Sarayı

Ceylan, S. (Ed.) (2015). *Türkiye'de Tarikatlar, Tarih ve Kültür*. İstanbul: İsam Yayınları

Çağrıcı, M. (1997). *"Hasan b. Şerefşah"* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 16: 353-354. Ankara: TDV Yayınları

Çetinkaya, B.A. (1999). *"Bir Anadolu Ereni Hacı Bektaş-ı Velî: Hayatı, Eserleri ve İnsan Anlayışı,"* Sivas Cumhuriyet Üniversitesi, İlahiyat Fakültesi Dergisi, 3: 345-356

DeWeese, D. (Ed.). (2012). *Studies On Sufism In Central Asia.* England: Ashgate Publishing

Emîr Buharî. Şerh-i Ebyât-ı Mevlânâ. Bursa Yazma Eserler Ktp. Orhan Gazi Blm. 622 Numarada Kayıtlı Eser

Ersoy, E. Ay, Ü. (2017). *Hoca Dehhânî Divanı.* Ankara: Türkiye Bilimler Akademisi

Ertaylan, İ. H. (1961). *İlahî Divanı.* İstanbul: İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi Yayınları

Esendemir, H. N. (2019). (Haz.) *Karamanlı Aynî Divanı'nın Cemiyet Açısından Tahlili.* Çankırı Karatekin Üniversitesi. Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi

Esrâr Dede. (2018). *Tezkire-i Şu'arâ-yı Mevleviyye.* (Haz: İlhan Genç). Ankara: T.C. Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları

Faik Reşâd. (2018). *Eslâf.* (Haz: Emrah Aydemir, Fatih Özer). Ankara: Kültür Bakanlığı Yayınları

İhsanoğlu, E. (1994). (Ed.) *Osmanlı Devleti ve Medeniyeti Tarihi.* c:1, İslâm Tarihi, İstanbul: Sanat ve Kültür Araştırma Merkezi (IRCICA)

Karpat, K. (2015). (Derleyenler: M. Murat Erdoğan, Ayhan Kaya). *Türkiye'nin Göç Tarihi. 14. Yüzyıldan 21. Yüzyıla Türkiye'ye Göçler.* I. Baskı, İstanbul: İstanbul Bilgi Üniversitesi Yayınları

Emecen, Feridun M. (2015). *Osmanlı İmparatorluğu'nun Kuruluş ve Yükseliş Tarihi* (1300-1600), İstanbul: 2. Baskı, Türkiye İş Bankası Kültür Yayınları

Emir Sultan. *Naat.* Yazma Nüsha. Bel_Yz_K0700 Atatürk Kitaplığı Şiir Mecmuası İçinde. vr: 40a-41a

Halil Efendi. (2019). *Mecmua-i Vefeyât-ı Meşayih*. (Haz: Prof.Dr. Mustafa Demirel). İstanbul: Cinius Yayınları

Hasan Çelebi. Kınalızâde. (2017). *Tezkiretü'ş-şu'arâ.* (Haz: Aysun Sungurhan). Ankara: Kültür Bakanlığı Yayınları

Kadîmî Divanı (2010). (Haz: Yakup Orhun Demirci). Gazi Üniversitesi. Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi

Kara, M. (2014). *Türkistanın Işığı Necmeddin-i Kübra.* Eskişehir. Türk Dünyası Bilgeler Zirvesi: Gönül Sultanları Buluşması:99-122

Kara, M. (2008). *Metinlerle Osmanlılarda Tasavvuf ve Tarikatlar.* II. Baskı. Bursa: Sır Yayıncılık

Kara, M. (1995). *Emîr Buhârî.* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 11: 125-126. Ankara: TDV Yayınları

Kara, M. (1998). *Hüsâmeddin Bursevî.* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 18: 511-512. Ankara: TDV Yayınları

Karatay, F. E (1961). (Haz.). *Topkapı Sarayı Müzesi Kütüphanesi Fasrça Yazmalar Kataloğu.* İstanbul: Topkapı Sarayı Müzesi Yayınları

Kılıç, M. E. (2016). *Anadolu Tasavvuf Tarihine Notlar I, Osmanlı Dönemi-Cumhuriyet Dönemi,* İstanbul: Sufi Kitap

Kılıç, M. E. (2016). *Anadolu Tasavvuf Tarihine Notlar II, Halvetî-Uşşâkîler,* İstanbul: Sufi Kitap

Kılıç, M. E. (1995). *"Saîdüddin Fergânî".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 12: 378-382. Ankara: TDV Yayınları

Koca, S. (2008). *"Diyâr-ı Rûm'un (Roma Ülkesi=Anadolu) Türkiye Hâline Gelmesinde Türk Kültürünün Rolü".* Türkiyat Araştırmaları Dergisi, Konya. 23: 1-53.

Koç, M. (2005). *16. yy Osmanlı Coğrafyasında Karanlıkta Kalmış Nakşi-Ahrari, Yesevi ve Kübrevi Şeyhleri.* Kutadgubilig Felsefe-Bilim Araştırmaları Dergisi. 7:213-254

Konyalı, İ. H. (2007). *Konya Tarihi.* Konya: Büyükşehir Belediyesi Kültür Yayınları

Köprülü, M. F. (1980). *Türk Edebiyatı Tarihi*, 2. Baskı, İstanbul: Ötüken Yayınları

Köprülü, M. F. (1976). *Türk Edebiyatında İlk Mutasavvıflar,* 3. Baskı, Ankara: Diyanet İşleri Başkanlığı Yayınları

Köprülü, M. F. (1943). *"Anadolu Selçuklu Tarihi'nin Yerli Kaynakları".* Belleten, VII, 27: 380-522

Kunt, M. Yurdaydın, H. Ödekan, A. (Haz). *Türkiye Tarihi 2, Osmanlı Devleti* (1300-1600), Yayın Yön: Sina Akşin, Cem Yayınevi, İstanbul: 2002

Kurnaz, C. Tatcı, M. (1996). *İstanbul'da Buharalı Bir Nakşi Şeyhi: Seyyid Emir Buhari ve Türkçe Şiirleri.* Bilig/1: 250-265

Kurnaz, C. Tatcı, M. (1999). *İstanbul'da Buharalı Bir Mutasavvıf: Emir Buharî.* Genişletilmiş ve Gözden Geçirilmiş 2. Baskı. İstanbul: Akçağ Yayınları

Kutluer, İ. (2009). *"Muhammed b. Eşref Semerkandî".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 36: 475-477. Ankara: TDV Yayınları

Lâmi'î Çelebi. (1997). (Haz: Sadettin Eğri). *Şerefü'l-İnsan (İnceleme-Metin).* Gazi Üniversitesi, Yayınlanmamış Doktora Tezi

Lâmi'î Çelebi. (1998). (Haz. Hamit Bilen Burmaoğlu). *Lâmi'î Çelebi Divanı (Hayatı, Edebi Kişiliği, Eserleri ve Divanı'nın Tenkidli Metni).* Atatürk Üniversitesi, Yayınlanmamış Doktora Tezi.

Latîfî. (2018). *Tezkiretü'ş-Şu'arâ ve Tabsıratü'n-Nuzamâ.* (Haz: Rıdvan Canım). Ankara: Kültür Bakanlığı Yayınları

Lüfti Paşa. (1341). *Tevârih-i Âl-i Osman*, İstanbul: Matbaa-i Âmire

Mecdî, Mehmed (1269). *Hadâiku'ş-Şekaik, Şekaik Tercümesi*, İstanbul: Darü't-Tıbbati'l Âmire.

Mehmed Fahreddin Efendi. *Gülzâr-ı İrfân.* Millet Kütüphanesi, Ali Emîrî, nr. 1098

Mehmed Süreyya (1308). *Sicill-i Osmani ya Tezkire-i Meşâhir-i Osmâniyye*, İstanbul: Matbaa-i Âmire

Molla Murad. (2010). (Haz: M. Çetiner). *Molla Murad ve Türkçe Divanı.* Kırıkkale Üniversitesi, Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi

Muslu, R. (2003). *Osmanlı Toplumunda Tasavvuf (18. Yüzyıl).* İstanbul: İnsan Yayınları

Müneccimbaşı Ahmed Dede, *Müneccimbaşı Tarihi*, Sahaif'ül-Ahbar fi Vekayi'ül-a'sâr, c:1-2, Arapçadan Türkçeleştiren: İsmail Erünsal, İstanbul: Tercüman

Nev'izâde Atâyî. (2017). *Hadâ'iku'l-Hakâ'ik fi Tekmileti'ş-Şakâ'ik.* c.1, (Haz: Suat Donuk). İstanbul: Türkiye Yazma Eserler Kurumu Başkanlığı Yayınları

Nişancı Mehmed Paşa. (1290). *Siyer-i Enbiyâ-i 'İzâm ve Ahvâl-i Hülefâ-i Kirâm. (Tarih-i Nişancı Mehmed Paşa).* İstanbul: Matbaa-i Âmire

Ocak, A. Y. (1991). *"Baba İlyas".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 4: 368. Ankara: TDV Yayınları

Ocak, A. Y. (1978). *"Emirci Sultan ve Zaviyesi".* İÜ Edebiyat Fak. Yay. Tarih Enstitüsü Dergisi, 9: 130-208

Ocak, A. Y. (2016). *Babaîler İsyanı, Alevîliğin Tarihsel Altyapısı Yahut Anadolu'da İslâm-Türk Heterodoksisinin Teşekkülü,* 7. Baskı. İstanbul: Dergâh Yayınları

Ökten, S. (1993). "*Cildekî".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 7:550-551. Ankara: TDV Yayınları

Öngören, R. (2000). *Osmanlılar'da Tasavvuf, Anadolu'da Sûfîler, Devlet ve Ulemâ (XVI. Yüzyıl).* İstanbul: İz Yayıncılık

Öngören, R. (2008). *"Sa'deddîn-i Hammûye".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 35: 389-391. Ankara: TDV Yayınları

Öngören, R. (2015). *Türkiye'de Tarikatlar Tarih ve Kültür.* (Ed. Semih Ceylan). İstanbul: İsam Yayınları

Özaydın, A. (2006). *"Nesevî, Muhammed b. Ahmed".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 32: 577-578. Ankara: TDV Yayınları

Özcan, M. (1989*). Kolonizatör Bir Derviş Olarak Seyyid Harun Veli'nin Hayatı ve Faaliyetleri*. Selçuk Üniversitesi. Yayınlanmamış YL. Tezi, Konya.

Özgüdenli, O. G. (2020). *Ortaçağ'da Türkler, Moğollar, İranlılar (Kaynaklar ve Araştırmalar),* İstanbul: Ötüken Neşriyat

Özkan, M. (1995). Elvân-ı Şirâzî. Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 11: 67-68. Ankara: TDV Yayınları

Özköse, K. (2018). *Amasya'da Bulunan Halvetiyye Tekkeleri.* Akademiar Dergisi. Ankara. s.5: 91-118

Öztürk, M. (2020). *Anadolu Erenlerinin Kaynağı Horasan,* İstanbul: Bilge Kültür Sanat Yayınları

Öztürk, M. (çev.) (1990). Aziz b. Erdeşir-i Esterâbâdî. Bezm u Rezm (Eğlence ve Savaş). Ankara: Kültür Bakanlığı Yayınları

Öztürk, M. (1994). *Ebû Saîd-i Sânî.* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 10:225. Ankara: TDV Yayınları

Öztürk, M (2014). (Çev.). *Kitab-ı Diyarbekriyye*. Ebu Bekr-i Tehrani. Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları

Sarınay, Y. (2019). *"Türkistanlı Hacıların Ziyaret Merkezi Olarak İstanbul".* Bilig, 88: 1-18

Sehî Beg. (2017). Heşt Bihişt. (Haz: İpekten, H. Kut, G. İsen, M. Ayan, H. Karabay, T.). Ankara: Kültür Ve Turizm Bakanlığı Yayınları

Sertkaya, O. F. (1989). *"Ahmed Fakih".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 2: 65-67. Ankara: TDV Yayınları

Sertkaya, O. F. (1988). *"Abdürrezzak Bahşı."* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 1: 297-298. Ankara: TDV Yayınları

Sertkaya, A. G. (2004). *"Semerkantlı Şeyh-zâde Abdürrezzâk Bahşı'nın Ali Şir Nevâyî'ye Anadolu'da Yazdığı Nazireleri."* Foreign Philology: Language, Literature, Education, Samarkand State Instıtute of Foreign Languages. no:1(10):58-66

Şahin, H. (2007). *Osmanlı Devleti'nin Kuruluş Dönemine Dinî Zümreler, (1299-1402),* Yayınlanmış Doktora Tezi, Marmara Üniversitesi, TAE, Türk Tarihi ABD, Ortaçağ Tarihi Bilim Dalı

Şahin. H. (2009). *"Seyyid Ali Sultan".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 37:48-50. Ankara: TDV Yayınları

Şemseddin Sami. (1891). *Kâmûsü'l-A'lâm*. c.3.İstanbul: Mihran Matbaası

Tatçı, M. Akdemir, Ü. (2018). *Pîr-i Halvetî Seyyid Yahyâ-yı Şirvâni Kitabı.* İstanbul: H Yayınları

Tek, A. (2006). *Molla (Ahmed) İlahî'nin Ayasofya Camii'nde Fatih'in Huzurunda Tasavvufa Dair Yaptığı Konuşmalar.* Uludağ Üniversitesi. İlahiyat Fakültesi Dergisi. c.15/1:285-305

Tosun, N. (2007). *Bahâeddin Nakşbend. Hayatı, Görüşleri, Tarikatı. (XII-XVII. Asırlar).* Üçüncü Baskı. İstanbul: İnsan Yayınları

Tosun, N. (2017). *Yesevîlik Araştırmaları için Bazı Mühim Kaynak Eserler.* Türkiye Araştırmaları Literatür Dergisi. c.15,s:30:83-105

Tosun. N. (2015). (Ed:Semih Ceylan) *Türkiye'de Tarikatlar, Tarih ve Kültür*. İstanbul: İsam Yayınları

Tulum, M. M. (Haz). (2009). *Hazînî. Menba'u'l-Ebhâr Fi Riyazi'l-Ebrâr. "İyilerin Bahçelerinde Suların Kaynağı".* İstanbul: Kişisel Yayınlar

Tuman, M. N. (2001). *Tuhfe-i Nâilî. Divan Şairlerinin Muhtasar Biyografileri.* (Haz: Cemâl Kurnaz, Mustafa Tatcı). c:1-2. Ankara: Bizim Büro Yayınları

Tuncel, M. (1991). *"Anadolu".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 3: 106-109. Ankara: TDV Yayınları

Turan, O. (1973). *Türkler Anadolu'da.* İstanbul: Hareket Yayınları

Turan, O. (1969). *Selçuklular Tarihi ve Türk-İslâm Medeniyeti,* İkinci Baskı, İstanbul: Turan Neşriyat Yurdu

Togan, Z. V. (1970). *Umumî Türk Tarihine Giriş, En Eski Devirlerden 16. Asra Kadar.* c: 1, II. Baskı. İstanbul: İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi Yayınları

Uğur, A. (2013). *Emîr Sultan Menâkıbnâmeleri ve Nimetullah'ın Menâkıb-ı Emîr Sultan Adlı Eseri (İnceleme-Metin).* Marmara Üniversitesi, Yayınlanmamış Yüksek Lisans Tezi

Uludağ, S. (1993). "*Cendî".* DİA, c.7, s. 361-362. İstanbul. Diyanet Vakfı Yayınları

Uz, M. A. (2015*). Konya Âlimleri ve Velileri.* 2. Baskı. Konya: Meram Belediyesi Kültür Yayınları

Uzunçarşılı, İ. H. (1988). *Osmanlı Tarihi,* c.1-2, 5. Baskı, Ankara: Türk Tarih Kurumu Yayınları

Uzunçarşılı, İ. H. (2003). *Osmanlı Sarayı'nda Ehl-i Hıref Defterleri.* Ankara: Atatürk Kültür, Dil ve Tarih Yüksek Kurumu. Türk Tarih Kurumu Yayınları. Belgeler. c.XI/15

Ünver, H. (1991). *"Karamanlı Aynî".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 4: 273 Ankara: TDV Yayınları

Üsküplü Atâ. (2017). Tuhfetü'l-Uşşâk. (Haz: İ. Hakkı Aksoyak). Ankara: Ahmet Yesevi Üniversitesi

Vassâf, H. (2006). *Sefîne-i Evliyâ*. c:1-2-3-4. (Haz: Akkuş, M. Yılmaz, A.). İstanbul: Kitabevi Yayınları

Yıldız, H. D. (1991). *"Anadolu Beyliklerinde Teşkilat ve Kültür".* Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi. 3: 139-141. Ankara: TDV Yayınları

Yinanç, M. H. (1934). *Türkiye Tarihi: Selçuklu Devri, I- Anadolu'nun Fethi.* İstanbul: Akşam Matbaası

فهرست اعلام و اماکن و کتب

احمد صادق حسینی ۱۸۷
احمد فقیه ۱۰۳، ۱۱۴
اخلات ۶۴
اخی اورن ۱۴۵
اخی میرم خلوتی ۱۴۵
ادرنه ۵۴، ۸۳، ۸۸، ۹۹
ادریس بطلیسی ۱۲۹
ادیب احمد یوقنکی ۱۶۵
اران ۴۳، ۷۰
ارزروم ۵۵، ۵۶، ۱۹۵
ارزنجان ۵۵، ۹۹، ۱۷۷
ارطغرل بیگ ۶۵۰
ارگون خان ۵۱
ارمان ۲۹
اروپا ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۹۲
ارومیه ۵۶
ازبکستان ۲۴
ازبک ها ۲۶، ۲۷، ۶۳-۶۵
ازواق ختمین ۱۲۷
ازیو ۲۷
اسبورقان ۲۷
اسبیجاب ۲۹، ۳۰، ۳۳
استانبول ۴۰، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۴،۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱
استوانامه ۱۵۹
اسرار دده ۱۴۵
اسفراین ۱۸۰
اسکی‌شهر ۵۲
اسکوب لی آتا ۲۲۴
اسماعیل آنقروی ۱۳۰
اسماعیل بیگ ۱۶۱
اسماعیل میرزا ۶۰
اشروسنه ۳۵
اصفهان ۵۵، ۱۴۹، ۱۵۹
افغانستان ۲۴، ۴۹، ۹۳
افلاکی ۱۲۶
اکسیر کمالات ۱۲۷
البدر المنر فی معرفة اسرار اکسیر ۱۳۸
البرهان فی اسرار علم المیزان ۱۳۹
الحدود والاحکام ۱۶۲
الدرر الغالیات فی شرح الحروف
السالیات ۱۲۷، ۱۲۸
الدر المنثور ۱۳۸
الغ بیگ ۸۳، ۱۶۶
المصباح فی التصوف ۱۲۲
الموت ۶۹
الوان چلبی ۱۱۰، ۱۱۱

آ

آتشباز ولی ۱۲۳
آداب السمرقندی ۱۳۱
آذبی بابا ۱۱۷
آذربایجان ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۷۰، ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۹
آسیا ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۱، ۹۲، ۱۰۱
آسیای صغیر ۲۴، ۴۱، ۴۴، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۵، ۲۰۴
آسیای میانه (مرکزی) ۲۴، ۷۵، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۴
آق حصار ۱۳۹، ۱۴۰
آقسرای ۱۳۲، ۱۳۳
آق شمس الدین ۵۸، ۸۰، ۸۹
آکیازی لی ۱۲۰
آلپارنلیک ۵۲
آلپ ارسلان ۴۱، ۴۴، ۷۱
آلمان ۶۳، ۶۴
آماسیه ۹۹، ۱۱۱
آمل ۳۵
آناتولی ۳۹-۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰-۷۸، ۸۰-۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۷-۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶-۱۵۲، ۱۵۷-۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۴
آنکارا ۴۲، ۵۰، ۹۹

ا

ابا ایوب النصاری ۱۶۲
ابدال مراد ۱۴۷
ابدال موسی ۱۴۷
ابراهیم پاشا ۱۹۶
ابراهیم تنوری ۱۴۸
ابن بی بی ۴۷
ابن تیمیه ۱۰۵
ابن فارض ۱۲۹
ابوالفضل محمد افندی ۱۲۹
ابومسلم خراسانی ۲۵
ابیورد ۳۴، ۳۵
اتابک قرامانیان ۵۳، ۵۸
احمد افلاکی ۱۱۴، ۱۱۵
احمد بن محمود الطوسی ۱۲۵
احمد بخاری ۱۸۸
احمد پاشا ۱۵۷

براق خان ۶۵
بران ۱۲۶
بروسه ۵۲، ۵۴، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۹۹، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱
بروغون ۲۸
برهان‌الدین حیدر هروی ۱۵۰
بزم و رزم ۱۴۳، ۱۴۴
بوسنی ۵۸، ۱۶۲
بغداد ۶۴، ۶۹، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۹
بغلان ۳۵
بلاد روم ۶۹، ۷۰، ۷۱
بلخ ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۴
بلغارستان ۵۳
بنواده ۲۸
بوژگان ۲۷
بهاءالدین ولد ۱۱۰، ۱۱۲
بهار افکار ۱۵۷
بهرام چوبین ۲۷
بیابان کرکس (کرگس) ۲۶
بیرجندی ۱۷۶
بیزانس ۴۰-۴۲، ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۸۶، ۱۳۹
بیسکند ۳۱
بیل ۳۵
بیهق ۳۴

پ

پاراب ۲۹
پارس ۳۰
پاکستان ۲۰۶
پرتقال ۶۳، ۶۵
پوستین‌پوش ۸۰، ۱۴۰
پوشنگ ۳۵
پیر ابی طالب ۱۴۵، ۱۴۶
پیر توکل ۱۴۶
پیر دده ۱۱۹

ت

تاتار ۷۲، ۷۵
تاج‌الدین السبکی ۱۳۵
تاج‌الدین بخاری ۱۸۵
تاجکستان ۲۴
تبت ۲۸، ۳۵
تبریز ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۸۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۷
تحفهٔ محمودی ۱۶۳
تحفه سلیمی ۱۷۷
تحفة العشاق ۲۲۴
الوان شیرازی ۱۴۸
امام عبدالعزیز ۱۶۲
امام نصیح‌الدین ۱۶۲
امام یافعی ۱۳۷
امیر بخاری ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴-۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۲۶
امیرجی سلطان ۱۱۱، ۱۱۲
امیر سلطان ۸۰، ۱۵۰-۱۵۸، ۱۶۱
امیر غیاث‌الدین ۱۵۸، ۱۵۹
امیر نورالله ۱۵۸
امیر تیمور ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۹
امیر علیم چلبی ۱۴۵
امینی سمرقندی ۱۹۵
اندرابه ۳۵
انگلستان ۵۶
انوری ۱۳۳
اوحدی مراغه‌ای ۱۳۳
اوزگند ۲۹
اوزون حسن ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۱۶۶
اوزون فردوسی ۱۱۵
اوغوز ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۷۰
اولیا چلبی ۱۱۹
ایالت آناتولی ۴۲
ایالت روم‌الی ۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۳
ایران ۲۴، ۳۶، ۴۳، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۲۴، ۲۰۶
ایرانشهر ۳۴
ایزنیک ۵۲، ۸۱، ۹۹
ایلاق ۲۹
ایلخانیان ۱۴۱

ب

باورد ۲۷
بابا الیاس خراسانی ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
بابا حیدر سمرقندی ۱۸۱
بابا ذاکر ۱۵۰، ۱۵۲
بابا رسول ۱۱۵
باذغیس ۳۵
بالدرزاده محمد افندی ۱۵۶
بالکان ۵۳، ۷۴، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۴۷
بایرام پاشا ۱۳۴
بحرالحقائق ۱۴۱
بحرآباد ۱۲۰، ۱۲۱
بحر العلوم ۱۶۰
بخارا ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۵، ۶۳، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۵
بدخشان ۳۱، ۳۵

ح

حاجی بایرام ولی ۸۰، ۱۰۷
حاجی مبارک حیدری ۱۰۲
حاشیه علی جزء عم من تفسیر البیضاوی ۱۸۰
حافظ ۱۳۳، ۱۳۵
حاجی بکتاش ولی ۸۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
حجاز ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۹
حدود العالم ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰
حرمین ۹۲، ۹۴، ۹۵
حزینی ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴
حسام‌الدین بروسوی ۱۶۰
حسن بن حسین ۱۹۶
حسن بن شرفشاه ۱۳۴، ۱۳۵
حسین آیوانسرایی ۱۵۳
حسین بایقرا ۵۵
حصار ۱۹۳
حنکارنامه ۱۶۳
حکومت مملک ۹۵
حلب ۱۱۴
حواشی شرح المواقف ۱۶۱
حوش ۲۷

خ

خاتم ۱۱۵
خاقانی ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳
خُتل ۳۰، ۳۱
ختلام ۲۹
خجستان ۲۷
خجند ۲۹، ۳۲
خراسان بزرگ ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۶
خراسان ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۸۱، ۸۵، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۱، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۱
خرگرد ۲۷
خست ۳۵
خضربن الیاس ۱۱۵
خضری ۲۲۲، ۲۲۳
خطا ۳۳
خلج ۳۰
خلخ ۲۸، ۳۳
خلاصة الارشاد و ارشاد الخلاصة ۱۲۷
خلاصة الشروح ۲۲۵
خلم ۲۷، ۳۵
خندان ۱۴۹
تذکرهٔ ریاض العارفین ۱۲۲
ترکان ۳۹، ۴۲-۴۶، ۵۱، ۵۳، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲-۷۶، ۸۵
تراکیه ۴۰
ترشیز و کنر ۲۷
ترکستان ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۸۲، ۹۴، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۶۵
ترکمن ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۱-۵۳، ۷۰، ۷۵، ۸۱
ترکمنستان ۲۴
ترکیه ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۹۳، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۶۶، ۲۰۶
ترمذ ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۱۱۲
تفسیر سورة فاتحه ۱۱۶
تمازان ۲۷
تمران ۲۷
توارخ آل عثمانی ۵۴
توقات ۵۹، ۹۹، ۱۲۰
تیمور لنگ ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷

ج

جدایی عجم ۱۸۴
جرجان ۲۶
جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی ۱۳۷
جلال‌الدین یوسف اوبهمی ۱۶۲
جلدک ۱۳۸
جلدکی ۱۳۸
جمال‌الدین احمد خوارزمی ۱۵۰
جند ۳۲، ۱۲۶
جواهر البرار من امواج البحار ۱۹۳
جواهر الکنوز ۱۲۲
جوزجان ۳۵
جوین ۳۴، ۱۲۰، ۱۲۱

چ

چاچ ۲۹، ۳۵
چالدران ۶۴، ۸۶، ۹۲
چرمنگان ۲۹
چغانیان ۲۹، ۳۵
چناک قلعه ۴۰
چنگیز خان ۲۵، ۴۵، ۶۳، ۱۱۳

ر

راشت ۳۱
راضی الدین لالا ۱۰۰
راوندی ۱۱۴
رایگان ۲۸
ربوشاران ۲۷
رساله علوم احمدی و معارف احمدی ۱۲۷
رساله فی التصوف ۲۰۷
رسالة فی القضاء والقدر ۱۲۸
روبستان ۳۵
رود جریاب ۳۱
رود جیحون ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵
رود دجله ۴۴
روسیه ۶۶
روضة الاولیا ۱۵۶
رومانوس دیوجانس ۷۱
روم ۴۰-۴۲، ۱۰۰، ۱۰۱

ز

زین‌الدین خوافی ۱۰۷، ۱۶۲

س

ساروان ۲۷
سبزوار ۲۶، ۲۷
ستکند ۲۹
سجلی عثمانی ۱۶۲
سربداران ۴۹
سرخس ۲۷، ۳۴، ۳۵
سعدی ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵
سعیدالدین حمویه ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
سعیدالدین فرغانی ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۳۰
سغد ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵
سگستان ۳۴
سلجوقنامه ۱۲۵، ۱۴۱
سلطان ابوسعید خان ۳۶، ۴۹، ۵۵
سلطان احمد جلایر ۱۴۲
سلطان اورخان ۵۲، ۵۴، ۸۰، ۸۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
سلطان بایزید ثانی ۱۶۴، ۸۹، ۹۲
سلطان بهاءالدین ولد ۷۸، ۱۰۱
سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه ۷۲، ۱۱۳
خواجه‌احمد یسوی ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۲۲۴
خواجه دهانی ۱۴۰، ۱۴۱
خواجه حسن قره ۱۵۲
خواجه غیاث الدین ابولفتوح ۱۲۱
خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی ۳۶
خواجه فغنوی ۲۰۴
خوارزم ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۷۰، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۸۲
خوارزمشاهیان ۲۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲
خور ۲۷
خوی ۵۶
خیالی شمس الدین احمد ۱۹۸

د

دانشنامه ادب فارسی در آناتولی و بالکان ۱۳۳، ۱۳۵
داود قیصری ۱۳۰
دختر سالار ۷۸
دده غرقین ۱۰۲
درگزین ۶۴
دریای اژه ۴۰
دریای خزر ۳۱، ۳۵، ۹۴
دریای خوارزم ۳۱
دریای سیاه ۴۰، ۹۴، ۹۹
دریای مدیترانه ۴۰
دریای مرمره ۴۰، ۵۲
دولت آق قویونلو ۵۱، ۵۵، ۵۸-۶۱
دولت آل سامان ۲۵، ۲۶، ۲۷
دولت سلجوقیان ۲۵، ۴۱-۴۵، ۷۰، ۷۱، ۱۰۳
دولت صفوی ۲۶، ۶۰، ۶۳، ۶۴
دولت عثمانی ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۲-۶۶، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۰-۸۵، ۸۸-۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶
دولت سلجوقی روم ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶-۴۹، ۵۳، ۶۸-۷۰، ۷۲، ۷۴-۷۹، ۸۱، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۳
دولت گورکانیان ۲۶، ۳۵، ۷۲، ۸۳، ۸۶
دیاربکر(آمد) ۴۴، ۵۲، ۵۹، ۹۹، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۹۳
دیوانچه ترکی ۲۱۰
دیوانچه فارسی ۲۱۱
دیوان ملا مراد ۲۲۵

سیدی شهر ۱۳۶
سیرت جلال الدین منکبرنی ۱۱۳
سیستان ۳۰
سیف‌الدین باخرزی ۱۰۰، ۱۲۱
سیف‌الدین فرغانی ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
سیدناصر
سیدنعمة‌الله ۱۵۰، ۱۵۲
سید یحیی ۱۰۶
سیحون ۵۵
سینوپ ۹۹، ۱۲۷
سیواس ۵۶، ۵۹، ۹۹

ش

شاعر مُدامی ۱۵۶
شام ۶۹، ۹۲، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۷
شامات ۸۶
شاه اسماعیل ۶۰-۶۴، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۴
شاه حسین خراسانی ۱۸۶
شاه داعی ۱۲۲
شاه طهماسب ۶۳-۶۵، ۹۱
شاهرخ ۵۵، ۸۶
شاهرخ میرزا ۱۵۹
شاهنامه ۱۲۵
شجاع‌الدین فارسی ۱۸۵
شرح المقدمة البرهانیة ۱۳۱
شرح ابیات مولانا ۲۱۰، ۲۱۱
شرح بسمله ۱۱۶
شرح شمسیه ۱۶۱
شرح قصیدهٔ تائیه ۱۳۰
شرح مطالع ۱۶۱
شرف الانسان ۲۱۳
شرف‌الدین اسماعیل ۱۱۲
شریف ابونمی ۹۵
شریف برکات ۹۵
شطحیه ۱۱۶
شعبانزاده محمد محتشم افندی ۱۶۳
شقایق النعمانیه ۱۳۹
شمس‌الدین محمد سمرقندی ۱۳۰، ۱۳۱
شمع و پروانه ۲۱۳
شهنامه ۹۱
شهاب الدین سهروردی ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۱
شیاد حمزه ۱۰۳
شیخ‌السلام چیوی زاده ۹۰، ۱۰۵
شیخ‌السلام سیف‌الدین احمد تفتازانی ۱۷۶
شیخ احمد ۱۱۵
شیخ احمد الهی ۱۷۷
شیخ احمد سمرقندی ۱۹۰، ۱۷۷
شیخ ابواسحق ۵۴، ۱۱۵
سلطان سلیمان قانونی ۶۳، ۶۵، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۷
سلطان عثمان بیگ ۵۲، ۸۰، ۸۱
سلطان عزت‌الدین کیکاوس دوم ۱۲۵
سلطان عزالدین کیکاووس یکم ۴۷، ۷۸
سلطان علاء‌الدین کیقباد اول ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵
سلطان علاء‌الدین کیقباد سوم ۱۴۱
سلطان علاء‌الدین کیکاوس ۱۲۵
سلطان غازان خان مغول ۱۳۲
سلطان غیاث‌الدین کیخسرو دوم ۴۸، ۱۱۲، ۱۲۵
سلطان محمد چلبی ۵۷، ۵۸، ۱۵۱
سلطان محمد خدابنده صفوی ۶۵، ۶۶
سلطان محمد خوارزمشاه ۳۳
سلطان مراد ثانی ۸۰، ۸۳، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱
سلطان مراد ثالث ۶۵، ۱۸۸، ۱۹۰
سلطان مراد یکم ۴۱، ۵۳، ۵۴، ۸۰، ۱۴۰
سلطان محمد فاتح ۴۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۹ ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷
سلطان سلیم ثانی ۱۹۳
سلطان کیکاووس یکم ۴۶
سلطان ملکشاه ۴۳
سلطان ولد ۱۱۴
سلطان یاووز سلیم ۶۲، ۶۴، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۳ف ۹۴، ۹۵، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۲۳
سلطان ییلدیریم بایزید ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۸۰، ۱۴۶، ۱۵۱
سلامان و ابسال ۲۱۳
سمرقند ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۵، ۵۵، ۶۴، ۸۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۴
سمنگان ۲۷، ۳۵
سنائی ۱۲۶
سنام ۳۵
سند ۶۹
سوریه ۹۴، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۵۹، ۲۰۶
سوناخ ۲۹
سهام قضا ۱۳۴
سهی بیگ ۱۴۸
سیاحت‌نامه اولیاچلبی ۱۱۹
سید ابراهیم ثانی ۱۱۵
سید برهان‌الدین حسین محقق ترمذی ۱۱۲، ۱۱۴
سید اصول ۱۵۰
سید علاء‌الدین علی سمرقندی ۱۶۰
سید علی پاشا ۱۶۷
سید علی حسین بخاری ۱۵۰
سید علی سلطان ۱۴۶
سید عمادالدین نسیمی ۱۴۹
سید محمد کبروی ۱۵۱
سید نظام الدین شیرازی ۱۲۲
سید هارون ولی ۱۳۶

طخارستان ۳۴، ۳۵
طرائق الحقایق ۱۳۸
طرابزون ۱۷۷
طراربند ۳۵
طریقت احراریه ۲۰۶
طریقت خلوتیه ۱۷۷، ۱۸۹
طریقت عشاقیه ۱۸۹
طریقت قادریه ۱۸۶
طریقت کبرویه ۱۷۷ف ۱۸۲
طریقت گلشنیه ۱۸۳
طریقت نقشبندیه ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۲۶
طریقت نوربخشیه ۱۷۷
طریقت یسویه ۱۹۳، ۱۹۴
طغرول بیگ ۴۴
طوران ۲۸
طوس ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۸۶، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۶۳

ع

عاشق پاشا ۱۱۱
عاشق پاشازاده ۵۴
عاشق چلبی ۲۲۳
عبدالرحمان جامی ۱۲۷، ۱۸۰
عبدالرزاق بخشی ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
عبدالرزاق کاشانی
عبدالطیف خان ۶۴
عجم ۴۳
عراق ۲۴، ۳۴، ۶۹، ۱۰۰، ۲۰۶
عرب ۴۰، ۴۱، ۴۳
عربستان ۹۲
عرفی ۱۳۳، ۱۳۵
عزالدین ترکمنی ۱۴۶
عزیز نسفی ۱۲۱
عزیزی استرآبادی ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
عسی دده ۱۴۶
عشاق ۱۷۷
عصام‌الدین الاسفراینی ۱۸۰
عطار ۱۰۱
علاء‌الدین خوارزمی ۱۳۷
علاء‌الدین علی بن محمد قوشچی ۱۶۶
علاء‌الدین علی طوسی ۱۶۷
علامه تفتازانی ۱۶۲
علی بن ابی طالب ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
علی دده ۱۵۰
علی شیر نوایی ۱۶۵
علی عجمی ۱۶۱
علی مست ادهم بخاری ۱۴۶
عمر خلوتی ۱۴۵
عمر ربانی ۱۴۶
عمربن خطاب ۱۶۲

شیخ اده‌بالی ۸۰
شیخ بدرالدین ۵۸
شیخ بهاء‌الدین نقشبند ۸۲، ۱۰۶، ۲۱۸، ۲۲۴
شیخ جنید ۶۰
شیخ حسام‌الدین عشاقی ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
شیخ حیدر ۶۰
شیخ شهاب‌الدین نسوی ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
شیخ صفی الدین اردبیلی ۶۰
شیخ صنع لله کوزه گرانی ۱۸۷
شیخ عبدالله سیماوی ۱۰۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۴
شیخ عبدالله احرار ۸۲، ۸۹، ۱۰۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۰۶
شیخ عبیدالله قدسی ۱۰۷
شیخ عبداللطیف جامی ۱۸۲، ۱۸۶
شیخ عطار ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱
شیخ علاء‌الدین ۱۳۷
شیخ علاء‌الدین عشاقی ۱۷۷
شیخ محمود ۸۹
شیخ نجم‌الدین کبری ۱۰۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۲۱
شمس الدین تبریزی ۱۰۴
شرح فصوص الحکم ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
شرح مواقع النجوم ۱۲۷

ص

صبران ۲۹
صدرالدین محمد قنوی ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۱
صدرالشریعة ۱۶۲
صفاریان ۲۵
صفویه ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
صوفیان نخستین در ادبیات ترک ۱۱۹

ط

طابران ۳۵
طبقات الشافعیة الکبری ۱۳۵
طالقان ۲۷، ۳۴، ۳۵
طاهریان ۲۵، ۳۶
طبرستان ۳۶
طبس ۲۷
طبسین ۳۵

قسطاس المیزان ۱۳۱
قسطنطنیه ۴۱، ۵۹
قطب الدین شیرازی ۱۰۴
قلب المنقلب ۱۲۲
قواعد فارسیه ۲۲۵
قومس ۳۰، ۳۱، ۳۶
قونیه ۷۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۱
قهستان ۳۲، ۳۶
قهندوز ۲۷، ۲۹، ۳۲
قیرشهر ۱۱۵، ۱۴۵
قیصریه ۵۶، ۷۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۲

ک

کابل ۳۰، ۳۵
کتاب السماء ۱۲۷
کتاب الفوائد ۱۱۶
کتاب تائیه ۱۲۹
کچه‌جی‌زاده عزت ملا ۱۵۷
کرمان ۳۴
کسبه ۲۹
کشاف ۱۶۲
کش ۳۵
کشف الستور ۱۳۸، ۱۳۹
کشف المحجوب ۷۲
کشمهین ۲۷
کلار ۲۷
کلیله و دمنه ۱۲۵
کندرم ۲۷
کوتاهیه ۴۲، ۲۰۴

گ

گرجستان ۱۲۱
گرزوان ۲۷
گرگان ۲۶، ۳۰ ۳۱
گلذار عرفان ۱۴۶
گلذار معنوی ۱۴۸
گلستان ۲۱۳
گلشن راز ۱۴۸
گوزگانان ۲۷
گوموشخانه ۹۹
گیکلی بابا

غ

غازیان ۷۵
غرق ۲۹
غریب نامه ۱۱۱
غزنه ۳۰، ۳۱، ۳۴
غزنویان ۲۵، ۴۴، ۷۰
غزیه ۳۱
غور ۲۶، ۳۰، ۳۱
غوریان ۶۹، ۷۰
غوز ۲۸

ف

فاریاب ۳۵
فامر ۳۱
فخرالدین عراقی ۱۰۴
فخرالدین رازی ۱۶۲
فراب ۳۱
فرات ۵۵
فرارود ۲۵، ۳۳، ۳۵
فرانسه ۵۶
فراوه ۳۱
فردوسی ۱۳۳، ۱۳۵
فرغانه ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۷۰، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱
فصوص الحکم ۱۲۶، ۱۲۸
فضل الله حروفی ۱۵۸، ۱۵۹
فغ کث ۲۹
فلسطین ۹۴
فیضی بلخی ۱۴۴، ۱۴۵

ق

قاضی ابوالمعالی الهروی ۱۸۰
قاضی برهان‌الدین ۱۴۳
قاضی‌زاده رومی ۱۰۵، ۱۳۱، ۱۶۶
قانعی طوسی ۷۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
قانون العلاج و شفاء الامراض لکلی علاج ۱۲۹
قبچاق ۷۳
قدیمی بابا ۱۱۸
قراختاییان ۷۰
قرامان ۵۹، ۱۳۶
قرقیزستان ۲۴
قره‌جه احمد ۱۳۹
قره عثمان بیگ ۵۱
قره یولوک ۵۱
قزاقستان ۲۴

مراغه ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۶۳
مرزیفون ۱۲۰
مرو ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۶۳
مرورود ۳۵
مسالک و ممالک ۳۰، ۳۱
مسکو ۵۵
مشارق الدراری الزهر فی کشف نظم الدرر ۱۲۹
مصباح ۱۶۲
مصر ۶۹، ۸۶، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۳
مصنفک ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
معالی ۱۶۳، ۱۶۴
معجم البلدان ۳۳، ۳۴
مغول ۳۶، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱-۷۷، ۸۱، ۸۳، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۶
مفتاح ۱۶۲
مفتاح الغیب ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۷۸
مقاصدالسالکین ۱۲۱
مقالات ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
مقتل حسین ۲۱۳
مکه ۹۴، ۹۵، ۱۲۴، ۱۵۰
ملازگرد ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۷۱
ملا عماد ۱۹۴
ملا فاضل تاشکندی ۱۸۶
ملا فناری ۹۸، ۱۲۹، ۱۵۱
ملا لطفی ۹۸، ۱۶۶
ملط ۳۲
ملطیه ۵۶، ۹۹
ملوک کرات ۲۶، ۴۹
مناقب امیر سلطان ۱۵۶
مناقب العارفین ۱۱۴، ۱۲۵
مناقب القدسیه ۱۱۰
مناقب حاجی بکتاش ولی ۱۱۵
مناهج العباد علی المعاد ۱۲۹
منباع الابحار فی ریاض الابرار ۱۹۳
منتهی المدارک ۱۲۹
مواقع النجوم ۱۲۷
موصل ۴۹
مؤیدالدین جندی ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
مؤعن‌الدین سلیمان پروانه ۱۳۰
مولانا جلال‌الدین رومی ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۹۰، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۷
مولانا علاءالدین طوسی ۸۶
مهمات المؤمنین ۱۶۰
میافارقین (سیلوان) ۱۱۳
میران شاه ۱۴۲
میر حیدر طلبه ۱۶۵
میر سید شریف جرجانی ۱۶۱
میر علیم بخاری ۱۸۱
میهنه ۲۷

ل

لارنده ۱۲۴
لباب ۱۶۲
لطائف الافکار و کاشف الاسرار ۱۹۵
لطائف نامه ۲۱۳
لقمان پرنده ۱۱۵
لامی چلبی ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱
لاهور ۷۲

م

ماحضر ۲۲۵
ماردین ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵
مازندران ۳۶
مالن ۲۷
مانشان ۲۷
ماوراءالنهر ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۸۱، ۸۵، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۱
مجارستان ۶۳، ۶۴
مجدالدین بغدادی ۱۰۰
مجتبی مینوی ۱۱۳
مجدی ۱۳۹
محبوب المحبین و مطلوب الواصلین ۱۲۲
محمد افندی ۱۸۸
محمد امین توقاتی ۲۰۶
محمد بن‌احمد ۱۲۱
محمد بن‌علی کاتب آق‌سرایی ۱۳۲
محمد بن یوسف ۱۸۵
محمد ثریا ۱۶۲
محمد خطیب اوغلو ۱۱۶، ۱۴۱
محمد فخرالدین افندی ۱۴۶
محمد فؤاد کوپرولی ۱۱۹، ۱۴۴
محمد سلطان ۱۵۰
محمود پاشا ۱۶۳
محمود چلبی ۱۵۷، ۲۰۶
محمود شبستری ۱۴۸
محمود شوقی‌بن احمد ۱۵۶
محیی‌الدین ابن عربی ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷
محي گلشنی ۱۸۳
مدینه ۹۵، ۱۲۴، ۱۵۰
مرآت العالم ۱۶۷
مرادالمردین ۱۲۱
مراد ملا ۱۹۰، ۱۹۲
مراد نقشبندی ۲۲۶
مرادی عجم ۱۸۴

وقایع نامه ۲۲۵
وقایه ۱۶۲
ولایت نامه ۱۱۵
ویس و رامین ۲۱۳
ویشگرت ۲۹
وین ۶۴، ۱۹۲

ه

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان ۷۲
هرات ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵
هشت بهشت ۱۴۸
همام تبریزی ۱۳۲
هندوستان ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۹۳، ۱۲۴، ۱۹۴، ۲۰۶

ی

یحییبن بخشی ۱۵۵
ینی چری ۱۰۵
یونان ۴۰

ن

ناصرالدین طوسی ۱۳۵
نبرد آنکارا ۵۶، ۵۷، ۸۳
نجم الدین رازی ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۱۰۰
نخجوان ۵۵
نخشب ۲۹
نزهة القلوب ۳۵
نساء ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۱۱۳
نسف ۳۵
نصرت بابا ۱۲۰
نظام الملک ۴۳
نفثة المصدور ۱۱۳
نفحات الانس ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۱۳
نفحة الروح و تحفة المفتوح ۱۲۷، ۱۲۸
نفعی ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
نکتة العشق ۱۲۸
نورالدین منشی ۱۱۳
نوقان ۲۸
نوکث ۲۹
نیشابور ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۹

و

وامق و عذرا ۲۱۳
وان ۵۲، ۵۵، ۶۴
واردات ۵۸
وخش ۳۱
وخشاب ۳۱
وفایات ۱۵۳

Influence of the Migration of Khurasani and Mawara'an-nahri Poets, Mystics and Intellectuals on Anatolia with Focus on Amir Bukhari (from 7th to 10th Century Hijri)

Abstract:

Khurasan-Mawara'an-nahr (Central Asia) and Anatolia are two influential civilizations closely connected to each other. Perpetual migration between the two lands is a key factor in bringing them closer. The literary works influenced by these migrants confirms the substantial cultural and intellectual links between the two civilizations. Other than huge number of masses, famed scholars, poets and mystics of that time also migrated to Anatolia which had a significant impact on Anatolian culture. During the Seljuqi reign, particularly during the rise of Usmani sultanate, Sufi poets and scholars who migrated to Anatolia from Khurasan and Mawara'an-nahr, left their imprints on centuries to come by producing their valuable literary works in this region. Research indicates that elegies and writing interpretation poem of Anatolian poets into Persian and Turkish that are directly influenced by the poetry of migrant poets and similarly annotations, commentaries and translations of the works of scholars and intellectuals has been influential in intellectual movement of this region. Certainly, the common factor of these migrations is Persian literature. This study focuses on mystical and literary aspects of the works of migrant Khurasani and Mawara'an-nahri Sufi poets and also writing interpretation poems produced by Anatolian poets under their influence. After a detailed study of the resources, migrations between 7th and 10th century hijri have been critically looked into focusing on the causes of the whole matter. Political unrest, wars, religious conflicts, inclination towards Jihad, preaching the Sufi orders, intellectual journeys, earning fame and respect and similarly financial gains have been the causing factors of these migrations. One can also refer to significant increase in migrations during 10th century hijri. Amir Bukhari has also been amongst the influential poets and mystics who migrated to Anatolia during that time. Other than preaching and spreading the Sufi order he belonged to, he produced a number of literary works including poetry. In the poetry collections of Usmani poets who belonged to the Sufi order of Amir Bukhari, one can observe the influence of this exceptional Sufi mystic.

Keywords: Influence, Migration, Amir Bukhari, Mysticism, Writing Interpretation Poem, Khurasan-Mawara'an-nahr (Central Asia), Anatoli, Usmani Sultanate.

University of Tehran

Faculty of Literature and Human Sciences

Thesis for Ph.D. Degree in Persian Language and Literature

Title:

Influence of the Migration of Khurasani and Mawara'an-nahri Poets, Mystics and Intellectuals on Anatolia with Focus on Amir Bukhari (from 7th to 10th Century Hijri)

Supervisor:

Dr. Rohullah Hadi

Advisor:

Dr. Ali Mohammad Moazeni

Dr. Mahdi Oliaei Moghadam

Student:

Seval Gunbal Bozkurt

January 2021